

1948
9/5

میرزا حسن علی
آقا

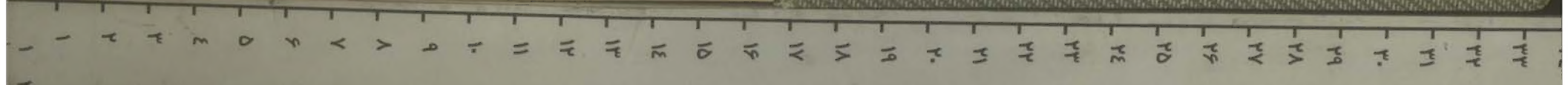
FS
20-0

1
1
2
2
3
Q
S
A
V
b
-1
11
11
11
31
Q1
S1
11
V1
b1
-A
1A
1A
1A
3A

۴۹
 ۲۰-۵

۳

Manuscript of the *Shahnameh* of Firdausi, 15th century.
 Manuscript of the *Shahnameh* of Firdausi, 15th century.
 Manuscript of the *Shahnameh* of Firdausi, 15th century.



نامه‌های دیگر نگارنده

گزارش اوستا

گاتها

پنج سرود ذرشت با متن اوستایی و با ترجمه گفتارهای آن با انگلیسی

بدستاری دینشاه ایرانی . بمبئی خردادماه ۱۳۰۵ خورشیدی

یشتها

بخش نخست از هر مزدیشت تا خود رشن یشت با متن اوستایی ، بمبئی

فروردین ماه ۱۳۰۷

یشتها

بخش دوم از فروردین یشت تا خود زامیادیشت (۲۰۰ جلد آن با متن

اوستایی است) بمبئی ، فروردین ماه ۱۳۱۰

خرده اوستا

هوشام - پنج نیایش - پنجگاه - دوسپروژه - چهار آفرینگان . بمبئی

مهرماه ۱۳۱۰

یسنا

بخش نخست از هات (= فصل) ۱ تا خود هات ۲۷ ، بمبئی بهمن ماه ۱۳۱۲

یسنا

بخش دوم در زیر چاپ است

گاتها

دومین گزارش بخش نخست با متن اوستایی ، بمبئی آبانماه ۱۳۲۹ ، در

تیمه سال ۱۳۳۱ خورشیدی بدسترس همگان گذاشته شده است

گاتها

دومین گزارش بخش دوم : یادداشتهای گاتها ، تهران مهرماه ۱۳۳۶

ایران شاه

تاریخچه مهاجرت ایرانیان (پارسیان کنونی) بهند با ۷۵ تصویر

بمبئی ۱۳۴۴ قمری هجری

خرم شاه

گفتارهایی است در باره آیین و کارنامه و زبان ایران باستان ، بمبئی

۱۳۰۵ خورشیدی

سوشیانس

رساله ایست در باره موعود مزد یسنا ، بمبئی ۱۳۴۶ قمری

سوشیانس (سوشیانت) در یک جلد کتاب نسبتاً بزرگ فراهم شده ، بزودی

بچاپ خواهد رسید

پوراندخت نامه دیوان شعر با ترجمه انگلیسی دینشاه ایرانی .

بمبئی ، شهریورماه ۱۳۰۶ خورشیدی

یزدگرد شهریار منظومه ایست در دوست شعر (یادگار جشن سال هزارم فردوسی)

بمبئی ۱۹۳۳ میلادی

گفت و شنود پارسی برای دبیرستانهای هند ، بمبئی ، اسفندماه ۱۳۱۲

Lectures Delivered by P. D. The K. R. Cama oriental

Institute Publication No. 11 Bombay 1935

Mithra-Cult Lectures Delivered by P. D. Bihar and Orissa 1933

فرهنگ ایران باستان بخش نخست گفتارهایی است در باره واژه میهن - دستگیر
 - نامهای ۱۲ ماه - واژه فرهنگستان - رادی - دبیری (خط) - خرفتر
 - سگ - اسب - شاهین - خروس - آذر کیوان و پیروان او ...
 تهران ، امرداد ۱۳۲۶ خورشیدی
 بخش دوم وسوم فرهنگ ایران باستان هنوز بچاپ نرسیده است
 هر مزد نامه نامه ایست در دو بخش ، بخش نخست : اسبست (یونجه) - نیشکر
 - برنج - ترنج - بنگ - کوکنار - لاله - ذرت - لادن - آهار
 - آفتاب گردان - سیب زمینی - گوجه فرنگی - پسته زمینی (بادام شامی)
 - آناناس - کاکائو ... - تنباکو - گل آویز
 بخش دوم : پول - ارتشار - پرچم - افسر - دستگیر - تیمسار - بایوران -
 نمونه ای از لغت های فرهنگستان - چارسو ...
 بیست و شش گفتار این نامه ، بحثی است لغوی و ادبی و گیاه شناسی و تاریخی -
 تهران ، دی ماه ۱۳۳۱ خورشیدی

مردم ده دهم
 اندیشه نیک
 مردم ده دهم
 گفتار نیک
 مردم ده دهم
 کردار نیک

گاتها : بخش دوم

یادداشت های گاتها

نخست
 پور داود
 ۹۱۴۵



بکوش

بهرام فروشی

از انتشارات انجمن ایران شناسی

مهر ماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

۵۱۸

۵۱۷

۵۱۶

فهرست نوشته ها

دییایچه ص نه - شانزده

فهرست نامه ها ص هفده - بیست و چهار

دین دبیری ص بیست و شش - بیست و هفت

غلطنامه ص بیست و هشت

افشود گات

ص ۱ - ۲۰۶:

هات ۲۸ ص ۱ - ۲۶ (سروش ص ۱۳ ، مانتهر ، و خشور ص ۱۴ - ۱۵ ،
خرفستر ص ۱۵)

هات ۲۹ ص ۲۷ - ۶۱ (آزوتی āzūti ۴۶ - ۴۷ ، مک maga ۵۶ - ۶۱)

هات ۴۰ ص ۶۲ - ۹۵ (مینیو mainyu = مینو ، گوهر ۶۹ - ۷۱ ، اریش
orag ۷۲ - ۷۴ ، هودا hu-dā ، هو ، دش ۷۴ - ۷۹)

هات ۴۱ ص ۹۶ - ۱۴۲ (دینا ۱۱۵ - ۱۱۶ ، دمان ، خان و مان ؛ شوقیتهر
shōithra ، روستا ۱۲۶ - ۱۲۹ ، دخیو dahyu ، ده ۱۲۹ - ۱۳۰)

هات ۴۲ ص ۱۴۳ - ۱۷۰ (ویونکپان پدم جم ۱۱۵ - ۱۵۴ ؛ دوروش
dūraosha ؛ نسا ، نسو ۱۴۸ - ۱۴۹ ، هوم ۱۶۶ - ۱۶۸)

هات ۴۳ ص ۱۷۱ - ۱۸۸ (درئون draona نان درون ، میزد ۱۸۰ - ۱۸۱)

هات ۴۴ ص ۱۸۹ - ۲۰۶ (سوشیانت saoshyant ۲۰۳ - ۲۰۴)

افشود گات

ص ۲۰۷ - ۳۰۱:

هات ۴۳ ص ۲۰۷ - ۲۲۶ (تخم taxma ، تهم ۲۱۱ - ۲۱۲)

هات ۴۴ ص ۲۲۷ - ۲۵۹ (آسو asu ، آهو ۲۳۴ - ۲۳۵ ، پوتهر puthra ، پوره

نزدک است امید



۵۱۹

۵۲۰

۵۲۱

پسر، جم پسر و یونگهان، فریدون پسر آتین، گر شاسپ پسر اترط،
زرتشت پسر پور شسپ، ارشن (arshan، گشن ۲۵۶-۲۵۷)

هات ۴۵ ص ۲۶۰ - ۲۷۱ (براتر، برادر، خونگهر، خواهر، مادر، پدر،
نیا، نواده ... ۲۷۰ - ۲۷۱)

هات ۴۶ ص ۲۷۲ - ۳۰۱ (مهر ۲۷۹ - ۲۸۰، رشن ۲۸۰ - ۲۸۱، دستور
۲۸۶ - ۲۸۴)

سپتد گات ص ۳۰۲ - ۳۴۳:

هات ۴۷ ص ۳۰۲ - ۳۰۵

هات ۴۸ ص ۳۰۶ - ۳۱۸

هات ۴۹ ص ۳۱۹ - ۳۲۲ (هر دار ۳۲۰ - ۳۲۱)

هات ۵۰ ص ۳۲۳ - ۳۴۳

وهو خشت گات ص ۳۴۴ - ۳۶۳:

هات ۵۱ ص ۳۴۴ - ۳۶۳ (فر، فره = خره ۳۶۰)

وهیشتو ایش گات ص ۳۶۴ - ۳۸۲:

هات ۵۴ ص ۳۶۴ - ۳۸۲ (تناپوهر tanāpuhr = تنافور، پشوتن ۳۸۰ - ۳۸۱)

اوسیج ۳۸۵ - ۳۸۴

کر بن ۳۸۷ - ۳۸۵

گرهم ۳۸۸ - ۳۸۷

بندو ۳۸۹ - ۳۸۸

کوی = کی ۳۸۹ - ۳۹۲

فریان ۳۹۳ - ۳۹۴

تور ۳۹۴ - ۳۹۶

زرتشت و خاندان وی ۳۹۶ - ۴۱۹:

(سپتمان ۳۹۷ - ۳۹۸؛ هچتسپ ۳۹۹، پوروشسپ ۴۰۰ - ۴۰۱، دغدوا ۴۰۱ -

۴۰۴، هووی ۴۰۴ - ۴۰۵، اید و استر ۴۰۵ - ۴۰۷، پوروجیت ۴۰۸ -

۴۰۹، مدیوماه ۴۰۹ - ۴۱۴، دوراسروب ۴۱۴ - ۴۱۵، رجن ۴۱۵، رزن

۴۱۵، نیازم ۴۱۵، وئدیش ۴۱۵، هر دار ۴۱۶، ارچذرشن ۴۱۷، پشیرسپ

۴۱۷، چخشنوش ۴۱۷، اورگندسپ ۴۱۸)

خاندان هوئگو، جاماسپ، فر شوستر ۴۲۰ - ۴۲۴

جم پسر و یونگهان ۴۲۵ - ۴۴۰

فهرست واژه های اوستایی ۴۴۳ - ۴۹۸

فهرست واژه های پارسی باستان ۵۰۰ - ۵۰۲

فهرست واژه های پهلوی ۵۰۴ - ۵۱۵

فهرست واژه های پارسی ۵۱۸ - ۵۲۷

ما بجای مانده است. این است که درین گزارش بخودی خود واژه های فارسی بکار رفته و از واژه های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی راه یافته، بی نیاز مانده است. معنی بسیاری از بندهای این سرودها جدا گانه، ساده تر بیان شده است. در سراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا همین فرشتگان که در فارسی بهمن؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپندارمذ؛ خرداد و امرداد خوانیم بر میخوریم، بسا، از آنها معنیهای آنها که منش نیک؛ بهترین راستی (پاک) درستی؛ کشور پر گزیده یا شهر یاری مینوی؛ فروتنی پاک یا نر مخویی پاک و بردباری پاک؛ رسایی و بیمرگی یا جاودانی باشد، اراده شده است و بسا اینان میانجی میباشند، اهورامزدا بدست یاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان و دینداران دستور میفرستد، خواه از برای زندگی خوش این جهان و خواه از برای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشت های گاتها) همین نامه است که بدسترس خوانندگان ارجمندی گذاشته میشود و آن دارای دو هزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) یاد داشت است. شمارهایی که در سر بسیاری از واژه های اوستایی، در بخش نخست دیده میشود، بهمین یادداشت های بخش دوم بر میگردد.

در این یادداشتها هر يك از واژه هایی که در گاتها آمده، یاد شده و واژه ای که از آنها در آمده و در متن بکار رفته نیز در میان ابروان () یاد شده است. چنانکه میدانیم يك رشته از واژه های اوستایی با اندك تغییری در فارسی بجای مانده، نگارنده نیز همان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای که در گاتها آمده، بهمان جمله گاتها بسنده نکردید و بسیاری از پاره های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را در بر دارد یاد گردید.

باید در اینجا گفته شود که بخشی از گزارش اوستا (= زند) که بزبان رایج روزگار ساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم، از دستبرد ۱- در یادداشتها، چندین بار از امشاسپندان سخن داشتیم، بجلد يك یشتها صفحه ۹۶-۹۷ و بجلد فرهنگ ایران باستان بخش نخست صفحه ۵۲-۸۴ نیز نگاه کنید.

پیش آمد های زشت، زمانه، رهایی یافته بهمارسیده است. این گزارش بسیار گرانها تا با اندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم که بهترین و دشوارترین بخش اوستاست. در بسیاری از جاهای گاتها در گزارش پهلوی واژه ای آورده شده که در بخشهای دیگر اوستا هم آورده شده است. اینگونه واژه های فارسی میانه یا پهلوی را که هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز در این یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژه پارسی میانه در فارسی کنونی ما هم بجای مانده است، این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یاد کرده ایم. در گاتها و در سراسر اوستا واژه هایی بر میخوریم که درستگنیشهای پادشاهان هخامنشی هم بجای مانده، زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگار ساسانیان از آن در آمده و پارسی نو (فارسی) هم از پارسی میانه. این است که درین یادداشتها بیش از صد واژه پارسی باستان را یاد کرده ایم.

چنانکه میدانیم از گویش (۱) اوستایی که باید آن را از زبانهای شرقی ایران شمرد، جز همین نامه دینی که چهار يك اوستای روزگار ساسانیان است، نوشته دیگری در دست نیست و همه واژه هایی که در همین اوستا بجای مانده، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود، در اینگونه واژه ها پیروی از دانشمندان اوستا و ودا Veda شناس معادل سانسکریت آنها را یاد کرده ایم. چنانکه میدانیم زبان سانسکریت بسیار نزدیک بزبان اوستایی و پارسی باستان است، کم و کاست زبانهای دیرین ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت و دایی) برادران آریایی ماجبران میکنند.

بجاست یاد آور شویم که در فرهنگهای فارسی يك رشته از واژه ها یاد گردیده که گواهی از برای درستی آنها از گویندگان پیشین بدست داده نشده، چون همین واژه های از دست رفته، در اوستا دیده میشود، هیچ شك بدرستی آنها نمیتواند. در

(۱) گویش یا گویش بجای واژه لهجه گرفته شده: شهرستانی که گویا در سال ۵۴۸ در گذشت در کتاب اللیل والنحل در سخن از آیین زرتشت، واژه گویش را در ردیف منش و کنش آورده، همچنان صدرالدین ترکه اصفهانی در سده نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ تهران م ۲۵۳)

چندین جای این یادداشتها اینگونه واژه‌های از دست رفته را نیز یاد کرده‌ایم. درین یادداشتها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیز دیده میشود که از برای روشن کردن چند واژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته شد، باید از برای روشن ساختن بسیاری از واژه‌های اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم، بررسی میانه و پارسی باستان و سانسکریت و گویشهای گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای معروف بهند و اروپایی روی آوریم. گزارش کاتها و این یادداشتها نمونه کوچکی است از این کار بسیار بزرگ. امید است در آینده فرزندان این مرز و بوم درین زمینه دستگار بدر آیند و آنچنانکه باید ارزش میراث مقدس نیاکان پارسی خود را دریابند.

گفتم دومین گزارش کاتها را با «یادداشتهای کاتها» در مهرماه ۱۳۱۶ از آلمان بهند فرستادم.

سالها این دو نسخه در بمبئی ماند، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی در گرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود. این یکبار بیش از شش سال پایا ماند تا اینکه در اردیبهشت ۱۳۲۴ = مه ۱۹۴۵ در اروپا انجام یافت.

در هنگام جنگ نمونه‌های چاپی کاتها که از برای تصحیح پتهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یا اینکه گم میشد و بمن نمی رسید، اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای انتشار آماده گردید، در ۲۸ تیر ۱۳۲۴ = ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۵ بآن چاپخانه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود و در میان آنها گزارش اوستای نگارنده بم آتش سوزان رفت و از آنها جز مثنی‌خاکستر چیزی بجا نماند، چندی گذشت تا دارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگر باره چاپخانه خود را بکار انداخت.

از روی یگانه نسخه‌ای از گاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود، به چاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی کاتها را در برابر گزارش فارسی نیز به چاپ رسانیدند. این چاپ دومی در نیمه سال ۱۳۳۱ انجام گرفت و برای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح براریم فرستاده نشد. از بخت بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت.

چنانکه دیده‌اید از روزی که کاتها را از برلین برای چاپ به بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما بخش دوم که «یادداشتهای کاتها» باشد (همین نامه حاضر) پس از سوختن دگر باره در آنجا بچاپ نرسید و من در تهران فقط يك نسخه ناقص آن را در زیر دست داشتم، آنهم چاپ نادرستی که در بمبئی انجام داده بودند. از برای رها نیدن این نامه از گزند اهریمنی، نامه‌ای که اینهمه مایه افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتها را از روی نسخه خطی برآکنده و پیریشان که نزد خودمانداشته بود و در سفر از آلمان بایران با اوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگر باره سر و روی دهم، پیداست که پس از گذشتن چندین سال بر این یادداشتها، دلم راه نداد آنها را که در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در باره برخی از نامها که در کاتها آمده است» و از صفحه ۳۸۴ تا صفحه ۴۴۰ این نامه را گرفته، در تهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه و سر آغاز ویشکفتار و دیباچه که هر يك بفاصله چند سال از هم دیگر نوشته شده و اینک در کاتها، بخش نخست، پهلوی هم دیده میشود، بخوبی گویای این داستان است. سالهای ده و بیست و سی از برای عمر کوتاه آدمی اهمیتی دارد، آنهم از برای زندگی کسی که در کار خواندن و نوشتن است. تاگزیر بخشی از عمر چنین کسی باید بخواندن بگذرد تا بدوره نوشتن برسد، باز جای سیاسی است که پس از سیری شدن سی و دو سال، از آن هنگامی که دست بکار گزارش اوستا بردم، هنوز دستم ازین کار کوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خوردان دیده است، این است که بیم این میرود عمر نگارنده سر آید و کار این گزارش که پس از تاخت و تاز تا زبان نخستین بار است که بزبان کنونی این مرز و بوم در آمده، بسر نرسد. آری آنچه درین میان درخورد

دریغ و افسوس خواهد بود همان از دست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کار است.
باید گفت خود اوستا نامه ایست که سرگذشت دلخراشی دارد، نامه ایست که
گویای کینه و ستم و خونریزی اسکندر و عرب و چنگیز است، اگر یکی از فرزندان
این مرز و بوم در سر نامه ای که اینهمه پیداد بآن رفت، بناخوشیهای زمانه دچار آید
و بگذرندها گرفتار گردد، گویاش. اگر بایش آمدهای بد، بخود کار آسیبی نرسد،
آسیب کسان اهمیت ندارد. باخوده میگفتم کار گزارش اوستا را در ده جلد انجام خواهم
داد و هیچ گمان نبرفت اینهمه آسیب اهریمنی در پی باشد و پس از سپری شدن بیش
از سی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد.

پیش نخست یسنا که در بمبئی بچاپ رسیده، در پایان سال ۱۳۱۲ انتشار یافت،
پیش دوم آن را در هشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱۴ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از
برلین به بمبئی فرستادم، آن نسخه هم سالها در آنجا در گوشه ای ماند. پس از
گذشتن سیزده سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که در آن رنجی نبرده و زبانی
ندیده، نباید آویزشی (۱) داشته باشند، ناگزیر نسخه خود را پس خواستم. آن نسخه
را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند. شاید اگر آن را نخواست
بودم تا با امروز هم در آنجا بگوشه ای آرامیده بود یا از میان رفته بود.

خدا را سپاس که این پیش از اوستانی که جلد دوم یسنا باشد در تهران بچاپ
رسیده، امید است پس از افزودن چند گفتار بآن، از چاپخانه بدر آید و بدست
خوانندگان ارجمند سپرده شود.

همچنین امیدوارم پس از آن ویسیرد و وندیداد، در دو جلد انتشار یابد و
اینچنین گزارش اوستا بایان پذیرد و بخواست خدا باز در زمینه مزدیسنا، سوشیانت
(موعود زرتشتی) انتشار یابد. درست است که درین سالیان بلند کار گزارش اوستا
آنچنان که میخواستم پیش رفت، اما آن اندازه از این گزارش که بدسترس خوانندگان

(۱) آویزش بجای علاقه واژه درستی است. در تذکرة الاولیاء عطار (چاپ
تهران، نیمه اول م ۱۵۸) آمده: «سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش
نیست»

گرمای گذاشته شده بی اثر نبوده. هزاران از مردم این سرزمین دانستند که نیاگان
پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودند و چگونه با اعتقاد برورسین، زندگی جهانی
را خواند و نگرفتند. هر چند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را
بشناسند، بیشتر بر مرز و بوم خود دل خواهند بست. اگر نگارنده هم بتواند دامنی
باین آتش مقدس بزند و شوری در دلهای فرزندان این کشور برانگیزد، همین پاداش
رنج سالیان بلند او خواهد بود.

این نامه که پس از آنهمه گیر و دارها بدسترس همگان میرسد، بکوشش فراوان
دوست جوان و شاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی انجام یافت. ایشان در دانشکده
ادبیات، در کور دکتری سالها با خودم کار کردند، بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا
هستند. چندین هزار گزار و واژه های اوستایی و پهلوی که در این نامه دیده میشود
بدست همین جوان فاضل نوشته شده است.

کسانی که از چاپ کتاب آگاهند، میدانند که چاپ چنین کتابی در تهران کار
آسانی نیست، شک نیست «یادداشت های گاتھا» که دارای پانصد و پنجاه صفحه است
نخستین کتابی است که با این همه دشواری، نسبتاً درست و پاکیزه در ایران از چاپ بیرون
آمده است. چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لائینی که از برای تلفظ درست
واژه های اوستایی و پارسی باستان و پهلوی بکار رفته، نیز تصرف شده است. خوشبختانه
این کار بسیار دشوار در چاپخانه آتشکده که خود آقای بهرام فره وشی با همراهی
یک دو تن از دوستان خود، ایجاد کرده اند، انجام گرفته است. اگر آویزش و دبستگی
این دوست گرمای و ارجمند نبود، با انتشار این نامه کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس
فراوان رستگاری ایشان را از مرز خواستارم.

در این نامه دوهزار و پانصد و هشتاد و شش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و
هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی گراور شده است و یکصد و دو (۱۰۲) واژه پارسی باستان
در فهرست آمده است.

همچنین از این نامه چهار صد و سی و هشت (۴۳۸) واژه برگزیده فارسی

فهرست شده است.

امید است این فهرست چهار گانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده از برای فرهنگ اوستایی - پارسی باستان - پهلوی و فارسی در پایان باید گفته شود، اگر بخوام خداوند بتوانم کار گزارش اوستا را در ده جلد بیابان برسانم، باز نمونه کوچک و ناچیزی است از دین کهنسال و بزرگ نیانگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین، در تاریخ ادیان پایه ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان بیوستگی دیرین دارد، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقه بودایی شمالی: مایاناه Mahāyāna) و یهودی و عیسوی و اسلام کم و بیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار بر ارزش است، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین ما در همین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاک و فرهنگ سالخورده نیانگان ماست

پوداود

نهران، مهرگان ۲۵۶۶ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی

فهرست نامه ها

- ۱ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen, im Grundtexte Sammt Der Huzvāresch Übersetzung, herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858
 - ۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen. Aus Dem Grundtexte Übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 - 1863
 - ۳ Commentar Über Das Avesta, von F. Spiegel: II Bände; Wien 1864-1868
 - ۴ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians: edited by N. L. Westergaard, volume I; Copenhagen 1852 - 54.
 - ۵ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände; Stuttgart 1886-1895
 - ۶ Avesta: Livre sacré du Zoroastrisme, Traduit du Texte Zend par C. De Harlez; Paris 1881. دیباچه این کتاب با تکلیبی گردانیده شده.
 - ۷ Introduction to the Avesta. Translated from French of Mgr. Eamon C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.
 - ۸ Le Zend-Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893
 - ۹ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch - Strassburg 1910
- گزارشهای پنج سرود ساتها یا برخی از هاتهای آنها:
- ۱۰ Die Gāthā's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.
 - ۱۱ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt; Jena 1920
 - ۱۲ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga; Bombay 1934.
 - ۱۳ Gathās, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) ; Bombay 1928

- ۲۹ Das erste Kapitel der Gāthā Ustavati (Yasna 43) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina: Roma 1930.
- ۳۰ Yasna 28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz: Wiesbaden 1955.
پس از گزارش کاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر اردانشندان پارسی و اردو بای انجام گرفته و اینک زیر دست نگارنده است. برخی از آنها در گفتار دوباره برخی از آنها که در کاتها آمده است، گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه جای داده شده، بکار آمده است.
- ۳۱ The Gathas of Zarathushtra. Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala: Bombay 1951.
- ۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala: Bombay 1951
اگرچ تارا پوروالا در باره دهم و نهم و یازدهمین و بیست و یکمین از جهان در گذشت
- ۳۳ New Light on the Gāthās of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar: Bombay 1951
اردشیر فرامجی خباردار، شاعر پارسی درسی ام و نویسنده ۱۹۵۳ = ۱۳۳۲ در گفتار دو سالگی در مدرسه Madras در گذشت.
- ۳۴ The Holy Gāthās of Zarathustra by Behrangore T. Anklesaria. Bombay 1953.
بهرام گوراساکیاردیست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی در گذشت.
- ۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode: London 1952.
- ۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gāthā par Jacques Duchesne Guillemin: Paris 1948.
واژه نامه های اوستایی
- ۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi: Leipzig 1864
- ۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger: Erlangen 1879.
- ۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez: Paris 1882.
- ۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga: Bombay 1867.
- ۴۱ An English - Avesta Dictionary by K. E. Kanga: Bombay 1909.
- ۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae: Strassburg 1904.
- ۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae: Strassburg 1906
- ۴۴ A Dictionary of the Gātic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills: III Volumes: Leipsic 1902.
- ۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F. Spiegel (هم نگاه کنید)

- ۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee: Navsari 1932
- ۱۴ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee: Navsari 1933.
- ۱۵ Die Gāthas und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum: Text; Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae: Halle 1879
- ۱۶ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten übersetzt Von Chr. Bartholomae: Strassburg 1905.
- ۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton: London 1913
دومین کتاب، پنج سرود کاتها، ترجمه یاد تولوم، از آلمانی با تکلیف گردانیده شده است.
- ۱۸ The Eive Zoroastrian Gāthās by Lawrence H. Mills: Leipsic 1895
- ۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Yasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.
- ۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth: Tübingen 1876.
- ۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) - Die Gāthās S. 2-17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. 1 Tübingen 1926.
- ۲۲ Die Neunte Gāthā des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honorer Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
تدائیم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است.
- ۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson: Stuttgart, 1880.
- ۲۴ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan: Bombay 1916.
- ۲۵ Avesta Reader (Gāthā's p. 81-90) by Hans Reichelt: Strassburg 1911
- ۲۶ Die Vierte Gāthā des Zarathushtra (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel - In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen Philologisch - historische Klasse 1911. Heft 1: Berlin 1911 (Yasno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil.-Hist. Kl. 1913 NKGWG. Gāthā's des Zarathustra: Yasna 43-46 Von H. Lommel, Berlin 1934; Yasna 47-51 Von H. Lommel; Berlin 1935.
- ۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey: in Modi Memorial Volume: Bombay 1930.
- ۲۸ Yasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

- ۶۱ Ayâtkar-zâmâspik par Guiseppè Messina; Roma 1939.
یارکار جاماسپیک
- ۶۵ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmâh; in Peshotan Behramj; Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904
جاماسپی نامه
- ۶۶ Kâr-Nâma-i-Artakhsir-i Pâpakân. Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935
کارنامه ارتاکشیر بابکان
- ۶۷ Kâr-nâmak-i- Artakhsir Pâpakân by Edelji A. Antiâ; Bombay 1900
- ۶۸ Arda-viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West; Bombay, London 1872
ارداویرافنامه - یوست فریان - مادخت ناک
- ۶۹ An old Pahlavi - Pazand Glossary; edited by Destur H. J. Asa; revised by Martin Haug; Bombay 1870.
فرهنگ پهلوی مناجاتی
- ۷۰ Frahang i Pahlavik, edited by Heinrich F.J. Junker; Heidelberg 1912.
مناجاتی
- ۷۱ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.
- ۷۲ Barthélemy, Adrien, Artâ Viraf-Nâmak Paris, 1887.
- ۷۳ " Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888
- ***
- ۷۴ Bartholomae, Christian; Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.
- ۷۵ " Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band; I Abt.
- ۷۶ " Vorgeschichte der Iranischen Sprache - im Grundriss der Irani. Philol. I Band; I Abt.
- ۷۷ " Zum Sassanidischen Recht, Heft I-V; Heidelberg 1918-1923.
- ۷۸ " Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
کتاب کنید بشماره های ۸-۱۵-۱۶-۱۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱ در مجلد فهرست
- ۷۹ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I. Teil II; Leipzig 1888.
- ۸۰ Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.
- ۸۱ " Les Infinitifs Avestique; Paris 1935.

- ۸۲ Vendidad. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I - The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index
- ۸۳ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.
- ۸۴ Pahlavi Vendidad Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.
- ۸۵ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms; by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.
- ۸۶ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia; Bombay 1953.
- برخی از نامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :
- ۵۱ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
بندهش - چیتکپای زادسپرم - بهمن یشت - شاپور یشت - شاپور نیشابور
Vol. V Oxford 1880.
- ۵۲ Vol. XVIII Oxford 1882
دانستان دینیک - نامکپای منوشهر
- ۵۳ Vol. XXIV > 1885
دانای مینوخر - شکند گمانیک و پیچار - سه در 1885
- ۵۴ Vol. XXXVII > 1892
دینکرد بخش هشتم و نهم - زاد سپرم - دینکرد
بخش سوم و چهارم - روایات فارسی - دین و پیچر کرد
- ۵۵ Vol. XLVII > 1897
دینکرد بخش نهم و دهم - چیتکپای زادسپرم
- ۵۶ Pahlavi Texts, edited by James-Asana, I-II; Bombay 1913
- ۵۷ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar; Bombay 1913.
- ۵۸ Dinkard. Text and Translation volumes 1-17, by Sanjana; Bombay 1874-1922.
- ۵۹ Bûdahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908
- ۶۰ Bundelesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.
- ۶۱ Viçarkart i Dênik by Chr. Bartholomae;
وچرکرت دینیک
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitherg XI Band. Strassburg 1900; XIV Band; Strassburg 1901.
- ۶۲ sāyast - nē - sayast by J. Tavadia; Hanburg 1930.
جها نکر نوادی (دیبانه) ۱۳۴۴ خورشیدی در هامبورگ در گذشت
- ۶۳ Yâtkâr - i - Zarîrân von Wilhelm Geiger 1890.
یادکار ذریران

- ۸۰۸ Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.
بشماره ۲۹ نکاه کنید
- ۸۰۹ Meillet A. Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta, Paris 1925.
- ۸۱۰ Messina, Giuseppe: Der Ursprung der Magier und die Zarathu-
trische Religion, Roma 1930.
- ۸۱۱ Modi Memorial Volume, Bombay 1930.
- ۸۱۲ Moulton, James H., The Treasure of the Magi, Oxford 1917.
بشماره ۷ نکاه کنید
- ۸۱۳ Nöldeke, T. Tabari, Leyden 1879.
- ۸۱۴ Pavry Memorial Volume, London 1933.
- ۸۱۵ Poure-Davoud Memorial Volume, No. II, Bombay 1931
- ۸۱۶ Reichelt, Hans, Awestisches Elementarbuch, Heidelberg 1908
بشماره ۲۵ نکاه کنید
- ۸۱۷ Söderblome, Nathan, La Vie Future D'après Le Mazdeisme,
Paris 1901.
- ۸۱۸ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1914.
- ۸۱۹ Spiegel, Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen;
Wien 1860.
- ۸۲۰ " Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig
1871-1878.
- ۸۲۱ " Arische Studien, Leipzig 1874
- ۸۲۲ " Arische Periode, Leipzig 1887
بشماره های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ نکاه کنید
- ۸۲۳ Scheffelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum.
Giessen 1920
- ۸۲۴ West, Mainyo - i Khard, The Pazand and Sanskrit Texts,
Stuttgart 1871 مینو خرد بشماره ۵۱ نکاه کنید
- ۸۲۵ West, E.W. Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen
Philologie II Band, Strassburg 1896-1904 بشماره ۵ نکاه کنید
- ۸۲۶ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft
(Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882
- ۸۲۷ Band XXXVII " 1882
- ۸۲۸ Band XLV " 1891

- ۸۲۹ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sâssanides, Copenhagen 1936
- ۸۳۰ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes, Paris 1883.
بشماره ۷ نکاه کنید
- ۸۳۱ Geldner, Karl F., Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta
Stuttgart 1884.
- ۸۳۲ " Studien Zum Avesta, Strassburg 1882
- ۸۳۳ " Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen
Sprachen B. 14
- ۸۳۴ " Der Rig - Veda, III, Volumes, Harvard University
Press 1951. بشماره های ۵ و ۶ و ۷ نکاه کنید
- ۸۳۵ Gray, Louis H., Foundation of the Iranian Religion (The
Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay
1929.
- ۸۳۶ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie, New York 1902.
- ۸۳۷ Hertel, Johannes, Die Arische Fenerlehre I Teil Leipzig 1925
- ۸۳۸ " Beiträge Zur Metrik Des Avestas Und Des Rigveda,
Leipzig 1927.
- ۸۳۹ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie, Strassburg
1893.
- ۸۴۰ " Neupersische Schriftsprache (im Grundriss der
Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.
- ۸۴۱ Hübschmann, H. Persische Studien, Strassburg 1895.
بشماره ۱۹ نکاه کنید
- ۸۴۲ Haug, Martin, Essays on the Sacred Language, Writings And
Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west, London
1878. بشماره ۹ نکاه کنید
- ۸۴۳ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran,
New - York 1901. بشماره ۲۳ نکاه کنید
- ۸۴۴ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch, Marburg 1895.
بشماره های ۳۷ و ۶۰ نکاه کنید
- ۸۴۵ Kent, Roland G., Old Persian, New Haven 1950.
- ۸۴۶ König, Friedrich Wilhelm, Relief Und Inschriften Des Königs
Dareios I, Am Felsen Von Bagistan, Leiden 1938.
- ۸۴۷ Lommel, Herman, Die Yasht's Des Avesta, Göttingen 1927.
بشماره ۴ نکاه کنید

- ۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره ۱۳۰۱
- ۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمریج ۱۳۳۹
- ۱۲۴ ابن خرداد به، السالك والمالك، لیسن ۱۳۰۶
- ۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، لیسیک ۱۹۲۳
- ۱۲۶ احمدی (احمد)، فرهنگ لاترستانی، تهران ۱۳۳۴
- ۱۲۷ بلخی، تاریخ چاپ هند
- ۱۲۸ تاریخ سیستان، تهران ۱۳۱۴
- ۱۲۹ تاریخ قم، تهران ۱۳۱۳
- ۱۳۰ تمالی، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامه تمالی
ترجمه محمود هدایت، تهران ۱۳۲۸
- ۱۳۱ جاحظ، کتاب الناح، چاپ قاهره ۱۳۱۲
- ۱۳۲ حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء برلین
- ۱۳۳ خوانندیس، حبیب السیر، تهران ۱۳۲۳
- ۱۳۴ دینوری، اخبار الطوال چاپ بغداد
- ۱۳۵ روایات داراب هرمز دیار، بیتی ۱۹۲۶ میلادی
- ۱۳۶ The Persian Rivayats of Hormazdar Framarz, Their Version
With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar;
بشماره های ۴۹ و ۵۷ نگاه کنید
Bombay 1932.
- ۱۳۷ ستوده (منوچهر) فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۲
- ۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران ۱۳۱۳ - ۱۳۱۵
- ۱۳۹ شهرستانی، اللیل والنعل، بیتی ۱۳۱۴
- ۱۴۰ ترجمه فارسی الملل والنحل، دستبازی افضل الدین صدر ترکه اصفهانی تهران ۱۳۲۱
- ۱۴۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، قاهره ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸
- ۱۴۲ Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par
Louis Dubenux, Tome Premier, Paris 1836.
- ۱۴۳ صدر، بیتی ۱۹۰۹
Saddar Nasr And Saddar Bundeesh
بشماره ۱۳۶ نگاه کنید.
by Dahabhar.
- ۱۴۴ قزوینی، (مصدق) بیستمقاله قزوینی، جلد دوم تهران ۱۳۱۳
- ۱۴۵ مجمل التواریخ، تهران ۱۳۱۸
- ۱۴۶ مسعودی، مروج الذهب، قاهره ۱۳۴۶
- ۱۴۷ معین (دکتر مصد) مزدینا وتأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران ۱۳۲۶
- ۱۴۸ میرخواند، روضه الصفا، چاپ هدایت طهران ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴
- ۱۴۹ بقوی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین کیوری

وید وید وید

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
ahura	اهورا	a short	ا
ādā	آدا	ā long	آ
yazamaide	یازاماید	e short	ی
daēnā	داینای	ē long	ای
a-vərəzika	ا-ورازیکا	ə short	ا
ōmavant	اوموانت	ō long	او
gaona	گونا	o short	و
nōit	نویت	ō long	وی
ānhan	آنهان	ā = aw	آه
əu	او	ə	ا
idha	یدها	i short	ی
īsti	ایستی	i long	یی
urvarā	وروارا	u short	و
ūtha	اوثا	ū long	وی

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	کار	k	ک
gam	گام	g	گ
xratu	خراتو	x = kh	خ
ghzar	گزار	gh	ز
ēithra	ایثرا	ē = ch	چ
Jāmāspa	جاماسپا	j	ج
tafau	تافاو	t	ت
đura	دورا	d	د
gāthā	گاتھا	th	ث

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	بادھا	dh	دھ
barat	بارت	t	ت
poratu	پوراتو	p	پ
bar	بار	b	ب
fraēsta	فرایستا	f	ف
awra	اورا	w	و
vanhu	وانھو	ū ang nasal	و
daiuhu	دایوھو	ñ ang nasal	ن
nmāna	نمانا	n	ن
Haētumant	هاتومان	n	ن
myazda	مایزدا	m	م
yasna	یاسنا	Y	ی
nyāka	نیاکا	y	ی
varoz	واروز	V	و
hāvana	هافانا	v	و
raoxshna	راوشنا	r	ر
garata	گارتا	s	س
zyā	زیآ	z	ز
uštra	اوشترا	s = sh	ش
shu	شو	sh	ش
šyā	شیآ	s(y)	ش
znātar	زناتار	z	ز
hunara	هونارا	h	ه
hyaona	هیانا	h = kh	خ
xʷafna	خافنا	xʷ = khʷ	خ
		Y	ی

یادداشت‌های پنج‌گانه‌ها

اهنود گات - یسنا ، هات ۲۸

- ۱- خواستن ، خواستار بودن ، خواهش داشتن ، آرزو کردن = یاس

نخستین بند

۱۳۵۷ یاس در زند یعنی در گزارش بهلوی اوستا این واژه نیز
به خواستن ۱۱۱۳۵۷ یا خواستار بودن ۱۳۵۷ است ۱۱۳۵۷

گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژه یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهر و آرزو یاد گردیده است. واژه های یاسه و یاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یاد شده و بمعنی راه و رسم و قانون مقول گرفته شده و سخنان ما بهمین معنی بکار برده اند؛ مقولی است و پیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنهمه یاسهای زشت برفت
یار باما هنوز در سرچنگ (نزاری قهستانی)

۲- نماز = نمازگه { نمازگه } . namānāh درزند (= گزارش پهلوی)

گذشته از نماج ۲۶۱ به نیایش ۱۲۵۵ هم گردانیده شده است.

نَمَنَگَه از مصدر نَمَنَ nam که بمعنی خمیدن و سرفروید آوردن است

در آمده است، با جزاءِ آبٍ = apa = آبَنم = آبِ - ۶۰۰ . apa-nam

در زامیاد پشت درباره های ۳۵ و ۳۶ و ۳۸ بمعنی برگشتن و بدر رفتن و روی بر تافتن

آمده و با جزء فرا $\text{فرا} = \text{frā}$ $\text{فرانم} = \text{frā nam}$ در پارچه

۹۶ از همان یشت بمعنی گریختن و بدر رفتن است و باجز، وی یایه = یایه - (۹۶)

vi-nam در دومین فرگرد و نندیداد پاره ۱۰ به معنی از هم دیگر گشودن و فراخ

شعبان است .

نمیدان بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

صفحه	مستطیر	فاندرست	اخرست
۱۰	۶۷	توانگری	توانگری
۱۱	۶۳	جاشین	جاشین
۱۵	۴	وختور	وختور
۱۵	۶۴	زبان	زبان
۳۴	۶۱	وژده	وژده
۴۰	۶	بند	بند
۵۱	۶۱	یوج من ژود	یوج من ژود
۵۷	بورتی سطر	Justi	Justi
۷۵	۶۳	Altiranisches	Altiranisch
۷۶	۶۴	بند ۳۱	بند ۱۳
۱۱۰	۵	خبر	خبر
۱۴۹	۱۴	وژده	وژده
۱۸۶	۶۸	جاشین	جاشین
۱۹۵	۱۷	Anhu	Anhu
۲۰۶	سرصفحه	۶۰۲	۲۰۶
۲۷۴	۸	یاجیر آ	یاجیر آ
۲۷۴	۹	عد	عد
۳۱۲	۱۹	ia	im
۳۱۵	۷	in	in
۳۳۷	۴	یادداشت ۱	یادداشت ۶
۳۷۶	۸	وک	وک
۳۸۰	۲۲	dojit	dojit
۳۹۲	۱۴	در باره های ۱۱۴	در باره های ۱۱۴ و ۱۱۹
۴۲۴	۱۷	Roma 139	Roma 139 و ۲۳ (فروردین پست)
۴۳۶	۲۴	شکاف از	شکاف از

کردن نوشته شده با تم اوستایی یکی است. نمسکه در اوستا، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی: یعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است.

۳- دست بلند شده، دست بالا کرده، دست بنماز برداشته =

اوستان زست = (دست بالا بردن) - *ustāna-zasta* صفت است، ازدو واژه ساخته شده: نخست اوستان *ustāna* اسم مفعول است از مصدر تن *tan* - *tan* که باجزء اوستا به معنی کشیدن و بلند کردن و دراز کردن است تن *tan* برابر است با واژه لاتین *tendere* که در فرانسه *tendre* شده است در پهلوی تنوتن *tanutan* و در فارسی نمودن و تنیدن. از همین بنیاد است قنده در فارسی بجای شکوفتازی.

مصدر تن باجزء اوستا = اوست-تن *us-tan* به معنی کشیدن و دراز کردن در هات ۲۹ بدد بکاررفته و باجزء پیری: پیری-تن *us-tan* بدد و *us-tan* به معنی دور کردن و برکنار کردن در باره ۷ از بسنا ۱۹ و جز آن آمده است.

دوم زست که بدد *zasta* در فارس هخامنشی دست *dasta* در پهلوی دست و *yadman* (دوم زاروش بدد *yadman* = بد) در فارسی دست گوییم. بسا زاء، اوستا در فارسی بدل شده چنانکه زوریکه *zuryān* در فارسی دریا شده در واژه زره که نیز در فارسی به معنی دریاست زاء بجای مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز صفت اوستان زست بر میخوریم، در جا های دیگر اوستاهم بسیار آمده، چنانکه در مهر یشت در یاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۶ و ۸۷

۴- رامش = رفذر *rafadhra* این واژه در گاتها بسیار آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ۴۶ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن

در گزارش پهلوی اوستا (= زند) بهرامشن *shyaothana* گردانیده شده، در بسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رفذرایی *rafadhrāi* در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۳۳ و در بند ۱۲ از هات ۴۶ به معنی پناه و یاری و رامش است، به همین معنی است واژه رفننگه *rafananh* که در بند ۶ از همین هات و در بندهای ۸ و ۱۴ از هات ۴۳ آمده و در زند نیز به رامش گردانیده شده است، همه این واژه ها از مصدر رف *rap* که به معنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده است، بیادداشت شماره ۸ از بند دوم همین هات نگاه کنید

۵- آفرینش یا کار و کش = شیوتن *shyaothana* در جا های دیگر اوستا شیوتن *shyaothna* (*shyaothana*) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنشن *shyu* بسا این واژه در گاتها باواژه های پندار و گفتاری کجا آمده و نگارنده در همه جا به کنش یا کردار گردانیده است این واژه از مصدر شیو *shyu* در آمده در جا های دیگر اوستا، شو *shyu* و در فارس هخامنشی شیو *shyu* در پهلوی شوتن *shyaothana* و در فارسی شدن گوییم که به معنی رفتن و نیز به معنی کردن است:

گر بزرگی بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی (حفظ الله بادغیسی) بیادداشت شماره ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. بواژه شیو من *shyaothana* که نیز از همین بنیاد و به معنی کار و کردار و کش و رفتار است نگاه کنید بشماره ۹ از بند سوم از هات ۳۲

۶- سیدمینو = سیتومشینیو *spenta-mainyu* روان یا خرد پاک آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنحسب بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شماره ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷- اردیبهشت: بجای این واژه آش *asha* آمده جدا گانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم و در هر جای از گاتها که این
واژه آمده بجای آن از دیدیم نکستیم با راستی که معنی واژه است و در بسیاری
از جاها بمعنی دین راستین است

۸ - خرد = خرتو *Xratu* در پهلوی خرت *xratu* بهام
 در اوستا خرتو *Xrathwa* آمده. خرتوشت *Xrathwa* آمده. خرتوشت *Xrathwa* آمده. خرتوشت *Xrathwa* آمده.
Xraturna nt که دو باره ۷ از هر مزدیشت آمده یعنی خردمند. خرتو در اوستا
 بمعنی خواست خداوندی (اراده ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه
 در باره ۱۱ از چهارمین فرگرد و نبداد و در باره ۶ از هجدهمین
 فرگرد و نبداد.

۹ - بهمن = رُو مَتَک جابره د-مه اوردنه .
 ماهمانه vohu manahē
 امشاسیند بهمن، جداگانه از او سخن داشتیم، در هر جای از گناهگاه آمده بهمن یا معنی آن را که منش نیاید باشد نگاشتیم.

۹۰ - خوشنود کردن = خشنو (بی‌دال) xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یا خوشنودی چنانکه در هات ۴۸ بند ۱۲ و در هات ۵۳ بند ۲، همچنین این واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده، چنانکه در هات ۴۶ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی خوشنود یا خشنود و خشنو (بی‌دال) گوئیم:

نمخشو شوم زو بتخت و کلاه نه آرام گیرم به سیکاه و گاه (فردوسی)
خوشنود ساختن در گزارش پهلوی شناییتن ۱۱۳۵۲۰۳۷ shnâyēnitā آمده
است از همین بنیاد است واژه خشنوت ۰۴۶۱۱ xshnūt که در بند ۳ از هات ۳۱
و در بند ۹ از هات ۵۱ آمده بمعنی عزای کردار خوب و بد. بیادداشت شماره ۳ از بند ۸
از هات ۳۲ نیز نگاه کنید.

۱۱- گئوشورون = گئوش اورون { گئوش . دل . د . د } . gāus urvan .
از آن جداگانه سخن داشتیم ، گئوشورون فرشته ایست که بنگوانی همه

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شماره ۲ از بشد ۹ هات ۳۱ نگاه کنند.

۱ - واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن ل د د ل ی - پ م د د د د
از مصدر گم ل م د گام (= جس ل م د جاس) که بمعنی
دومین باشد
گامیدن و گامزدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، در رسیدن
رفتن و نزدیک شدن در اینجا با جزء پیشی آمده: ل د د ل ی - ل م د . pairi-gam
با در کتابها با جزءهای دیگر چون فرا ل ل س د . frā ؛ هām ؛ ham ؛ وی
وای . vi ؛ us ؛ آ س د . ā ؛ اویا ؛ upā ؛ جز آن آمده
و در هر جا که آمده با همان جزء یاد میکنیم. گم در گزارش پهلوی بهرستین ل د د
رسیدن گردانیده شده و چند بار هم متن ۱۱۴۶ matan (= آمتن ۱۱۳۵)
آمدن. گام ل م د گاما که در هادخت نسک فرگرد دوم باره ۱۵ آمده
همان است که در پهلوی س و فارسی گام گوئیم؛ در فرس هخامنشی نیز
گم gam بمعنی آمدن است.

۴ - ارزانی داشتن = داوئی . وید . dāvōi (Inf.) از مصدر
دادن، بخشیدن، بخشدن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن
نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هریک از آنها
در معنی اندک تغییری یافته است. در فرس هخامنشی نیز دا dā، در پهلوی داتن
دات و در فارسی دادن، دا وید . نیز چنانکه در یاد داشت شماره
۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است
دا dā نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳
بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است داتر وید . dātār که در هات ۴۴
بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ۶ و ۱۱ آمده است، در پهلوی داتار وید .
و در فارسی دادر که بمعنی بخشنده یا بخشایشگر و آفریدگار است.

۴ - آبادی: آیت ayapta در جاهای دیگر اوستا (جز ازگاتها) آیت ayapta در گزارش پهلوی (= زند) این واژه

در همین بند یاد آید *apātāh* (آبادی) گردانیده شده است، چنانکه میدانیم واژه آباد در فارسی بمعنی خوش و خرم نیز آمده:

بآباد دل از غم آزاد باد همیشه تن و تخت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی است. واژه آفت باید یا همین واژه اوستایی بیوند و بستگی داشته باشد هر چند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده: آفت حاجت باشد که از کسی خواهی، دقتی گفت: تا ترا ممکن آفت که آیت بشود بسزاوار کن آفت که ارجح دارد آیت = (آفت) *apātāh* در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است در بند ۷ از همین هات نیز بواژه آیت برمیخوریم.

۴ - جهان = *ahū* = *anhu* (انگهو) *anhu* بود، زندگی، هر دم آن گیتی، جهان، جا، آرامگاه از مصدر *ah* هستن و بودن در آمده است. انگهو از برای هر دو جهان آمده چه این جهان و چه جهان مینوی آینده در پهلوی *ahū* گویند.

۵ - خاککی = استونت *astvānt* (در تأنیث *astvānti*) در پهلوی استومند *astvānti* این صفت از واژه است *asta* در آمده که در فارسی است و استه و هسته و استخوان گویم استونت بمعنی خاککی و جهانی باهادی و جسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۶ - مینوی = متنگه *manān* از همین واژه است منش از مصدر *man* که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است در آمده است. بیادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

متنگه هر گاه با واژه انگهو *anhu* (جهان زندگی) آید بمعنی مینوی یا منشی و معنوی است در برابر استونت که بمعنی مادی است چنانکه در همین بند در بند ۱۳ از هات ۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به منوکان *ménūkān* گردانیده شده است.

۷ - بدستاری یا «از» *hačā* همچنین در گاتها و در جاهای دیگر و در قرس هخامنشی *hačā* آمده، در پهلوی هیچ *hačā* و در فارسی «از» گوئیم.

۸ - بجای واژه یار در متن ریشت *rapan* آمده، اسم فاعل است از مصدر *rap* که در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ - گشایش یا آسانی و خواری = خواتهر *xvāthra* گزارش پهلوی (= زند) خوارید *xvārih* این واژه در زبان فارسی بمعنی زیور و پست بکار میرود، اصلاً بمعنی آسانی و گشایش و فراخی و رامش و خوشی است. نگاه کنید به مجمل التواریخ ص ۵۱. بیادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجای خرده اوستا گزارش نگارنده صفحه ۱۶۲ نگاه کنید.

۱ - سرود گفتن (دور سرود) = *vap* یا *vafu* سراییدن، نیابیدن، در هات ۴۳ بند ۸ نیز آمده، به وفو *vafu* **مومین بند** *vafu* در بند ۶ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید.

۲ - واژه ای که پرورش نو گردانیدیم *a-paourvim* یعنی نه پیش از این یا آنچنان که پیش نبوده. مراد پیغمبر این است: درود و ستایش نو، آنچنان که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده. در بند ۱۱ از همین هات بواژه *paourvim* در آغاز، در اینجا آتو اوریم با *a* آمده که ازادات نفی است یعنی «نه» در زند هر دو واژه چه بهشت مثبت و چه منفی به فرتوم *fratum* گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به:

۴- سیندارست = آرمی سدره صد. armati یا آرمیتی
 (در نسخه بدل) Amati یکی از امشاسپندان است در فارسی سپندارمذ گوئیم
 از او جداگانه سخن رفت در بند ۷ از همین هات نیز آمده، بیادداشت شماره ۵ از بند ۲
 از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۴- واژه اخ که به کشور گردانیدیم = خَشْتَر = xshathra
 آمد، در فارسی هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهریاری و کشور
 است، بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۲۹ و بیادداشت پاره ۴۱ از فرگرد ۷
 و ندیداد، گرازی نگارنده نیز نگاه کنید.

خَشْتَر نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهرپور گوئیم؛
 از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه از مصدر خشی = xshi در آمده
 که بمعنی توانستن و بارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن و دست یافتن و پادشاهی
 کردن است. از همین بنیاد است شایستن در فارسی. بیادداشت شماره ۶ از بند ۱۵
 از هات ۳۱ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خَشْتَر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا
 اراده شده است.

۵- نکاستی، کم نکرددنی = اغزو نو من = aghj aonvamna (در نسخه بدل)
 یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp. ۵۰.

۶- بالیدن (پاسد) = وَرِد = varad و در فارسی بالیدن. vāltan و در فارسی بالیدن. بیادداشت شماره ۷ از بند ۴
 از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- باری = رَفِذْ رایی (پاسد) = rafadhrāi و رسیدن =
 کم = gam در یادداشت‌های شماره ۴ از بند ۱ و شماره ۱ از بند ۲ همین
 هات گذشت.

۸- خواندن (کند) = زَو = zava در زند
 خوانشن (= استغاثه) در بند ۳ از هات ۲۹ نیز آمده است از مصدر زو = zu
 (= زبا = zbā) در آمده است که بمعنی خواندن و بیاری خواستن است.
 بیادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۹- واژه ای که یاد سپردن گردانیدیم در متن من: ۴۶ = ویدو

چهارمین بند mān-dadē آمده: من از مصدر من: ۴۶ = man که در

بیادداشت شماره ۶ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن
 است؛ در ویدو ۴۶ از مصدر دا = dā که در یادداشت شماره ۲
 از همان بند بمعنی دادن و بخشیدن یاد کردیم. در آمیزش این دو واژه با هم مصدر
 مند = mand ساخته شده بمعنی بخش دادن و بنهاد گذاشتن یا یاد
 سپردن و بخاطر نشانیدن، در بنده از هات ۵۳ نیز آمده است، بیادداشت شماره ۷ از
 همان بند و بیادداشت شماره ۱ از بند ۹ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۴- روان = اورون د = urvan در پهلوی روان در بند ۲ از هات
 ۳۳ از روان مینویان سخن رفته است. گذشته از این بسا در گاتها از روان
 پس از مرگ سخن رفته چنانکه در هات ۴۴ بند ۸ و هات ۴۵ بند ۷ و هات
 ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۳، از این بندها
 بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای
 مردمانی که در گیتی نیکوکار بوده‌اند در بهشت در آیند و روانهای گناهکاران بدوزخ
 روند. درباره‌های دیگر اروستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده
 اینچنین: نخست آمو = ahu (= جان)، دوم دانا = dāna و سوم

daēnā (= دین) - سوم یَوَد = baodha (= بوی، راکه) چهارم اورون
 و د = urvan (= روان) پنجم فروشی = fravashi (= فروهر) چنانکه در یسا ۲۶ پاره ۴ و فروردین یشت پاره ۱۴۹ و جز آن

۱۳- جتن (جتن) = ایش (ish) (باز تولوم آتش
eš نوشته شده) در گزارش پهلوی خواستن

در گاتاهای بابین فعل بر میخوریم: در هات ۳۱ بند ۴ بمعنی آرزو داشتن
در خواستار بر خور آمده: در هات ۲۰ بند ۹ و هات ۴۵ بند ۱ و هات ۴۶ بند ۹
و هات ۴۲ بند ۶ بمعنی خواستار شدن و آرزو مند میوشیدن آمده: در هات ۴۶ بند ۶
و هات ۵۰ بند ۲ بمعنی درخواستن و خواهش کردن است: در هات ۴۵ بند ۷ بمعنی
درخواستن است

ایش (ish) در اوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن و شتابانیدن و گسیل
داشتن است بهمین معنی اخیر است ایش aish در فرس هخامنشی که در سنگ
نبشته (کتیبه) میستون آمده است. یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۴۹ نگاه کنید.

۱- دیدن (دیدن) = دیرس (dīras) در گزارش
پنجمین بند: پهلوی (= زند) دیرن دیدن

یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۵ از
بند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۲- توانا = سویشتا savīsta در تأیید سویشتا
(دودن) صفت تفضیلی است از وازم سور (دودن) sūra (در تأیید
سورا دودن) توانا، زبردست، نیرومند. از همین واژه است نام سورن که در
کافنامه ایران بسیار بآن بر میخوریم، نام یکی از خاندانهای بزرگ روزگار اشکانیان
بوده، از نامهای رایج ازمنی کنونی است (از ایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به:
Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 یادداشت شماره ۶ از بند ۹ از
هات ۲۹ نگاه کنید.

۳- بارگاه = گاتو gātu در فرس هخامنشی گاتو gāthu در
فارسی «گاه» گرییم که بمعنی جا و زمان و هم بمعنی تخت و اورنگ است. در اوستا
بمعنی جا نیز آمده است. در گزارش پهلوی گاه گاس و کاس

۴- واژه ای که به پیرو گردانیده ایم در متن سرشوش دودن دودن
sraosha آمده، همچنین در گاتاهای دیگر اوستا سرشوش دودن دودن
sraosha آمده. همین لغت است که در فارسی سرشوش گوییم، در اوستا این واژه همیشه
بمعنی ایزد سرشوش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده، بویژه
شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی و فرمان آسمانی. باین معنی در گاتاهای
۳۳ بند ۱۴؛ هات ۴۴ بند ۱۶؛ هات ۴۵ بند ۵؛ هات ۴۶ بند ۱۷
و جز آن بکار رفته است، سرشوش (= سرشوش) از مصدر سرو دودن
در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن و نیوشیدن و شنواییدن است، در
گزارش پهلوی نیوشیتن «سرشوش»، همچنین سرشوش دودن دودن
بند ۱۴ از هات ۳۳، چنانکه در باره های یسا ۵۶، در گزارش پهلوی (= زند)
به نیوشتن یعنی شنوایی گردانیده شده.

آسروشتنی دودن دودن a-srusti که در گاتاهای ۴۳ بند ۱۲، هات ۴۴
بند ۱۳ و بسا در جاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی و نافرمانبری، همان واژه
سرشوش است که با حرف نفی آ (دودن) آورده شده است. صفت سروش
دودن دودن srūta که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین
بنیاد است. لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجای مانده واژه سرودن و
سرآیدن است. یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

سروش نیز در گاتاهای نام ایزدی است، چنانکه در هات ۳۳ بند ۵، هات ۴۳
بند ۱۲، در بند ۵ از هات ۲۸ سرشوش (= سروش) اسم جمع است یعنی پیروان،
از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور و فرمان
آسمانی هستند.

سروش یکی از بزرگترین ایزدان مزدیسناست، بگفتار آن در نخستین جلد
یشتها گزارش نگارنده ص ۵۱۶ - ۵۲۴ نگاه کنید.

۵- مزین تر = مزیشتا mazishta (در تأیید مزیشتا
صفت تفضیلی است از وازم مز maz که در فارسی

لایتن *venerān* که در فرانسه *venerer* شده است. *van* نیز در اوستا
بمعنی جیره شدن و بست باطن و شکست دادن است؛ باین معنی در گاتاهای آن برخوایم
خود یادداشت شماره ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۴ - قر شونتر دو گانها فرشتونتر *Frashaostra* در جای دیگر اوستا فرشتونتر *Frashaostra*

Frashaostra برادر و جانشین و وزیر کی گشاسب است از او جدا گانه سخن داشتیم.

۵ - *nar* = نر = ابله در فارسی نیز نر گویم، در اوستا بمعنی
هرد برابر زن و نیز بمعنی دایم و پهلوان است و بسام بمعنی کس و بکار گرفته
و باین معنی اخیر بهشت تا *na* بسیار آمده چنانکه در بند ۱ از هات ۳۲
و در بند ۲ در بند ۱۴ از هات ۴۳ و بند ۱ از هات ۴۶ و جز آن.

۶ - آن = ایت = *ai* برای *ai* = ایزد ایزد اشاره و اسم اشاره
است و صرف و ازی ایت *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد
میشود در گاتاهای بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۱، هات ۳۱ بند ۱۸، هات ۳۲ بند
۱۳، هات ۴۶ بند ۱۹، هات ۴۷ بند ۱۲، هات ۴۸ بند ۳، و جز آن یعنی آن، این، ایشان،
در بنده از هات ۴۸ بیت ۴ از همین واژه و زی *ai* ساخته شده است.

۷ - بخشیدن *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد
بنیاد است رانی *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد
ai = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد *ai* = ایزد
در فارسی رادی گویم.

بهین رادی آنکه که در درخشم بیختی بداری بدانی چشم (اسدی طلوسی)
رادی یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، یاد داشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹
و به جلد دوم یشتها، گزارش نگارنده ص ۲۸۱ نگاه کنید.

۸ - هماره، همیشه (مه) = ویشپ *vispa* بگفتار ویشپ
در جلد دوم یشتا، گزارش نگارنده، نگاه کنید. جاودان = *yu*

یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید.

۱ - نیکی - *yan* = *yan* در فرس هاشمی *yan* همچین

در اوستا *yan* = *yan* آمده چنانکه در بند
نهمین بند

یشت پاره ۶، در اوستا بسیار باین واژه بر میخوریم، در گزارش

پهلوی چند بار بجای آن *yan* آورده شده و چند بار دیگر نوکیه
nēvakih نکویی، بانیه *yan* آمده بمعنی نیکی و نکویی و دستگیری و بخشایش

بخش. در هر جای اوستا که واژه *yan* آمده بمعنی نیکی و نکویی و دستگیری و بخشایش
بالمف و مساعدت و مرحمت از آن بر میآید، چنانکه در یشتا ۹ پاره ۱۹ و یشتا ۶

پاره ۱۱ و جز آن. واژه *yan* که در فرهنگها بمعنی هدیان گرفته شده و شعر
فرخی گواه آورده شده: با سخن تو همه سخنها یان است با هنر تو همه هنر هائیکار

باید همان واژه اوستایی باشد هر چند که بمعنی مخالف بآن داده شده اما
معنی دومی که باین واژه داده اند: «وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود

یان میگویند و در عربی کشف خوانند» تاباندازه یاد آور معنی اصلی این واژه است.
این نیکی یا نکویی در این بند، همان منش نیک است که در بند پیش

داشتن آن آرزو شده است.

۲ - بهتر منش همان و هوشتنگه *vohu mananh* به، نیک
میباشد، در اینجا بصفت تمثیلی و هیش *vohu* = *vohu* که در یادداشت شماره

۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای *vohu* یا *van hu* به، نیک
۳ - آزدن *zar* = *zar* در درم یشت

پاره ۴۷ و در سروش یشت هادخت پاره ۵ نیز آمده بمعنی آزدن و زنجیر کردن
باجزه آ: *zar* در فروردین یشت پاره ۳ آمده است همین واژه است

که در فارسی آزدن و آزدن گویم و در پهلوی آزارتن *zar*
۴ - کوشیدن *yat* = *yat* در گاتاهای

همین یکبار اما در جای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یشتا ۲۷ پاره ۹؛

۴- واژه ای که با دارا کردن گردانیدیم در متن پیر (۱) آمده است. *parada* (ماده است) (اسم مفعول) از مصدر *par* (رسد) که بمعنی بر کردن و باریدن و اعتبارن است. ماده است شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ۴۴ نگاه کنید.

پنداست که این مصدر با واژه کاما، بمعنی کامروا کردن در کامیابی کردن است.
۷- رستگاری بجای آن خواندینیه. در مدح وود. x^a araithya آمده
و این واژه حناست: در تید آن اخلاف کرده اند رستگاری = معنی ای است که
نگارنده از گزارش هات ۴۸ دانشمند میانی تاراپور والا Taraporewala
برگزیده است. نگاه کنید به = Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 399
۸- سخن با گفتار = مرزنگه در مدح وود. sravanh، بسا این
واژه چون اسم جمع یکبار رفته، یعنی سخنان و گفتار ها و گویشها، در گزارش
هلوی نیز همین واژه بهشت سروب در واژه آمده است، در هات ۳۴ بند ۹ و بند
۱۰ و هات ۳۴ بند ۱۵ و نیز آن بسا این واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی
و صنایع و تمایز و درود هم آمده است. یادداشت شمار ۲ از بند ۹ از هات ۳۲
نگاه کنید.

۹- خواهش: بجای آن باشد و مصدر است. از مصدر وَنَ یا وَانَ.
گفته در یادداشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم معنی خواندن و
خواهند داشتن است.

۱۵- شما = خشم $\bar{y}ushma$ ، یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از اهات ۲۹ نگاه کنید.

۱۹- کار ساز یا نتیجه بخشی و مؤثر = آسَوَن در دد {د} جز همین یکبار در اوستایی که امروزه در دست است باین واژه بر نمیخوریم.

۹- راستی = آش در دبیج ده. asha؛ منش نیك
= و هو متنگه یاد ۳۰۶ + ۱۵۷ = ۴۶۳ volu mananh

رنگه **vaṣṭā** = **vaṣṭā** یعنی گنار که با واژه های بندار و کردار نیز در گاتا بسیار آمده چنانکه در هات ۳۰ بند ۳ و هات ۳۱ بند ۵ و جز آن.

زجین **vaṣṭā** = **vaṣṭā** که در فرگرد چهارم و نندیداد درباره آمده مهر وین (بانی است) بمعنی که خط یا گنار یا قول باشد.

واژه هایی که از همین بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است از آنهاست آواز و آواز و آواز و گوازه گوازه که بمعنی نگره و سرزنش گرفته اند همچنین واژه های باج و باز و راج و راج و راز و باز.

درستند آذر و زدنست **vaṣṭā** = **vaṣṭā** بمعنی با باز و رسم بیست (فردوسی) لغت واژه که در فرهنگها از لغت های زدن و بازند شمرده شده بمعنی کلمه و لفظ همان واژه اوستایی و چنگه میباشد. در یادداشت شماره ۳ از بند ۶ همین هات گنیم که واژه اوخت **uxdha** = **uxdha** بمعنی گنار از مصدر وچ **vae** گفتن، در آمده است.

۸ - تخنن = **paourya** = **paourya** در گاتاها، در بخشهای دیگر اوستا **paourya** = **paourya**، در فرس هخامنشی **paruvira**، صفت است یعنی نخستین. یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از همین هات نگاه کنید.

۹ - جهان، زندگی، هستی = **ahhu** = **ahhu**، در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ همین هات گذشت.

۱۰ - چگونه = **vāisā** = **vāisā**، همین یکبار در اوستا آمده، نگاه کنید به: *Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282*.

۱۱ - بودن (است) = **bū** = **bū**، در فرس هخامنشی نیز **bu** در پهلوی بون **bū** (در هزوارش یهوتن **bū**) در فارسی بودن. در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند ۱۰ و هات ۴۵ بند ۷ و هات ۳۰ بند ۱۰ باجزه او **avō** آمده، در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته است.

(اهنود گات: یسنا، هات ۲۹)

۱ - گله کردن (باز و س) = **garaz** = **garaz**، در

هات ۳۲ بند ۲ و بند ۱۳ و هات ۴۶ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی نخستین بند **garzitan**، از همین بنیاد است گله در

فارسی و گذشته از این، واژه های گرزیدن که در فرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده و گرزش (بفتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم و دادخواهی و تضرع و زاری نزدیک تر بهشت قدیم اند. خسروانی گفت:

بده دادمن زان لبانت و گرنه سوی خواجه خواهم شذا از تو بگرزش (فرهنگ اسدی) شمس فخری گفته:

مگر سرگرانی گرزش تواند که بردارد از مملکت رسم گرزش چنانکه از این شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گرز از اوستایی است یعنی گله کردن و دادخواهی کردن.

۲ - گوشورون = **gāus urvan** = **gāus urvan**،

۳ - آفریدن (باز و س) = **brītan** = **brītan**،

thvaras، در گزارش پهلوی (= زدن) بریتن **brītan** (بریدن)، از این واژه آفریدن و به پیکر هستی در آوردن اراده شده است. یادداشت شماره ۹ از بند ۶ همین هات نیز نگاه کنید.

۵ - ساختن (باز و س) = **tash** = **tash**، در پهلوی تاشین

tāshitan، از همین بنیاد است واژه تاش یا تیشه که در اوستا تاش

tasha آمده چنانکه در فرگرد ۱۴ و نندیداد پاره ۷. تاش که بمعنی

بریدن و زانیدن و ساختن است مانند واژه نهوس یعنی آفریدن و پدید آوردن
تکلف است

۵ - ختم = در گته‌آیینم 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 aeshama ، در بخش‌های دیگر است آتم 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 aeshama در پهلوی اشم سد و در فارسی ختم گویم بنام درج‌های دیگر ختم دیوی است چنانکه در بند ۲ از همین کتاب و در بند ۶ از همان ۳۰ و بند ۱۲ از همان ۴۸ و جز آن ختم در آیین مزدیسنا یکی از پرآیین ترین دیوها است شده است نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray: The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

۶ - ستم = هزنگه 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 hazañh ، در گزارش پهلوی ستمک 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 stahnak (ستم) در بند ۱۲ از همان ۳۳ و بند ۴ از همان ۴۳ نیز بآن برمیخوریم و معنی توانایی و فرستنی آمده از مصدر هز 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 haz یعنی دست یافتن از آن خود ساختن، گرفتار کردن. یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱ از همان ۳۰ نگاه کنید

۷ - بجای سنگدل، ریم 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 rama آمده، در همان ۴۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم. در همان ۴۹ بند ۴ رام 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 rama آمده هر دو در گزارش پهلوی آریشک 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 arishk (رشک = حسد) شده. یوستی واژه Handbuch der Zendsprache s. 254: ویدمن را در فارسی از همین بنیاد دانسته: Commentar über das Avesta II Band: Spiegel s. 206. ریم rama در بند ۱ از همان ۲۹ در وزن شعر زیادت می‌باشد، ناگزیر اصالت توضیحی بوده پس از آن جزء متن نداشته شده است

۸ - درشتی = دریش 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 daras (= دریش 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darash)، در فرس هخامنشی دریش darsh بمعنی جرأت کردن و جسارت ورزیدن است.

هورن Horn واژه «درشت» را در فارسی از همین بنیاد دانسته است :

Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552

نظر بر واژه دریش darsh در فرس هخامنشی، میتوان دریش darash را بمعنی گستاخی گرفت.

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده، از آنهاست دریش 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darshi بمعنی گستاخ، دلیر، بی پروا، زبردست، سخت، همیشه صفت وات 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 vata (باد) آورده شده چنانکه در تیریشست باره ۳۳ و باره ۳۴؛ اشتادیشست باره ۵ و باره ۷؛ یسا ۴۲ باره ۳؛ و سپرد کرده ۷ باره ۴، بهمین معنی است درشت 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darshita در یسنا ۵ باره ۱۱ و درشتیو 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darshyu در بهرام یشت باره ۲. دریشون 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darashvan بمعنی ستم یشته، در تیریشست باره ۵ آمده. دریشی درو 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darshi dru که در باره ۲۰ از یسنا ۳ و باره ۳ از یسنا ۵ آمده نام زین افزایی (سلاح) است. بنخستین جلد یسا ص ۱۳۶ نگاه کنید. دریشی کسیره 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darshi kariya (دریشی کر 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 darshi kara) بمعنی گستاخ در زامادیشت باره ۷۲ آمده است.

۹ - زور = تویش 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 tavishi در اینجا بمعنی زور است و واژه تویشی 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 tavishi که در گاتها بسیار آمده چنانکه در همان ۳۳ بند ۱۲؛ همان ۳۴ بند ۱۱؛ همان ۴۳ بند ۱؛ همان ۴۵ بند ۱؛ همان ۴۸ بند ۶؛ همان ۵۱ بند ۷ در گزارش پهلوی به توخشیش 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 tuxshishn (کوشش) گردانیده شده و از برای توضیح گاهی نیروک 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 nerök (نیرو) و گاهی زور 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 افزوده شده است. توش که در فارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه اوستایی یکی است

چونگست زنجیری توش گشت یافتاد از آن درد و بیوش گشت (فردوسی)
این واژه از مصدر تو 𐬔𐬀𐬭𐬀𐬎𐬎𐬀 tu در آمده که بمعنی توانستن است و خود

واژه نوانستن با واژه توانا یکی است. بیادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ انگامی

۱۰ - بنوه آوردن (مصدر) = از مصدر می آورد. hi
بنن، به گزشت چنانکه در باره ۱۰۰ فروردین یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن
و جابجا یگر دونه بستن است. در اینجا باجز، آ: آهی = dhi یعنی
بنوما آوردن، بستن آوردن، فشردادن، ناجار ساختن. در بند ۱۶ از هات ۳۲
واژه = dhi. نیز از همین مصدر و بمعنی بازداشتن است. نگاه کنید به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hi (r)

هت = dhi. (اسم فاعل) است از مصدر می hi یعنی
پیوسته بستند؛ هتوهیزونگ = dhi. در واژه
که در بناسا ۶ باره ۹ آمده هت است یعنی زبان بسته؛ هتاسپ = dhi.
Hittāspa که در ۱۸ یشت باره ۲۸ و در ۱۴ یشت باره ۴۱ آمده نام کسی است یعنی
دارنده اسب بسته شده (زبان بسته یابگردونه بسته شده).

۱۱ - نگهبان = dhi. vāstra این واژه بمعنی شبان (چوپان)
گرفته شده و از آن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده، آنچنان که یغمبران
را شبان مردم دانسته اند. در دعای معروف بها آهو و تیره، زرتشت و استر یعنی
شبان (= نگهبان) یتوایان خوانده شده است. بنخستین جلد یسنا گزارش نگارنده در
صفحه ۲۳۲ به باره ۱۳ از یسنا ۲۷ نگاه کنید.

۱۲ - ابدون = athā. در گزارش پهلوی (= زند) نیز ایتون
یعنی ایتچین.

۱۳ - نیکی: بجای واژه و هو = dhi. vōhu = بی

۱۴ - کشاورز: بجای آن و استریه = dhi. vāstrya آمده، صفت
است از برای آنچه از گشت و روز و کار دهکانی است با کشاورز و بر دیگر بیادداشت
شماره ۶ از بند آینده نگاه کنید.

۱۵ - ارزانی داشتن (مصدر) = sand. در
بند ۱۸ از هات ۴۳ و در بند ۱۹ از هات ۴۶ و در بند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی
ساختن و انجام دادن و بجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰
نگاه کنید

۱ - آنگاه آدا = adā. در فرس هخامنشی آدا ada، در پخشای
دومین بند | دیگر اوستا آد = adha، در گزارش پهلوی گاهی به آنگاه،
و گاهی به ایدون، گردانیده شده است.

۲ - آفریننده یا سازنده = tashan. از مصدر تاش
tash که در بیادداشت شماره ۴ از نخستین بند همین هات گذشت. بیادداشت
شماره ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ - پرسیدن (مصدر) = paros. پرسش = paros
(مصدر) = fras، در فرس هخامنشی نیز فرس fras، در پهلوی پورستین = fras
در فارسی پرسیدن، در گاتها بسیار آمده، در هات ۵۱ بند ۱۱ باجز آ = fras. و در هات
۴۷ بند ۳ و هات ۵۳ بند ۳ باجز، هام = ham. بآن بر میخوریم. بیادداشت
شماره ۱۶ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید. فرس = fras. در بند ۱۳ از هات
۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فرسا = frasā. در بند های ۷ و ۹
از هات ۴۳ و در بند ۱۳ از هات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ - چگونه = katha. در هات ۴۳ بند ۷ و هات ۴۶ بند ۱
و جز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، در گزارش پهلوی چگونه = katha
و گاهی کتار = katar. کدام، چه.

۵ - رد = ratu. در پهلوی رت = ratu، در فارسی رد
که بمعنی دانا و خردمند و خواجه گرفته شده:

یکی انجمن ساخت باخردان هشیوار و کار آزموده ردان (فردوسی)
در گاتها رتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است، چنانکه در این بند و در بند ۶

میتوان چنین معنی گرفت: در ماه ۳۱ بند ۶ خود زرنشت داور دادگاه (محکمه) ایزدی است، در روز شمار دآوری با خود یغیر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پاره ۱۲۶ ذکر کرده از پاره ۷۱ از فرگرد ۷ وندیداد بخوبی پیداست که در بهمنی داور است. *ahw* در *ahw* در اوستا بیشتر با واژه رتو آمده، اما در اینجا بجای *ahw* آورده *ahwa* آمده که از همان ریشه *ahw* است: سرور و سرور و خواجه و بزرگ و خداپسندان. همچنین واژه *ahw* در گتهای بهمنی دآوری است، چنانکه در بند ۶ از هات ۳۳ در جاهای دیگر کم و بیش از این واژه سخن داشتیم. بجلد دوم پشتهاس ۲۸۰-۶۸۱ و بجلد دوم یسنا بگفتار و پسر و بجلد وندیداد بگفتار بادا فراه نگاه کنید.

۶- خورش: بجای این واژه *vāstra* آمده در هات ۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۲ و ۳؛ هات ۴۷ بند ۳؛ هات ۵۱ بند ۱۴ و جز آن بآن برمیخوریم. در گزارش پهلوی (= زند) همین واژه، *vāstr* بکار رفته است؛ و *vāstra* بکار آید یا خوار بار. در یادداشتهای شماره ۱۱ و ۱۴ از بند پیش از واژههای *vāstra* و *vāstrya* و *vāstrya* سخن داشتیم.

هورن Horn گمان کرده، واژه باسره که در فرهنگها یاد شده همان *vāstra* اوستایی و پهلوی باشد. نگاه کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواہ آورده شده:

پیوسته کشت زار امیدش ز آب کام
سیراب باد تا که بود نام باسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باه فارسی در واژهها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت، بویژه که از برای واژه باسره ریشه و بنیاد دیگری سراغ نداریم. یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۷- همچنین *hadā* در فرس هخامنشی نیز *hadā* در جاهای دیگر اوستا *hadha* در بند ۱۷ از هات ۴۶ و بند ۴ از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم بمعنی «همانگاه» و «همانجا» و «باهم» نیز آمده است.

۸- واژه ای که به نگهداری گردانیدیم در متن گشودا ینگه *gao-dayanh* آمده؛ بهمین واژه درباره ۱۱ از کرده دوم و پسر هم برمیخوریم. گشودایو مرکب است از واژه گشو (= چاربا) و داینگه *da* از مصدر *da* در یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸ گفتیم که *da* بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن هم آمده است. در بند ۷ از همین هات *da* با جزء *vi* وی *vi-dā* نیز بهمین معنی است. صفت گشودا ینگه را میتوان بمعنی چاربا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه بیمار و نگهداری و نوازش نسبت به چاربا پسان سودمند مراد است.

۹- واژه ای که «بسا» آوردیم بجای تهوخشنگه *thwaxshanh* میباشد، در گزارش پهلوی این بند تهوخشاکیه *tuxshāk* و در بند های دیگر تهوخشاک *thwaxsh* در آمده که بمعنی کوشیدن است. واژه های تهوشیدن و تهوخشاک بمعنی کوشیدن و کوشا همان تهوخش و تهوخشنگه اوستایی است. ۱۰- تواند دادن *xshi* توانستن آمده که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۳ از هات ۲۸ گذشت.

۱۹ - سرناخ، سرور، خدایان، مهر، دهر، دهر، ahura، یادداشت
نموده اولین بند یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید

۱۳- برگزیده: اوستا - دهم - (اوستا - دهم - برگزیده) (۱۳۰۰ - ۱۳۰۰)
اسم جنس اول از معدوم است. حاصل: ۱۳۰۰ که یعنی خواستن و خواهش داشتن و آرزو
کردن است. در کتاب سبأ آمده: چنانکه در بعضی از ۱۳۰۰ و ۱۳۰۰ هات و در هات ۴۳
بعضی از ۱۳۰۰ و ۱۳۰۰ در ۱۳۰۰ آمده: کی و اشیا سرداروی برگزیده -
کی را شاعران استاده کرده اند.

۱۴- واژه دروغ را نگرفته در اینجا صفت گرفته بجای واژه در کوت
 و در **دروغ** (drug) (دروغ) آمده، یعنی
 دروغمند از واژه دروغ و دروغ (drug) = دروغ (drug)
 در جایی دیگر اوستا این صفت دروغت و دروغ (drug) (در تائیت
 و در **دروغ** (dravati) آمده در بلوی دروغند و در **دروغ** (dravand) بسایجی
 آن دروغت یا پر دروغ آوردم. واژه دروغ در قرعکها هم یاد شده یعنی
 بد مذبح رفاسق و شر ذرانت بهرام گواه آورده شده:

درود از ما به پیدین خردمند که دور است از دوا آیین مروند

(فرہنگ جہانگیری)

دورند در اوستا از برای گسره امان و پیران آیین دروغین آمده و بسا از آن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیوبسا اراده شده است در برابر اشون **ashavan** یا **اشاون** **ashavan** (اشونت **ashavan**) یعنی راستی مند یا پروائی **asha** دین راستین زرتشتی در گزارش پهلوی **ashrob** همین واژه است که در برهان قاطع اهلوب و یواژه زند و بازند بمعنی بهشتی گرفته شده در مقابل دوزخی. این واژه باید اهلوب باشد، همچنین واژه آشوبه بمعنی دوزخها یاد شده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از اذهات ۳ نگاه کنید.

۱۴ - باز داشتن یا برگردانیدن و دور داشتن (واسو وسد + یاد) =
وادایه واسو وسد vadâyā از مصدر وَدَ (واسو =) vad
واسه (vadhi) که بمعنی رهبری کردن و کشیدن و بدر بردن و راندن است چنانکه
در گوش یشت باره ۱۸ و در رام یشت باره ۵۲ و جز آن . باجزاوی : دوسد - واسو
upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ۴ و نندیداد باره ۴۴ ، و باجزاء اوس :
وسد - واسو us-vad (دی - واسو) بودن و بدر بردن است چنانکه
در ارت یشت باره ۵۹ و باجزاء وی : واید - واسو vi-vad گردانیدن و گردش دادن
است چنانکه در فرگرد ۸ و نندیداد باره ۱۶ .

۱- پاسخ گفتن (مرودم. ۱۶-۱۷-۱۸) = مرو ۱۶. mrû گفتن؛
 در گزارش پهلوی نیز گفتن ۱۷-۱۸. در اینجا: چنانکه در بند
 سومین بند | ۲ از هات ۳۲ با جزء پیشی : مرودم. ۱۶-۱۷. paiti- mrû
 یعنی پاسخ گفتن؛ در گزارش پهلوی پسخون گفتن ۱۷-۱۸. نگاه کنید
 یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱.

۲- سردار = سرجن دودل، ساراجان یا اورهمین یکبار در اوستا آمده، در گزارش پهلوی سرداریه سمرقانی سرداری.

۳- بی آزار = آدواشنگه a-dvaēshaṅh
جا های دیگر اوستا آتیشنگه a-tbaēshaṅh همان
واژه دواشنگه و تیشنگه میباشد که در یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از مات ۲۸ گذشت
و گفتم بمعنی ستیزه و دشمنی و آزار است، در اینجا با حرف نفی «ا» بمعنی
بی ستیزه یا بی آزار وی کردند.

۴- واژه ای که به «آنجا» گردانیدیم در متن اَوَشامَ avaêsham آمده، مردمان جهان مراد است.

۵- دریافتن = ویدوبه واپوددیا. (Inf.) viduyē، در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ۴۴ نیز آمده و در بند ۹ از هات ۴۳ با جزء

slipitihi آمده مرکب است از *slip* (پیش) و *itihi* (یادداشت)
 شماره ۴ از بند ۲ از *itihi* (نگاه کنید)، *slip* (پس) و واژه
 چیت ۴۰۴۰. *itihi* که در فارسی چه گوئیم در جاهای دیگر اوستا چیت ۴۰۴۰
itihi و در فرس *slipitihi* چیت ۴۰۴۰. *itihi* در جاهای دیگر اوستا
 ایت ۴۰۴۰. *itihi* که از برای نمودن پیوستگی جمله‌ها به هم دیگر بکار می‌رود. نگاه کنید
 به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 357 und 358 und 360.
 Complete Dictionary of the Avesta Language by Kang. p. 309
 این واژه‌ها را عنوان معنی: چه پیش و چه پس. با چه در گذشته و چه در
 آینده. گرت.

- ۴- در *varaz* (وَرَز) = *varaz* (وَرَز) در
 پهلوی و در *varaz* (وَرَز) معنی کردن، ساختن، جای آوردن، انجام دادن و
 گزاردن است. در بند ۱۰ از *varaz* ۳۳؛ بند ۱۱ از *varaz* ۴۳؛ بند ۱۹ از *varaz*
 ۴۶؛ بند ۱۰ از *varaz* ۵۰؛ بند ۱۰ از *varaz* ۵۱ و جز آن باین واژه بر می‌خوریم.
 ۵- *daeva* (دَیَو) = *daeva* (دَیَو) در *daeva* (دَیَو) پروردگاران آریائی پیش از
 زرتشت چنین نامیده می‌شدند از آن جدا گانه سخن داشتیم.
 ۶- *mar* (مَر) = *mar* (مَر) در *mar* (مَر) همچنین در گاتاه مرت
mar (مَر) آمده، در فرس *mar* (مَر) مرتبه *mar* (مَر) در پهلوی مرتوم
 ۶۱۵۶، در فارسی مردم. صفت است یعنی مردنی؛ در گذشته نیست شدنی، از
 مصدر *mar* (مَر) که در یادداشت شماره ۲ گفتیم معنی مردن است. یادداشت
 شماره ۸ از بند ۷ و واژه *mar* (مَر) در یادداشت شماره ۳ از بند
 ۱۱ همین هات و از برای واژه‌های دیگر از همین بنیاد یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات
 ۴۶ نگاه کنید.
 ۷- *vi-pira* (وِی-پِیْر) = *vi-pira* (وِی-پِیْر) آمده، همین واژه
 است که در فارسی وزیر گوئیم و در زبان عربی از فارسی گرفته شده است.
 و *vi-pira* (وِی-پِیْر) در تائیت و *vi-pira* (وِی-پِیْر) صفت است یعنی صمیم

گرفته، قوی دهنده، حکم کننده، دانای بخرد، از مصدر *vi-pira* (وِی-پِیْر) معنی
 برگزیدن، باز شناختن یا انتخاب کردن و امتیاز دادن. با جزه وی: ری چیت ۴۰۴۰
vi-pira (وِی-پِیْر) در بند ۱۵ و بند ۱۷ از هات ۴۶ آمده است. یادداشت شماره ۸ از بند ۳ از هات
 ۳۰ نیز نگاه کنید.

واژه‌هایی که در فارسی از همین بنیاد بیجا مانده بسیار است. از آنهاست:
 چیدن، انجیدن، گزیدن، گزاردن، گزارش، گزاره، و جر، و جرگر، گزیدن.
 در پهلوی و *vi-pira* (وِی-پِیْر) گزاردن در پهلوی و *vi-pira* (وِی-پِیْر) گزارش و گزاره
vi-pira (وِی-پِیْر) گزارش در پهلوی و *vi-pira* (وِی-پِیْر) گزارش و گزاره
 معنی نفس است. چون امروزه از واژه وزیر معنی اصلی بر نمی‌آید بجای آن
 دادگتری آوردیم. واژه وی چیت ۴۰۴۰ *vi-pira* (وِی-پِیْر) در یادداشت شماره ۶ از
 بند ۲ از هات ۳۰ نیز نگاه کنید.

- ۸- خواستن (خواستن) = *vas* (وَاس) = *vas* (وَاس) یادداشت شماره
 ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید، از برای واژه همچنان یادداشت شماره ۴
 از بند ۴ از هات ۳۰ نگاه کنید.
 ۹- مانیز بر آیم: *ah* (اِه) از مصدر *ah* (اِه) هستن، بودن
 که در یادداشت شماره ۹ از بند ۳ گذشت.
 ۱- آیدون یا اینچین = *at* (اِت) مانند واژه آنها *at* (اِت) یادداشت

پنجمین بند

- atha* (اِثَا) که در یادداشت شماره ۱۲ از نخستین بند همین هات گذشت.
 در گزارش پهلوی *atha* (اِثَا) شده و بسام ترجمه نشده است.
 ۴- بر آیم: در متن *ah* (اِه) از مصدر *ah* (اِه) هستن، بودن.
 ۴- دست بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، یادداشت شماره ۳ از نخستین
 بند از هات ۲۸ نگاه کنید.
 ۴- آفرین خواندن (آفرین) = *fri* (فِرِی) = *fri* (فِرِی) ستودن،
 خوشنود کردن و بمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواست

گفتن = وجع یا بعد از ۲۴ ساعته بعد از بیمار داشت شماره ۷ از پینه ۱۱ از هات
۲۸ گزند.

۲- فردانگی، بخردی، دانی = ویانا *vyānā* : نگراش
 بهلوی (زند) و چارمین *vyāśrinā* : (= گراش) یعنی حکم
 و فتوی گرفته شده است، در بند ۷ از حالت ۴ نیز بهمین واژه برمیخوریم و در آنجا در
 گراش بهلوی آمده : که ویدیت *vyāśrinā* *amat vindēti* : که داند
 ریشه واژه ویانا *vyānā* درست روشن نیست شاید از مصدر یا *vyā*
yā باشد که معنی رفتن و پیچیدن است و با جزء وی : *vyā* *vyā* *yā*
 با جزء آپ *apa* در باره ۵۷ از بهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و باجز
 آپ *upa* در باره ۳۳ از نیرشت آمده *upa* *upa* *upa* در باره ۳۳ از نیرشت آمده
 یعنی رسیدن .

۴- یافتن = وید واد vid (بارتولومه در فرهنگ خود وید vaed واد واد نوشت) یعنی جستن، پیدا کردن، رسیدن آوردن، بدست آوردن، گرفتن، یافتن، رسیدن. در پهلوی ویددانان vīdān در بند ۸ از هات ۳۰ و در بند ۹ از هات ۹ و در بند ۵ از هات ۵ نیز آمده و باجزء فرا: واد وید frā-vid، در بند ۱۱ از هات ۴۴ بآن می‌ریزیم. همچنین از واژه وید vid در بند ۶ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید. واژه های ویدیدن و وید-که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته و چاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. در اینجا وید واد ویدم به vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یا پیدا شده و دیدگشته. در یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن و دریافتن است. در همین بند ۶ از هات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکار گرفته:

یاد و دود و **vidvanh** ویدوانه و به شناس گردانیدیم. اسم مفعول آن نیز
وِست **vista** یعنی شناخته شده و دانسته شده در بند ۸ از همین هات و در بند ۲
از هات ۴۸ و در بند ۱ از هات ۵۰ بکارورفته است. یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰۶ این
هات نیز نگاه کنید

۵- ونه = نَدا (نا + د) : naēdā : در پشمای دیگر اوستا نَدا
 (نا + د) : naēdha : در بند ۲ زهات ۴۵ و در بند ۲ زهات ۴۹ نیز آمده. در گزارش
 بهلولی هم به «ونه» گردانیده شده است.

۶- از واژه سردار یا خدایگان و خواجه و بزرگ و از واژه در متن
 آهو ratu آمده در یادداشت شماره ۴ از بند ۲
 همین هات سخن داشتیم.

۷- بدورستی = آشات چیت میسر ۲۳۶۰۰ ashāt-kīt از روی راستی
و دورستی، آنچه‌ان که برای است باداد و آیین ایزدی، از روی اشّ میسر ۱۸۰۰ asha
باکی و پارسایی و دین راستن.

۸- چه = زی zi در پهلوی نیز چیه ci و بساهم در گزاش
پهلوی ترجمه نشده است

۹- آفریدگار = تهورشتر thwōrstar از مصدر
 تهورس thwaros که در یادداشت شماره ۳ از نخستین بند همین
 هات گفتیم بمعنی بریدن است و از آن معنی آفریدن و پدید آوردن اراده میشود.
 ۱۰- ساختن mēdēdēd = تاش tash ، یادداشت شماره
 ۴ از نخستین بند نگاه کنید و از برای واژه برزیکر یا کشاورز یادداشت شماره ۴ از
 همان بند نگاه کنید.

۱ - سخن = ماتهر ۶ مین لک . mathra ، ریادداشت
شماره ۶ از بنده از هات ۲۸ نگاه کنید.

۳- افزونی: آزوتی azūti = آزوتیتی azūti سکه ۱۰۰۰۰.
در بند ۵ از هات ۴۹ نیز آمده در بخش‌های دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم چنانکه در یسنا ۱۶ پاره ۸ و در یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۲ و در یسنا ۶۸ پاره ۲ و در رشن‌یشت در پاره‌های ۳-۴ و در فرگرد ۹ و ندیداد در پاره‌های ۵۳-۵۷ و در فرگرد ۱۳ پاره ۲۸ و در پاره‌های ۵۲-۵۶ از همان فرگرد.

یساوازه آزوتینی دا سکه ۱۰۰۰۰ azūti-dā یعنی گشایش دهنده در مهریشت یساره ۶۵ برمیخوریم. آزوتی در گزارش پهلوی (زند) بسا به چریه carpih (چربی) گردانیده شده و بسا هم از رنیکه azūti awzūn-kil (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و در پاره ۲ از یسنا ۳۸ (هفت هات) در پاره ۸ از یسنا ۱۶ که در پاره ۸ از یسنا ۶۸ تکرار شده، همچنین در پاره ۲ از یسنا ۶۸ و در پاره ۲۸ از فرگرد ۱۳ و ندیداد آزوتی باواژه خشوید xshvīdha که بمعنی شیراست یکجا آمده است. خشوید یا خشوید xshvīd در گزارش پهلوی به شیرینه shirinih گردانیده شده است.

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی azūti با واژه خشوید xshvīd یکجا آمده و بمعنی فراوانی گرفته‌یم. در اینجا یاد آور میشویم که واژه شیرین و شیرینی از واژه شیر در آمده است.

آزوتی اصلاً بمعنی چربی است اما بسا از آن چیزی خوردنی اراده میشود در مقابل خشوید، چیزی آشامیدنی و روان.

آزوتی بسا باواژه ایڑا āyā آمده، چنانکه در گاتها در هات ۴۹ بند ۵ و در جا‌های دیگر اوستا: در پاره‌های ۵۳-۵۷ از فرگرد ۹ و ندیداد و در پاره‌های ۵۲-۵۶ از فرگرد ۱۳ و ندیداد. این واژه هم در گزارش پهلوی گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است. از بند‌ها و پاره‌هایی که از گاتها و از بخش‌های دیگر اوستا بر شمرده‌یم برمیآید که از خشوید و ایڑا یک چیز اراده

میشود و نیز دیده میشود که آزوتی با خشوید یا با ایڑا آورده شده است در سانسکریت āhuti بمعنی نذر و فدیهِ و ilā بمعنی آشام بجای آزوتی و ایڑا اوستا میباشد.

چنین مینماید که آزوتی و ایڑا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکار رفته باشد، چنانکه در گزارش پهلوی در بسیاری از جاها به همین معنی گرفته شده است. از بنده از هات ۴۹ بخوبی پیداست که آزوتی و ایڑا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و پرورزی و بختیاری و کلمیابی است. (یادداشت شماره ۹ از بند ۶ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره‌های ۵۳-۵۷ از فرگرد نهم و ندیداد و پاره‌های ۵۲-۵۶ از فرگرد سیزدهم و ندیداد در ردیف واژه‌های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رستن گندم و گیاه، واژه‌های آزوتی و ایڑا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی و فراوانی باشد، اما در پاره ۲۸ از فرگرد سیزدهم و ندیداد، آزوتی و خشوید که باواژه گیشوش gōša یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی و شیر و گوشت است و در آنجا چنین دستور رفته که خوراک سگ باید از اینها باشد.

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است: اهورا مزدا در پاره چاربايان سودمند افزایش و پرورش دستور داد، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان هایه فراوانی و گشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد.

۴- باراستی همکام یا بالاشا (آش asha) همخواست و هم اراده. یادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴- فرمان = ساسنا sasna یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید.

- ۵ - فراوانی = xshwīd یادداشت شماره ۲ نگاه کنید.
- ۶ - واژه ای که ، بخوروش نیازندان ، گردانیده شده در متن hvōurushaēibō است که hvōurusha یادداشت شماره ۱۰ . مانند یصفا جمع از برای واژه hvōurusha یادداشت شماره ۱۱ . یعنی خوروش خواستار یا غذا خواننده و بخوروش نیازمند ، از مصدر خوار xwar یادداشت شماره ۱۲ . (با او معذله) یعنی خوردن ، در گزاش پهلوی نیز خوار تاران xwarēān خوردگان شده است .
- ۷ - بجای واژه با سپنتا spanta آمده ، صفت است یعنی مقدس ، از آن اهورا مزدا اراده شده است .
- ۸ - مردم = mardm یادداشت شماره ۱۳ . در بند ۴ از هات ۴۵ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ نیز آمده . یادداشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات و یادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از هات ۴۶ نگاه کنید .
- ۹ - نگهداری کردن ، برستاری کردن = dā یادداشت شماره ۸ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .
- ۱۰ - شناخته شده = vīst یادداشت شماره ۱۱ . یادداشت شماره ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنید .
- ۱۱ - آیین یا آموزش و فرمان = sāsna یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید .
- ۱۲ - شنیدن (= gush یادداشت شماره ۱۳) گوش (= gosh یادداشت شماره ۱۴) یعنی گوشیدن ، گوش دادن ، دریافتن و پذیرفتن . در پهلوی نیوشتن nīshstn ، در فارسی نیوشیدن :
- بنگر که چگویدت همی گنبد گردان گشتار جهان را بره چشمت بنیوش (ناصر خسرو)
- باین واژه در بند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۱ از هات ۴۵ و در بند ۷

- از هات ۴۹ نیز میخوریم . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ نگاه کنید
۴ - خواستار بودن، خواستن ، خواهش داشتن ، آرزو کردن (واسم و)
= وی واسم و . یادداشت شماره ۱۶ از بند ۲ همین هات نگاه کنید .
۵ - واژه ای که به اندیشه گردانیدیم : چرکیرتیر ۳ سد(و)د(و)د
karakarothr آمده از همین واژه است . سکاال در فارسی که بمعنی اندیشه و پندار است
و واژه های سکالش و سکاالیدن
جهان بر تو چون بدسکاالد همی توفته جرای بدن بدسکاال (ناصر خسرو)
سکالش تجویم جز با روان خردمند و بیدار دل حوبدان (فردوسی)
کسی گو بود شهریار زمین نه بازیست با او سکاالید کین (فردوسی)
چرکیرتیر از مصدر کر و سد(و)د(و)د kar در آمده که گذشته از معنی کردن
بمعنی اندیشیدن و یاد کردن هم میباشد .
۶ - واژه ای که به برگستراند گردانیده شد بجای سرآونیکه srāvanīke
سد(و)د(و)د(و)د(و)د یعنی بشنوند و بگوش برساند از مصدر سرو سد(و)د(و)د
srū که بمعنی شنیدن و نیوسیدن و گوش فرا دادن در یادداشت شماره ۴ از بند ۵
از هات ۲۸ گذشت .
۷ - گفتار = وخذر واسم ۹ د(و)د vaxēdhra گویش و سخن از مصدر
واج واسم ۳ vac گفتن . یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .
۸ - دلپذیر : شیرین ، نغز = هویم سد(و)د(و)د hudama همین یکبار
در اوستا آمده . نگاه کنید به : Altiran-Wörterb. Sp. 1826
۹ - نالیدن (لاسد و ص م) = روڈ rud (باز قولوعه در فرهنگ خود raod (سو و نوشته) در بند ۲۰ از هات ۴۹
نیز آن را میخوریم ، در بخشهای دیگر اوستا روڈ ۹۰ rudh
نالیدن گریستن و در گزارش بلوی همین بند ۹ از هات ۲۹ گریتن ۱۱۱۱۱۱۱۱ آمده
یادداشت شماره ۱ از نخستین بند همین هات نگاه کنید
روڈ rudh در جاهایی دیگر اوستا از برای نالیدن آفریدگان بد

و اهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا ۹ باره ۶۴ و فرگرد ۳۵ و نندیداد باره ۳۲ و فرگرد ۱۰ و نندیداد باره ۴۵، در این دریاه بسین سخن از نالیدن دیوهاست. همچنین رود rud بمعنی بازداشتن است، چنانکه در هات ۵۱ بند ۱۲ و در یسنا ۱۹ باره ۷ باجزء آب: **مردود رود** apa-rud یعنی فرو گذاشتن، انداختن. در یسنا ۷۱ باره ۱۸ باجزء آب: **مردود رود** ava-rud نیز به همین معنی است، سوم رود rudh بمعنی رویدن است، در پهلوی روستن **رود** (روستن)، چنانکه در یسنا ۱۰ باره ۳ و باجزء وی: **وایدود** vi-rudh در باره ۱ از همان یسنا بمعنی سر بر زدن و رستن است.

چهارم رود rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب)، چنانکه در یسنا ۹ باره ۱۱ و زامیاد یشت باره ۴ و جز آن. از همین بنیاد است رود (رودبار) در فارسی.

۳- خوشنود شدن = خشانین **خشانین** xshānmāne (Inf.) همین یکبار در اوستا آمده. نگاه کنید به: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554. **آواز = وُج** vas. یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴- **سست**، ناتوان = آن **یش** an-aēsha، باحرف نفی آن an در بند ۲ از هات ۴۶ نیز آمده، این صفت از مصدر ایس **یس** is (یس **یس** aēs) در آمده که در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن و بارستن است. یادداشت شماره ۷ همین بند نگاه کنید.

۵- **نگهدار** = راد **راد** rāda، در بخش‌های دیگر اوستا راد **راد** rādha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت. در باره ۲۳ از یسنا ۹ راد **راد** rādha بمعنی شوهر است، رادنگه **رادنگه** rādānh که در بند های ۱۳ و ۱۷ از هات ۴۶ آمده بمعنی آحادگی بخدعت دینی است، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه در باره کیش و آیین است. همچنین رادنگه **رادنگه** rādānh در بند ۷ از هات ۴۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده. این واژه ها از مصدر راد **راد** rād

در آمده که بمعنی آماده بودن و خود حاضر کردن و کامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه در بند ۲ از هات ۲۳ و در بند ۶ از هات ۵۱. در فرس هخامنشی نیز راد rād بمعنی آراستن و آماده کردن و پرداختن است.

راست **راست** rāsta صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد، یعنی آراسته و آماده و پرداخته و درست شده. در فارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژه راد **راد** rād اوستا و فرس است. در واژه آرایده مصدر راد rād باجزء آ **آ** سر. بهتر دیده میشود.

۶- **ناتوان** = **اسور** a-sūra باحرف نفی آ **آ** سر، سور **سور** sūra یعنی توانا، زورمند، زبردست و نیرومند. یادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۷- **شهریار توانا، پادشاه نیرومند** = **ایشاخشتریه** ishā-xshathrya شهریار، پادشاه، از واژه **خشتریه** xshathrya (یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید) و از واژه **ایشا** ishā که صفت است از مصدر ایس **یس** is که در یادداشت شماره ۴ از همین بند گذشت.

۸- **آرزو داشتن، خواهش داشتن** (**یاسه**، **یاسه**) = **وس** vas. یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹- **کی** = **کدا** kadā، در جا های دیگر اوستا **کد** kadha.

۱۰- **خواهد بود** = **یاسه** yasē، از مصدر **اه** ah هستن، بودن.

۱۱- **آهنکام** = **یوا** yavā، در اینجا از ظرف زمان است. **یواژه** yu در یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۲- **ضمیر داو** = **هوئی** hōi، بر میگردد به چاربا.

۱۳- **آو** = **آونگه** avō، **آونگه** avānh در بند ۱۲ از هات ۴۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده، در گزارش پهلوی

اباریه **avārih** یاری، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ از هات ۳۲
 بواژه از **avō** (Inf.) بمعنی یاری کردن نگاه کنید.

این واژه از مصدر او **avā** در آمده که بمعنی یاری کردن است و
 در بند ۷ از هات ۱۱ آمده و در آنجا بمعنی کوشیدن و سعی کردن گرفته شده، از همین
 بنیاد است **avā** بمعنی یاری و در بند ۱۱ از همین هات آمده است.
 ۱۴ - **zasta** زشتی **zasta** معنی یکبار در اوستا
 آمده، در گزارش پهلوی توان **zasta** از واژه زست **zasta** (دست) در آمده که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۲۸ گذشت.

۱ - **zasta** شما = یوزم **zasta** در بند ۱۱ نیز آمده و در بند ۹ از

هات ۲۸ هم بآن برخوردیم، بواژه خشم **zasta** در **zasta** یاد داشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژه یوشم

دهمین بند

yōshma در بند ۹ از هات ۳۲ و بواژه خشمگانی **yōshma**
yōshma در بند ۱۰ از هات ۳۲ و بواژه خشمگانی **yōshma**
 در بند ۵۰ و بواژه های خشمگانی **yōshma**
 و یوشماوت **yōshma** در شماره ۱۱ از بند ۱۱
 همین هات نگاه کنید.

۲ - ضمیر آنان: **yōshma** بر میگردد به چارباغان.

۳ - نیرو = **ajānib** در فروردین یشت باره ۱۲
ajānib بمعنی نیرو و توانایی و در اوستا **ajānib** در گاتاهات ۵۰ بند ۳
ajānib نیز صفت است بمعنی نیرومند و توانا، چنانکه در گاتاهات ۳۴
 بند ۸، در بند ۶ از هات ۲۸ بصفت **ajānib** **ajānib**
 (**ajānib**) بمعنی نیرومند برخوردیم و در بند ۴ از هات ۳۱ و در بند
 ۴ از هات ۳۴ و در بند های ۸ و ۱۶ از هات ۴۳ نیز بآن برخوردیم خورد، در پهلوی
 آوز **āz** و آوزمند **āzmand**

۴ - شهر یاری = **xshathra** در بند آئینده نیز آمده.
 یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۵ - او: این ضمیر بر میگردد به راد **rād** که بمعنی نگهدار است
 و در بند پیش یاد شده است.

۶ - خان و مان خوب = **hu-shiti** در بند ۱۰
 از هات ۳۰ و در بند های ۱۱ و ۶ از هات ۴۸ نیز آمده. در گزارش پهلوی (زند)
 هومانیشنه **humānishnih** (خان و مان خوب)، واژه **hu-shōithaman** که در بند ۶ از هات ۴۸ آمده با واژه
hu-shiti یکی است. در گزارش پهلوی **xvārih** بمعنی آسانی
 و گشایش بنیاد این واژه هاشی **shi** میباشد که بمعنی خان و مان کردن
 و جای گزیدن و نشیمن ساختن و زندگی کردن و آرام گرفتن است، چنانکه در بند
 ۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ۴۴ و در بند ۱۶ از هات ۴۶، همچنین باجزء آ:
shiti بمعنی جای گزیدن و آساییدن و نشیمن کردن است، چنانکه
 در بند ۳ از هات ۴۳ و در بند ۵ از هات ۴۷، واژه **shiti** بمعنی جا و نشستگاه است
 باید از واژه شی **shi** باجزء نی **ni**: **ni-shi** باشد:

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم و کنام

نگاه کنید: Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن. **shiti** **shiti** از مصدر
shi یعنی جای سرائ، گاه، خانه، با واژه های
 دیگر ترکیب یافته چون رام **shiti** **rāma-shayana**
 یعنی راهشگاه. **hu-shayana** یعنی خوبسرای
 چنانکه در باره ۲ تیر یشت و باره ۴ مهر یشت. **gōshiti**
gāva-shayana یعنی گاوگاه، چنانکه در باره ۱۵ مهر یشت، **gōshiti** درست
 بهمان معنی است که گاوستان **gāvō-stāna** بمعنی گاوستان

که با واژه های استوستان *stōstān* - دوم *stōstān* یعنی استوستان یا
ستورگاه (طوبه، امطل) و *stōstān* - دوم *stōstān* یعنی استوستان یا
stōstān یعنی شترستان درباره های ۱۴-۳۰ از فرگانه پانزدهم و نهم آمده
است. در زبان ارضی واژه *stōstān* که به معنی ده است از *stōstān* گرفته شده است.
این واژه در فارسی در واژه گلشن به معنی ده که کب است از گل و شن یعنی گلستان.
واژه شوینهر *shōinher* - دوم *shōinher* (روستا) در یادداشت شماره ۵ از یاد

۷- رامش = رامش لرستان. در بند ۱۱ از لغات ۸ و در بند ۱۸ از لغات ۵۲ نیز آمده. در پهلوی دامن (raman) در فارسی رام و رامش و آرامش گویم از مصدر رام آمده. ram در آمده که معنی آسودن است و با جزو آ: آرام شده. ram همان است که در فارسی آرامیدن و آرمیدن شده است، فعل رام درینا ۱۰ باره و فعل آرم در فرگرد ۵ و نندیداد باره ۲۱ تکرار شده است.

۸- اندیشیدن (اندیشه) = man + ۱۶۹۶ = man + ۱۶۹۶ = man + ۱۶۹۶
man در بهلوی مبتنی
man + ۱۶۹۶ = man + ۱۶۹۶ = man + ۱۶۹۶
man نیز در گاتھا بمعنی ماندن است چنانکه در بند ۲ از
هات ۱۶۹۶ در فرس هخامنشی نیز من man، در بهلوی ماندن ۱۶۹۶

۹- نخستین: بشاوریه ر س د ل در د paouruya (ر س د ل و ۶).
صفت است، در جاهای دیگر اوستاییوریه ر س د ل در د paruiya، در لغت معانی
پروویه paruiya. در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باین صفت برخوردیم؛ در بندهای ۷-۸
از هات ۳۱ و بسا در بندهای دیگر از گاتها نیز آمده . یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از
هات ۲۸ نگاه کنید

۱۰- دید آرنده = وید. یاسیو vaēda، صفت است از مصدر وید
 یاد (= وید. یاسیو vaēd) که بمعنی یافتن ویدا کردن و دید
 آوردن است. سیادداشت شماره ۴ از بندهمین هات نگاه کنید.

ویند باسد وید . vaēda نیز در گاتها بمعنی یابندگی و رسیدگی است چنانکه

در بند ۱ از هات ۳۲، در بخشهای دیگر اوستا ویدَ یاśmā vaēdha چنانکه در
بنا ۶۸ یاره ۱۳، ویدیشْت یاśmā vaēdišta که در بند ۱۹ از
هات ۴۶ آمده صفت فضلی است از وید یعنی پدید آورنده تر، چاره سازتر -

۹۱ - مقصود از واژه «این» = آهیا ~~در دوس~~ ahyā این است :
بر آنکسختن چنین توانایی و شهر یاری که آسایش بخشد و رامش دهد ، از اهورامزداست
و پس ، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن -

۱- کچا = کودا و دوسہ کدلا ہمیں یکبار
 در کاتھا آمده .

۴- بجای راستی، منش نیک، شهر یاری؛ آتش *ashah*، مهر *manah*، خشم *xshathra*، آینه *ashah*، چنانکه پنداست در اینجا این واژه‌ها اسم مجرد اند نه اسم خاص اهشاندان اردیبهشت و بهمن و شهریور.

۴- مردم - مَشَا masha (مَشَا سِد) (بیاد داشت شماره ۶ از بند ۴ همین هات‌نگاه کنید)

۴ - پذیرفتن (پذیرم - بپذیرم - بپذیرد - بپذیرد) زن (پذیرم - بپذیرم - بپذیرد - بپذیرد)
 فرس هخامنشی دَن دانستن و شناختن، همان است که در پهلوی (دانم - بدانم)
 و در فارسی دانستن گوئیم. در اینجا با جزء پیوستی : پذیرم - بپذیرم - بپذیرد - بپذیرد
 شناختن، پذیرفتن و باجزء فر : پذیرم - بپذیرم - بپذیرد - بپذیرد fra-zan بنیاد واژه فرزان و فرزانه
 است که بمعنی دانش و داناست و از آن اوستا در آن بجا مانده است :
 مخالفان تو بی فرهنگ معادیان تو نافر خند و نافرزان (بهرامی)
 یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵- شناختن (شناسیدن) از مصدر شنا (شناختن).
xšnā در فرس هخامنشی نیز xšnâ همان است که در پهلوی xšnaw
و در فارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوئیم. در اینجا با جزء فرا :
frâ-xšnâ یعنی فرا شناختن، بهمین واژه در بند ۱۲ از هات ۴۳ نیز بر میخوریم.

معنی داشته چندین بار از آن مکّه را معنی پادشاه = Belohnung گرفته (جمعده پس از آفرین را از دشمنان و پشایتن میبوی - *Göttergötter (und das Versehen)* ترجمه کرده است. ^{۱۰} بازسپولوت Bartholomaeus این واژه را معنی مجمع دانسته و ترجمه مجمع دینی درشتی - *Bartholomaeus Religionsband, Gemeindeband* ریختل *Reichet* از بازسپولوت برده کرده معنی جامعه و هیئت = *magus* گرفته معنی هیئت دینی درشتی ^{۱۱} اندر آن *Artemas* معنی *Gabe* دانسته همچنین لروم *(Lorum)* ^{۱۲} مارکولت *Markus* نیز همین معنی گفته است ^{۱۳} و در ستروانه مکّه *magus* ترجمه ۹۱ از هات ۲۹ و در بند ۱۵ از هات ۲۶ نصبت *verna* و در بندهای ۱۱ و ۱۶ از هات ۱۰ باکی *parviti* ترجمه کرده، همین واژه را در بند ۷ از هات ۳۰ ساده هر دو یکی *perventi* ترجمه کرده این معنی بسیار شکفت آمیز را از دو واژه پهلوی در نگارشتی است (زند) که نتوانست درست بخواند و دریابد

(۱۰) Sitzungsberichte der Königlich Preussischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 = 1091.
 (۱۱) Die Zoroastrische Religion (das Avesta) Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bartholomae IB & II.
 (۱۲) Arische Forschungen von Bartholomae III B. = 63; ind. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.
 (۱۳) Avesta Reader p. 138.
 Baily: *Covenant* - Baily Yama 53 in *Medi Memorial* vol. p. 389.
 (۱۴) Gatha's des Zarathushtra (Yama 28, 29, 32) in Nachrichten von der Königl. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Phil.-Hist. Kl. 1913 s. 376 Phil.-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge, Band 1, Nr. 4. Gatha's des Zarathustra: yama 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 168.
 (۱۵) Messina der Ursprung der Magier und die Zoroastrische Religion, Roma 1930 s. 67-8.

در آورده است، چنانکه معنی نصبت و شرافت را نیز از گزاش پهلوی برداشته آورده است.

معنی هایی که باین واژه داده شده برخی از يك واژه سانسکریت که برابر این واژه اوستایی شناخته شده و برخی دیگر از گزاش پهلوی است و برخی هم نظر بسایق کلام معنی ساسنی باین واژه داده اند. در سانسکریت واژه مکّه *magha* بمعنی درخت، پادشاهش است. از دیر باز چندین از دانشمندان باین واژه سانسکریت برخورد کرده و آن را با آن یکی دانسته و بهمان معنی گرفته اند اما در استعاره و مجاز معنی آیین و یا جامعه درشتی بآن داده اند باین معنی، دین درشتی که از اهورا مزدا الهام شده، به معنی ایران آن را دهنش ایزدی و پشایتن آسمانی دانسته مردم را به خرد یافتن این گنجینه میبوی اندوز فرمود. در گزاش پهلوی (زند) مکّه *magh* به معنی *magh* به معنی *makth* گردانیده شده یعنی می و بزرگی و از برای توضیح افزوده شده ایچکیه *apēakih* با ایچاک شیریه *apēak-shapirih* یعنی ویزگی و باکی و سیکوی *apēak* دینی آلائی، ناگزیر از واژه اویزگی، یا کی اخلاق یا تقدس اراده شده، چنانکه واژه های ویز و ویزه و ویزگان و ویزش در فارسی، گذشته از معنی خالص و پاک و ناآمیخته، بمعنی تقدس و مقدس است.

هر معنی که واژه مکّه در بنیاد داشته باشد و هر معنی که گزاشندگان روزگار ساسانی در گزاش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند و هر معنوی که دانشمندان این روزگار آن را از پارسیان و اروپاییها از این اراده کنند، خود بندهای گاتیا بهتر از همه گویای معنی است. چون امروزه معنی سروده های گاتیا و بیشتر از بارینه است ناگزیر از این معنی آنها هم بر توی یافته مفهوم هر یک هویدا تر است.

از پنج بند گاتیا که واژه مکّه در آنها بکار رفته هات ۲۹ بند ۱۱، هات ۳۶ بند ۱۱، هات ۱۵ بند ۱۱ و بند ۱۱، هات ۳۳ بند ۷، در بندهای دو بار آمده و در دو بند دیگر که واژه

(۱۱) Zēnd-Avesta vol. I par Darmesteter p. 346 N. 34

مکتون magavari در آبا آمده هات ۳۳ بند ۱۷، هات ۱۵ بند ۱۹، بخوبی بدست که پیش از این در زبان سب و آیین خود و برادران دین خود را ارائه کرده است کشته ایم خود و از شکر به آرد و نمک عذرا د. magavari او را و مگو magu در فرس همانست است. و از آن که در اساسی مع گویم و در عربی مجوس شده، (موجود نامی که به پیشوایان دین زرتشتی می‌دهیم) هست اوستایی آن باید مغزینی کشته شده. magavari. magavari باشد.

در آبا یکبار واژه خوانده آنهم در آیینش یکبار واژه دیگر مغزینی کشته شده. magavari. magavari. وقت است چینی مع آزاد (یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از هات ۱۸ نگاه کنید) چنانکه در آبا ۷ پا ۷ آمده است.

داریوش بزرگ در سنگ بشته پسان (کشته یستون) از گمانا Gaumata کسی که نام برینا Bardya سرگورتن بزرگ در هنگام لشکر کشی کشیده مصر، شاج و تخت معاشین دست اندازی کرد. و خود را پادشاه ایران خواند و در دهم ماه باگ بادی Bāgavādī (برای ۱۹ سپتامبر ۶۶۱ پیش از مسیح) کشته شد. با همیبرد و چندین بار او را با مگو magu یعنی مع خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان از قرن پنجم پیش از مسیح بعد از یسوع دینی ایران mogos (مع) نامیده شده است چون در جای دیگر از مع سخن داشتیم در اینجا پیش از این نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسا صفحه ۷۵-۷۹) و در کتابها واژه مکتون magavari که وقت است کسی است برومگی magu با پرو آیین مع. از این واژه مطلق زرتشتی ارائه میشود همانند واژه

(۱) اردشیر دوم. مع در آبا دینی و اوستا با هات اکثر.

Relief und Inschrift des Königs Darius I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 S. 39.

(۲) The K. R. Cama Oriental Institute Publication No. 11 Lectures delivered by Pour-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است از برای پیشوای دین مزدیسنا، آتچان که واژه مجوس در دینوشتهای قرون وسطی یعنی مطلق زرتشتی نزد نویسندگان ایرانی و عرب بکار رفته است در فارسی نیز واژه مع (معانی) در نظم و ترانه معنی موبدان و همه پیدان یا زرتشتیان بکار رفته است.

۸- اکنون ۹۹. در بهلولی چنانکه در فارسی نون نیز در دینوشته و اکنون آمده، فرخی گوید.

مردمان را راه دشوار است نون اندر آن دشت از فراوان استخوان (فرهنگ جهانگیری)

۹- باور = آور = avar. از مصدر آور av. و ساری کردن، یاسایی کردن. یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰- بهره = رانی = rān. یعنی بخش و دهن از مصدر ران. ران. بخشیدن، در فارسی رانی گویم، مغزی گوید.

آن کامکار محتمل بسکو خصال و نیکنال شادی طبیعت متصل برادی بدستش مقترن در بند ۷ از هات ۳۳ نیز باین واژه بر میخورم. در بند ۱۴ از هات ۳۳ و در بند ۹

از هات ۴۳ واژه رانا = rān. نیز یعنی دهن و بخش و ارمغان است. یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱- مانند شما = یوشماونت = yushmāvant. چو شما، پسان شما هم در کتابها خشماونت = xshmāvant. در بند ۳۴ از هات ۸ و در بند ۳۳ از هات ۱ و در بند ۴۴ از هات ۱ و در بند ۴۶ از هات ۶ و در بند ۴۹ نیز آمده، یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نیز نگاه کنید.

۱۲- ایستاده ایم = اهما = ahmā. از مصدر آه. هستن، یعنی هستیم از برای خدمت شما، از برای بهره و سود دادن بشما هستیم و آماده ایم.

(اهنودگات: یسنا، هات ۲۰)

- نخستین بند
- ۱- سخن دانستن: گشن (فاسم) = وچ
 یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.
- ۲- خواستار شدن (فاسم) = ایش = ish
 (یادداشت شماره ۱ از بند ۲۸ نگاه کنید.)
- ۳- دانا آگاه = ویدوش = vīdush
 یادداشت شماره ۴ از بند ۲۸ نگاه کنید.
- ۴- بیاد سیردن: مزدانه = سیرس = maz-dā
 که در بند ۱ از هات ۴۵ نیز آمده، دو جاهای دیگر اوستا = maz-dā
 بیاد سیردن، بخاطر داشتن. مزدانه = maz-dā که همین یکبار در
 اوستا آمده یعنی بیاد سیردن، چیزی که نباید بخاطر داشت. از همین بیاد است
 هومازدر = hu-mazdar (۴۶۰۳) یعنی کسی که خوب بیاد نگاه میدارد،
 نیکو بخاطر می سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار، دیگر در اوستا
 نیامده است. در گزارش پهلوی هومینتار = hu-mēnītār (۴۶۰۳) یعنی آنکه
 خوب یاد و عشق دارد.
- ۵- ستایش = ستوت = stōta از مصدر ستو = stu
 که در فارسی ستودن گوئیم. ستوت در بند ۸ از هات ۴۵ و در بند ۱۲ از هات ۴۹ نیز
 آمده ستوت = stōtar یعنی ستایشگر، چنانکه در بند ۱۱ از هات
 ۵۰ بواژه ستوت = stūt (۴۶۰۳) که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات
 ۲۸ برخوردیم، (یادداشت شماره ۵ از آن بند نگاه کنید) و در بند ۲ و بند ۱۲ و بند

۱۵ از هات ۳۴ نیز برخوردیم خورد و خود مصدر ستو = ستو که بیاد این
 واژه هست در گاتها بسیار آمده: هات ۳۴ بند ۶، هات ۴۳ بند ۸، هات ۴۵ بند ۶،
 هات ۵۰ بند ۹ و بند ۹.

۶- واژه ای که به «درو» گردانیدیم در متن یسنا: yasnyā
 آمده در بخشهای دیگر اوستا یسنا yasnyā از مصدر یز = yāz
 و در فرس هخامنشی یاد yad یعنی پرستیدن، ستایشیدن. واژه هایی که از این
 بیاد در فارسی بجای مانده بسیار است. چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳-۲۵
 از واژه یسن yasna که گفتیم بمعنی پرستش و نماز و ستایش است
 سخن داشتیم در اینجا فقط واژه های ایزد (جمع یزدان) و جشن و یزدگرد را یاد آور
 میشویم. یادداشت شماره ۴ از بند ۸ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷- شادمانی = اوروازا = urvāzā از مصدر اورواز = urvāz
 یعنی شاد بودن، در بند ۵۰ از هات ۵۰ نیز آمده. اوروازمَن = urvāzaman
 که در بند ۱ از هات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی و رامش است در یسنا ۱۰
 باره ۸ اورواسمن = urvāsman، اوروازیشت = urvāzista
 (در تائید اوروازیشتا = urvāzista) صفت است یعنی رامش
 دهنده تر، شادمانی بخشنده تر، چنانکه در بند ۸ از هات ۴۹. اوروازیشت = urvāzista
 نیز نام یکی از آتشهای پنجگانه است چنانکه در یسنا ۱۷ باره ۱۱ و در فروردین یشت
 باره ۸۵ یافته شده است. نخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، ص ۱۹۸ نگاه کنید.

مصدر اورواد = urvād که بمعنی شاد شدن است و در فروردین
 یشت باره ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز = urvāz، از این
 هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اوروادنگه = urvādānke
 که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده،
 اورواذیشکه = urvādyānke یعنی شادمانتر در بند ۳۴ از هات ۳۴
 آمده است، همچنین واژه اورواختی = urvāxsi که بمعنی شاد شدن

- ۱- **زرد** ۱۰ ازها ۳۱ **vaenash** (InE) یعنی دیدن
از همین پیش است در پهلوی و اصل این واژه به معنی روشن ۱۳۷۱
و **vaenash** به معنی روشن است و پهلوی و پارتی خود
این صفت به معنی روشن ۱۳۷۱ **vaenash**
۲- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۳- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۴- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۵- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۶- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۷- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۸- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۹- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۱۰- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.

- ۱- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۲- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۳- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۴- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۵- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۶- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۷- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۸- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۹- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.
۱۰- **سرخ** ۱۰ ازها ۳۱ **saoc** به معنی سرخ ۱۳۷۱
ازها ۲۸ نگاه کنید.

spānate-maŋyu، یادداشت شماره ۶ از بند ۲ همین مات و یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از مات ۲۳ نگاه کنید.

۵ - آسمان - آسن = asan. و هیت دیگر آن اشن = ashan. همچنین اشن = ashan در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و در پهلوی نیز آسمان است. گویم، آسن = asan نیز در اوستا معنی سنگ است. چنانکه در فرگردشتم و نبدیداد پاره ۵۱ و در فرگرد نهم پاره ۱۱ در آسن و معنی سنگ. و در فرگرد هفدهم پاره ۹، آسن = asan. آسن = asman به معنی آسمان نیز در اوستا بسیار آمده، چنانکه در پارسا ۴۲ (هفت‌هات) پاره ۳ و در فروردین یشت پاره ۶ و در فرگرد نهم و نبدیداد پاره ۳ و جز آن در مانسکرت نیز asman به معنی سنگ و آسمان است. آسن اصلاً به معنی سنگ است، چون آسمان به آن سنگ آسیا پنداشته شده از این رو چنین نامزد گردیده است. این واژه نیز به معنی سنگ در فارسی بهاءالده آم گویم و به معنی آرد هم گرفته اند.

آسمان آبیای گردانست آسمان آن مان کند هومان (لغت اسدی)
از همین واژه آمیزش یافته واژه‌های آسیاب و باداس و دستاس و یاداس و خراس،
یاداسنامه ابن ابی‌اسی س ۱۴۴ نگاه کنید.

۶ - بجای استوار: خرگودشت = xruzdista. آمده، صفت عالی است از واژه خرزرد = xruzdā. و در گزارش پهلوی به سخت درخت و سختوم = saxtum گردانیده شده است. خرزرد در فرگرد نهم و نبدیداد پاره ۲۴ و در پاره ۸۲ آبان یشت آمده و واژه خرزردا = xruzdā به معنی سخنی در فرگرد نهم و نبدیداد پاره ۴ آمده و واژه خرزوردیسم = xruzdisma به معنی سخت زمین در پاره ۸ از فرگرد هشتم و نبدیداد بر می‌خوریم همچنین در پاره ۱۱ از فرگرد نهم، و در گزارش پهلوی سخت زمین شده است.

۷ - پوشیدن، جامه دربر کردن، دخت پوشیدن (جاسم و جاسم) = ونگه

۲۳ - vanh. همین معنی در پاره ۱۹ از فرگرد سوم و نبدیداد پاره ۱۲۹ آبان یشت و پاره ۱۲۶ مهر یشت و پاره ۳ فروردین یشت و جز آن آمده، در گزارش پهلوی نهتن = vanh. و تنگه vanh نیز جای گزیدن است چنانکه در گشتاسپ یشت پاره ۵۴ و همچنین ونگه = vanh به معنی درخشیدن است چنانکه در پاره ۲۰ پیرام یشت و باجزه وی: واه = vanh. در پاره ۲۸ از فرگرد نهم و نبدیداد.

۸ - بجای شادمانه فروروت (له لسطه) = fraorat. از مصدر فر (فر) = fra. بنا بر این یعنی از روی vor که در یادداشت شماره ۳ گذشت باجزه فر (له لسطه) = fra. ایمان و اعتقاد در پاره ۲ از مات ۵۳ نیز آمده و میتوان به معنی بخوشی و میل و برغت گرفت.
۹ - آشکار = هتیه = haithya. در گزارش پهلوی نیز آشکار = haithya. در فرس هخامنشی هتیه = haithya به معنی آشکار و راست و درست است، این صفت از واژه هت = haith. در آمده یعنی باشند اسم فاعل = مدع = ah. هستن، بودن. در مات ۳۱ بند ۶ و بند ۸، هات ۳۴ بند ۶ و ۱۵، هات ۴۳ بند ۳، هات ۴۴ بند ۶، هات ۴۶ بند ۶، هات ۵۳ بند ۶ نیز آمده، در همه جا صفت نیست، پس در این بند ها از قبود است به معنی بدرستی، براستی، هتیه و ورشت = haithyāvarasta. که در بند ۱۱ از مات ۵۰ آمده اسم است از هتیه = haithya و از صفت ورشت = varasta. (از مصدر ورژ = varaz. و وزیدن که در یادداشت شماره ۲ گذشت، هتیه و ورشت یعنی درستکاری یا نیک و وزیدن و درست بجای آوردن. یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از مات ۵۰ نگاه کنید.

هتیه و دواشنگه = haithyō-dvaēshanh. که در پاره ۸ از مات ۴۳ آمده یعنی دشمن آشکار. درباره دواشنگه یادداشت شماره ۶ از بند ۶ از مات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - خوشنود کردن (سختی) = xshnu. خوشنود کردن (سختی) = xshnu.

یادداشت شماره ۶۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱- **دور** (dōr) = پرواز کردن آریایی چنین نامیده می‌شود.

در بندهای ۳۰ از هات ۳۱ و در بند ۶۰ از هات ۴۴ نیز یاد شده اند
ششین بند از دیو جداگاه سخن داریم

۲- باز ساختن یا برگرداندن (dā-dar) = یادداشت شماره ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید.

۳- بام درستی ریاض بودن یا مشورت کردن (dā-dar) = نگاه کنید

۴- **دور** (dōr) = یادداشت شماره ۳ از بند ۲۹ از هات ۲۹ نگاه کنید

۴- **دور** (dōr) = یادداشت شماره ۳ از بند ۲۹ از هات ۲۹ نگاه کنید

دور رفتن در بند ۱۷ از هات ۳۱ باین فعل باجزای **دور** (dōr) =

دور رفتن در بند ۱۷ از هات ۳۱ باین فعل باجزای **دور** (dōr) =

۶ از هات ۴۳ در بند ۵ از هات ۳۱ آمده.

حقت **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = نگاه کنید

معنی فرستاده از همین بنیاد است. در گزارش پهلوی فرشتن **دور** (dōr) =

۵- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

باجزه‌ای: **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۶- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

۷- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

نماینده خشم. یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۸- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

این فعل از برای رفتن اهریمنی بکار می‌رود در برابر **دور** (dōr) =

gam که از برای رفتن و رسیدن و خراب کردن آفریدگان بالعیان در پهلوی دوازیستن

دور (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

باجزه **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

قرا رسیدن و شتابان.

۹- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

ساختن، در گزارش پهلوی بیمار بنیتن **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

دور (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

از مصدر **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

پهلوی بیمار **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

هفتمین بند ۱- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

۲- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

دور (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

در بند ۱۷ از هات ۵۱ نیز آمده، **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

که چندین بار دروند پدید آمده و در گزارش پهلوی کرب خوار **دور** (dōr) =

یعنی لاشه خوار.

۳- **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

از برای واژه‌های پایداری و استواری در متن اوت **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

دور (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

آمده است. اوت **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

۴۵ بند ۷ و بند ۱۰، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۷ آمده، در برخی از این بند ها

معنی همیشه و در برخی دیگر صفت است یعنی پایدار. در گزارش پهلوی توختشن

دور (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) = **دور** (dōr) =

tavishi آمده و با هم در گزارش پهلوی به توختشن و توانایی گردانیده شده.

یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نگاه کنید.

نهمین بند - ۱ - ah هستن ،
بودن

۳ - زندگي - مهر mair - mair هستي . يادداشت شماره ۹ از بند ۶
همين هات نگاه كنيد

۴ - واژه اي كه بجاي تازه آمده برش erash - erash مياشده
در پهلوي ديگر استاقرتي erash يعني برانده و شايسته يا تازه
و نور خرم در بند ۶۵ از هات ۳۵ نیز آمده و آنجا با واژه ah آورده شده
است ، در نهمين و اعمال زندگي مينو براد است . در نامه شويان از آن سخن
خواهيم داشت

۴ - كردن (واژه اسدي) - kar - kar در فرس هخامنشي نیز كر
 kar در پهلوي گران kar در فرسي كردن ، در اوستا سبيل بگرفته چنانكه
در گاتها : هات ۳۱ بند ۷ ، هات ۴۴ بند ۷ ، چيز آن در بند ۱۰ هات ۵۱ با جزء آنتر
 antar آمده يعني ساختن ، فراهم كردن ، آماده كردن .

۵ - بجاي سروان shura آمده ، همچنان در بند ۴ از
هات ۳۱ واژه shura - shura يعني سرور و بزرگ و خواجه و
خدایگان است ، در تائيد shura - shura ، اين واژه گذشته
از بسكه نام آفريننده گاديگناست ، مانند واژه مرده خداوستا يعني سرور و خدایگان
و يعني داور و فرمانگزار اين بسياو آمده چنانكه در گاتها ، هات ۲۹ بند ۲ (يادداشت
هاي شماره ۵ و ۱۹ از آن بند نگاه كنيد) ، هات ۳۹ بند ۸ ، هات ۴۶ بند
۹ ، هات ۵۳ بند ۹ . shura - shura است يعني از اهورا يا
آنچه باهورامزدا ميوندد ، اهوراي ، و همين واژه نیز يعني بزرگ و سرور و زاده
و آزاده آمده يا كسي كه گوهر و تخمه اي به بزرگ و فرمانگزار ي پيوسته است
چنانكه در بهرام پشت پاره ۳۹ .

۶ - بجاي * همراهي ارزاني داشتن * در متن shura - shura .

آمده ، بايد ميشترا myastrā-barana باشد و اين
صفت است يعني همراهي دهنده ، ياه يا يادري بخشنده . نخستين باره اين واژه را
برابر واژه سانسكرت medi يعني هدم و باز و اتيلا گرفته اند و در آميزش با واژه
بزن يعني انجمن ارزاني دهنده با آميزش ويوندد دهنده است . جزء بزن از مصدر بر
است . bar همان است كه در فارسي بردن گوييم . در يادداشت بند ۱۲ از هات ۳۱
اين مصدر را ياد خواهيم كرد ، نگاه كنيد به :

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 S. 71 § 141

۷ - اندیشه = mana - mana منش ، اندیشه
۸ - باهم - hathra در بند ۴ از هات ۲۸ بآن برخورديم
بيادداشت شماره ۳ آن بند نگاه كنيد

۹ - بودن (bu) - bu - bu در فرس هخامنشي نیز بو
 bu ، در پهلوي بوئن bu در فارسي بودن ، در بند ۱۱ از هات ۲۸ نیز باين
فعل برخورديم ، در بند ۱۰ همين هات با جزء او av - av بآن برخورديم اما
اين از نظر بودن شعر نرسادني است ، بعد ها افزوده شده است بايد برداشته شود
Bartholomae : Altira Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ - آنجا - yatha - yatha ، از ظروف ممكن است يعني كجا ،
در بند ۱۲ از هات ۳۱ نیز همين معني است اما در بند ۱۱ از همان هات بايد از حروف ربط
داشته شود يعني yatha .

۱۱ - شناسايي - cist - cist يعني دانش و آگاهي و شناسايي و
شناسايي است همچنين معني آيين و دستور ديني است ، مصدر چيئه cist - cist بنياد
اين واژه است يعني انديشيدن و آگاهانيدن و آموزايدن در گاتها بسيار برخورديم از
چيئي = چيستا cist - cist در جلد دوم يشتها سخن داشتيم ، بمقاله آن در
صفحه ۱۵۷ - ۱۵۸ نگاه كنيد و بيادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۳۱ .

یستن است. در پند ۱ از هات ۵۰ یعنی مجاری است یعنی بر آنکسین و در پند ۴ از هات ۴۴ یعنی بیم یوستن در پند ۱ از هات ۴۱ یعنی ان یعنی بر آنکسین و واداشتن و آغالیدن گرفت

از یوغ ۳۵ در فارسی واژه یوغ که یوغ هم در فرهنگها یاد شده بجای مانده است و در فرهنگ استی چنین تعریف شده: «یوغ» آن بود که بر گاو کشانند بوقت زمین‌کندن و شکر و گشت

در ایندک میش نو گویم دروغ دروغ اندر آرد سرمن یوغ یوغ در پهلوی یوگ ۳۵ در سانسکریت yoga در لاتینی iugum در زبانهای آلمانی و فرانسه و انگلیسی yoke, joug, yoch از یوغت yūkt که در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آیین یشت پاره ۵۰ و در مهر یشت پاره ۱۳۶ صفت جفت در فارسی بجای مانده است بر گشتن یاه در سر وازه های اوستا به جیم در فارسی مانند بسیار دارد چون یم yima = جیم، یاتو yatu = جاتو، یام yama = جام، یاگر yakar = جگر و جران.

۹۰ - نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازه پاک اراده شده همان واژه سرونگه در پند ۳۵۳ sevanā میباشد که در یادداشت شماره ۸ از پند ۱ از هات ۲۸ گفتیم یعنی سخن و گفتار است. هتوسرونگه در پند ۳۵۳ و ۳۵۴ haosrañh که در فارسی خسرو گویم یعنی نیکنام = هو ۳۵۳ خوب ۳۰ سرونگه در پند ۳۵۳ sevanā.

۹۱ - جستن (در پند ۳۵۳) از مصدر هر ۳۵۳ hāz در گزارش پهلوی پاره ۴ از پند ۴۱ (هفت هات) واژه ۳۵۳ که از همین مصدر است، گرفتن و در ۳۵۳ ترجمه شده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از پند ۱ از هات ۲۹ و به:

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae, Sp. 1795

۱ - آیین، فرمان، دستور - اوروات ۳۰ در پند ۱۹ urvāta در پند ۱۹

از هات ۳۱ و در پند ۸ از هات ۳۴ و در پند ۱ از هات ۴۴ نیز آمده

یازدهمین پند در گزارش پهلوی و آذربایجانی ۳۵۳ vāvarikānāh

هفت های دیگر این واژه اوروات ۳۰ در پند ۱۹ urvāta در پند ۳ از هات ۳۱.

اورواتی در پند ۳۵۳ urvāti در پند ۱ از هات ۴۶، اورواتا ۳۰ در پند ۳۵۳.

urvāthā در پند ۱ از هات ۵۰ نیز یعنی پیمان و روش و فرمان و دستور و آموزش است.

۲ - بجای فرو فرستاد ۳۵۳ آمده از مصدر دا ۳۵۳ dā

دادن، سپادن، بختیدن

۳ - دریافتن (در پند ۳۵۳) از مصدر سچ ۳۵۳ sae یادداشتن،

آموختن، در گزارش پهلوی نیز آموختن ۳۵۳، در پند ۱ از هات ۵۲ نیز آمده است.

۴ - آسایش - خویشتن ۳۵۳ xūiti مرکب است از هو ۳۵۳ hu خوب

و ایستی ۳۵۳ itti از مصدر تی ۳۵۳ (تاشیدن، رفتن، آمدن، یادداشت شماره

۷ از پند ۲ از هات ۳۱ نگاه کنید، بنا بر این «خویشتن» یعنی خوش روش، همچنین

واژه دوزیت و دیله ۳۵۳ dūita که درباره ۲۰ از فروردین یشت و درباره ۱۹

از رام یشت آمده از دوز و دیله ۳۵۳ dūz و دیله ۳۵۳ itti اسم مفعول تی

۳۰ آمیزش یافته یعنی بدگذر باراهی که از آن بدشواری گذرند، درباره هو و دوز

یادداشت شماره ۹ از پند ۳ همین هات نگاه کنید.

۵ - رنج آیینی ۳۵۳ (۳۵۳) یادداشت شماره ۳ از پند ۸

همین هات نگاه کنید.

۶ - زبان - رشتنگه ۳۵۳ rashañh همین واژه است که در

فارسی ریش rēsh گویم یعنی زخم (دل‌ریش)، در پهلوی نیز ریش ۳۵۳ از مصدر

ریش ۳۵۳ rāsh، در پهلوی ۳۵۳ rāstān یعنی زخم زدن یا آسیب

زدن و زبان آوردن، از همین بنیاد است داشتنکه ۳۵۳ در پند ۳۵۳

۶. ربنده ۱۵ هات ۴۸ بند ۱ و بنده ۵۲ هات ۵۲ بند ۱ از حروف ربط است یعنی چه ، که ، چون ، پس ، آبا ، آری ، هر چند ، اگر چه ، در گزارش پهلوی : «آن» اگر ، «که» ریزی *veti* یا بای کوتاه در بخش‌های دیگر اوستا بسیار آمده و در همه جا در گزارش پهلوی *vet* (مت) = هکر *hakar* (= اگر) شده ، باین معنی در گانه‌ها درست نیات ، در گزارش پهلوی در میان مت بند از گانه‌ها که بر شمریم دو بار هکر = اگر ترجمه شده ، در شش بند دیگر بجای آن در پهلوی ، که ، و «آن» آورده شده است .

۴ - راه = *adhwān* (آهون) در بخش‌های دیگر اوستا *adhwān* ، در گزارش پهلوی همین بندها هات ۳۱ و ۳۲ یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار بر میخوریم ، چنانکه در گانه‌ها : هات ۳ بند ۳ ، هات ۴۴ بند ۳ .
۴ - بهتر = و خنیکه یا *valiyanāh* ، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - برگزیدن *daras* (دراست) = *dar* (دار) ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - دیدار = آیینی در *daras* (دیدن) ، یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸ نگاه کنید ، این واژه در این بند اسم است اما در بند ۵ از هات ۵۰ چون صفت بکار رفته یعنی بیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه بچشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت در بخش‌های دیگر اوستا آنبوی درشت *aiwi-darasta* آمده چنانکه دو فروردین پشت پاره ۱۴۶ . درشت *darasta* اسم فاعول است از مصدر *daras* (دیدن) در تأیید درشتا *darastā* .

۶ - ازینرو = آیش *aiš* در بند ۱۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم و در بند ۱۱ از هات ۴۴ خواهیم برخورد ، از اینرو ، از برای اینکه ، چون .



۷ - آمدن (*asman*) : از مصدر *as* آمدن ، رفتن ، شدن ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از هات ۳۰ گذشت ، در فرس هخامنشی نیز می (*ā*) ، در این بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات و در بند های ۵ تا ۶ از هات ۴۶ با جزء *as* آمده و در بند ۳ از هات ۵۱ با جزء *as* آمده و *as* *ham* : و با جزء *paiti* در بند ۶ از هات ۳۴ و در بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۹ از هات ۵۰ آمده یعنی پذیره شدن ، یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نگاه کنید . مصدر *as* با با جزء های دیگر که *as* اندک تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده و بسا هم بی این جزء ها آمده ، در خورد گانه‌ها : بند ۱۴ همین هات و بند های ۱ و ۱۶ از هات ۴۶ .

۸ - داور یا رد = *ratu* ، یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ - بجای گروه آنس *asa* دسته ، فرقه ، دو گروه یا دو فرقه و دو دسته دینی مراد است : مزدیسنا و دیگر دیویسنا .

واژه آنس *asa* با واژه ران *rāna* که در بند ۳ همین هات آمده یکمان یکی است ، چون ریشه و بن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنس پی خواهیم برد .

۱۰ - شناختن (*asman*) = وید *vid* ، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ - زندگی کردن (*asman*) = جی *as* ، یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱ - سزا = خشونت *xshnūta* ، در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر *xshnu* خوشنود کردن (یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، در این بند چنانکه در بند

۹ از هات ۵۱ از خشونت ، سزا اراده شده آنچه در خود است و سومین بند

سزاداد است، خواه پاداش کردار نیک و خواه پاداراه کردار بد زیرا در هر دو بند سخن از سزای دو گروه است، چه مزد ینان نیکوکار و چه دیو ینان یزیدکار.

۴ - خرد: برای این راز، شیخ *Shaykh* *mainyu* آمده، یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از همان ۳ نگاه کنید

۴ - آذر = آتیر سمرج. Atar! آتو سمرج. Atar آتش، از
آزمایشی روز پسین که از آهین گذاشته و آتش خواهد بود در بند ۹ از همین هات و
در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۴ از هات ۳۴ و در بند ۴ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات
۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۶ نیز یاد شده است.

۴- آموزاندن (آموزش) = چیش ۲ ییش . eish با چیش ۲ ییش .
eish (= کیش و سیش ییش . kaesh) در بسیاری از بندهای کتاب از آن معنی توبه
دادن و ایمان کردن یا بشارت دادن و وعده کردن بر می آید چنانکه در هات ۲۴ بند
۱۳ هات ۴۴ بند ۱۶ هات ۴۵ بند ۹۰ هات ۴۶ بند ۱۸ هات ۴۷ بند ۵ هات
۵۰ بند ۳ هات ۵۱ بند ۵۰ همچنین در بند ۶ از هات ۴۴ معنی باز شناختن و از آن
کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جزء برآ آمده :
پس از ۱۲ ییش . para-eish بمعنی ایمان دادن و یش بینی کردن و امیدوار بودن .
مصدر چیش ۲ ییش . eith (= کیش و سیش ییش . kaeth) گذراندن از هات ۲۳ و در
بنده از هات ۴۶ آمده بمعنی آموزاندن است و مصدر چیت ۲ ییش . eith (= کیش
و سیش ییش . kaeth) که در بند ۱۱ از هات ۳۲ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ (در این بند
سین با جزء آ س) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهانیدن است و با مصدر چیش
۲ ییش . eith یکی است و بمعنی آموزاندن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء قر :
فر (فر ۲ ییش . fra-eith) آمده است . واژه هایی که از این مصدرها در آمده در اوستا
بسیار است ، از آنهاست در گاتا چیشتی ۲ ییش . بمعنی اندیشه و شناسایی در
بنده از هات ۳۰ در بند ۲ از هات ۴۷ ، در بند ۱۱ از هات ۴۸ ، در بند ۲۱ از هات ۵۱ .
چیشتی eisthi بمعنی آموزش و آگوش و دانش و آیین و دستور دینی و کیش در بند ۹ از

هات ۴۴، در بند ۵ از هات ۴۸، در بند های ۶ و ۱۸ از هات ۵۱. در فارسی از این بنیاد واژه کیش بجای مانده که در خود اوستا تکیش *tkaēsha* آمده و بسیار بکار رفته، در گاتها: در بند ۳ از هات ۴۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر ورن *varana* دین و آیین راستین (بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید)، گذشته از گاتها در پخشهای دیگر اوستا تکیش *tkaēsha* بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پاره ۱ و جز آن. تکیش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده، بویژه آموزگار دینی، چنانکه در گاتها: هات ۴۹ بند ۲، در اینجا این واژه از برای آموزگار دین دروغین آورده شده اما در جاهای دیگر اوستا از برای همه آموزگاران دینی بکار رفته چنانکه در واژه پئوتیر یوتکیش *paotiryō-tkaēsha* یعنی نخستین آموزگاران کیش. این واژه در اوستا همیشه از برای نیکان و پارسایان کهن مرد را بر اه راست خوانده و آیین نیک نهاده، بکار رفته است. بجلد دوم پشها، گزارش نگارنده، صفحه ۵۹ نگاه کنید.

تکشی = tkaēsha = کیش از مصدر چیش ēish (= کیش kaēsh) درآمده
است . بنام پوروچستا पुरुचिस्ता pouruchistā . یادداشت شماره ۱ از
پردانا یا بسیاریان در بند ۳ از هات ۵۳ بر میخوریم . یادداشت شماره ۲ از
بند ۲ از هات ۴۹ نگاه کنید و بگفتار جیستی = چیستا درجلد دوم یشتها صفحه
۱۵۷ - ۱۵۸ .

۵ - همورد: در متن ران *raṇa* آمده، در بند ۱۲ از هات ۴۳ و در بند ۶ از هات ۴۷ و در بند ۹ از هات ۵۱ نیز بآن برمیخوریم، در بند ۱۹ از همین هات ران *raṇa* آمده، این واژه ناگزیر با واژه *āṇs* پیوسته، *asā* که در بند پیش در شماره ۹ گذشت در معنی یکی است و از آن دو دسته دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده شده یا دو فرقه که در سر دین راستین و کیش دروغین

بامید بگرد در سبزه و نبرداند. رن (رنا) rāna که در پاره ۵۲ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده یعنی یکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره نیز به بتکار patkār (یکار) گردانیده شده است و همچنین واژه را در گاتها در بندهای که بر ششم و در گزارش پهلوی بتکار patkārānām شده است.

هم آرن ham-arana در پاره ۳۱ فروردین بشت بمعنی یکار و رزم ر نبرد است، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نبشته یستون) هم آرن ham-arana همین معنی است؛ هم آرت ham-aratha در پاره ۱۲ اوت یشت و در پاره ۴۸ مهر یشت و سا در پاره‌های دیگر یشتها بمعنی هوار و دشمن است. در فرس هخامنشی نیز هم آرت ham-ara همین معنی است، در سانسکریت rāna بمعنی جنگ. مصدر آرن ar که در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنیدن و بگردش در آمدن و در رسیدن و در آمدن است و رشتن این واژه هاست. با جز، آرن در بند ۱ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن و در آمدن است و با جز، فرا: frā-ar در بند ۳ از هات ۴۶ یعنی فرا آمدن، و با جزء پیشی: paiti-ar در بند ۱۲ از هات ۴۴ بمعنی بستیزه در آمدن و با پذیره شدن و پذیره آمدن. همین واژه است که در پتیرک patirak پهلوی و پذیره فارسی دیده میشود و کنار نگ پسر را پذیره او فرستاد بنشاپور و دیباچه شاهنامه ابو منصور در بیست مقاله قزوینی جلد دوم ص ۶۲. یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۴۶ نیز نگاه کنید.

مصدر آرن ar با جزء اوس (uz) و آرن ar در بند ۱۲ از هات ۳۳ یعنی خویشتن بکسی نمودن یا بسوی کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادی است؛ افزوده شده است، مصدر آرن ar با جزء های گوناگون که با هر يك اندك تغییری در معنی داده شده، در اوستا بسیار آمده است. همچنین واژه آرن ar بمعنی بخشودن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹، هات ۳۴ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵.

۶ - برگزیده: چیز دنگهوت ۳۲ «باز» ۴۰ eazdahvant (۳۲ «باز» ۳۲ «باز» ۴۰). در بند ۵ از هات ۴۴ نیز آمده: میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به ویچارتار vičartār گردانیده شده است، یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۷ - آموزش، فرمان، دستور = اوروت urvata، یادداشت شماره ۱ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸ - گفتن (واژه ۳۲) = وچ vač، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۹ - بدانیم: ویدوتوی ۱ «باز» ۱۰ vidvanōi از مصدر وید دانستن، دریافتن. یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ - از برای واژه های زبان و دهان یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ - زنده یا جاندار = جوت ۴ «باز» ۱۰ jvāt، از این واژه مردم اراده شده از مصدر جو ۴ «باز» ۱۰ jvāt. از در آمده که در یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۹ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳۰ گذشت. در بنده ۱ از همین هات و در بندهای ۱۱-۱۲ از هات ۳۲ جیوتو jvōtu بمعنی زندگی از همان بنیاد است، همچنین است جیاتو jyātu که در بندهای ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۴ از هات ۴۶ و در بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی jyati هات ۳۲ که در پاره ۵ از یسا ۳۸ (هفت هات) آمده است.

۱۲ - گروانیدن (واژه ۳۲ «باز» ۱۰) = ور var، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

هات ۴۸ آمده است - هات از واژه فارسی پهلوی (= زند) دام ۵۵ شده است

دام در فارسی معنی آفریده شده است ، دام معنی چارهای خانگی و جانور اهلی در برارند چارهای شتر و جانور اهلی (از بنیاد دیگر است)

دامت جهان بر توان بر دام - رومی دام ندارد جز بدو نام (ناصر خسرو)

۷ - داشتن ، نابود کردن (= ویران کردن) - رومی (= ویران کردن) در فارسی

معامتی نیز در فارسی (= ویران کردن) از دوازده دانستن ، در هات ۴۳ بند

۱۳ هات ۴۵ بند ، هات ۴۶ بند ، بند ۴۷ هات ۴۸ بند ، هات ۴۹ بند معنی

دارا بودن و نگاه داشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و باز داشتن و باز داشتن

و نگه داشتن و باز داشتن و نگه داشتن و باز داشتن و باز داشتن و باز داشتن

در ۵۰ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۱ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۲ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۳ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۴ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۵ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۶ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۷ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۸ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۵۹ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۰ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۱ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۲ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۳ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۴ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۵ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۶ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در ۶۷ - eashman ، در پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

در بند ۳ از هات ۵۲ ، یادداشت شماره ۴ آن بند نگاه کنید

۴ - بند - پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

پهلوی (= eashman) در پهلوی (= eashman)

۳ - بجای سازنده جانداران در متن گیشوش تشن (gāuš-tashan) آمده لفظاً یعنی سازنده گاو، چنانکه میدانیم واژه گشو (gāu) در اوستا اسم جمع همه چارابیان سودمند است، و نیز نام جانور مخصوصی که در فارسی نیز گاوگویم تشن (gāuš-tashan) تراشیدن و بریدن و ساختن و آلودن و بید کردن (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۶ از هات ۱۹). تشن همیشه با واژه گیشوش تشن (gāuš-tashan) آمده، چنانکه در بند ۶ از هات ۲۶ و در بند ۹ از هات ۴۶، در گزارش پهلوی همین سه بند از کاتب گوسپند تأثیرات گاه در واژه گشو (gāuš) شده یعنی آفریننده گوسپند (در پهلوی نیز گوسپند یعنی سر اسر چارابیان سودمند است، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۳).

گیشوش تشن (gāuš-tashan) مانند گیشوش اورون (gāuš-urvan) که لفظاً یعنی روان گاو است و در بند ۱ از هات ۲۸ و در بند ۱ از هات ۲۹ آمده، نام فرشته است، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند، چنانکه در پاره ۱ از یسنا ۳۹ (هفت هات) گیشوش اورون (= گیشورون) و تشن که بجای گیشوش تشن آمده با هم ستوده شده اند، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از پاره ۱۴ سیروزة خرد در جلد خرده اوستا، گزارش نگاورنده، ص ۱۹۴ و به :

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. E. Cama Oriental Institute No. 15 p. 146.

۴ - از خردمینیوی یا مینوخرده که در متن هم این دروازه بکار رفته نیروی یزدی که چارابیان سودمند بید آورد، اراده شده است، به بند ۳ از هات ۴۷ نیز نگاه کنید.

۴ - ضمیر «او» بر می گردد، به جاندار.

۵ - راه = پتا (pathā) در گزارش پهلوی راس (راه)، در قرص هخامنشی پتی (pathi) همچنین پته (path) در اوستا و در خود کاتبان بسیار آمده، در انگلیسی path و در آلمانی pfad؛ پتی (panti) که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی بند شده یعنی اندوز، واژه پتیم (pathman) در یادداشت شماره ۱۳ از بند ۴ از هات ۴۶ نگاه کنید.

۶ - پد (pad) = پته (path) که بمعنی رفتن است بنیاد این واژه هاست - دادن (دوسه) از مصدر دا (dā) دادن در اینجا بمعنی

نشان دادن یا دعوتن است.

۷ - کشاورز = واستریه (vāstrya) صفت است بمعنی برزیکر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیوستگی دارد، خواه کشت و ورز (= کشت و برز) و خواه شبانی (= چوپانی)، در بند های ۱ و ۶ از هات ۲۹ بآن برخوردیم، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ۶ از هات ۲۳ و در بند ۵ از هات ۵۱ و در بند ۴ از هات ۵۳ نیز بآن خواهیم بسر خورد، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ در بند های ۶ و ۱۵ که یاد کردیم به ورزیتار (varzitar) یعنی ورزنده یا کارگر گردانیده شده است و در گزارش پهلوی از بند ۴ از هات ۵۳ واستریوش (vāstryōs) بر میخوریم، از واستریوشان سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشید که مسعودی نوشته که بگاه ساسانیان عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده، بجای وزیر کشاورزی کنونی جدا گانه در گفتار پیشه‌وران سخن داشتیم.

واستریه (vāstrya) از واژه واستر (vāstar) در آمده که در یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱ از هات ۲۹ یاد کردیم و گفتیم بمعنی شبان است و بمعنی نکبان و پاسبان نیز گرفته شده است.

واستر (vāstra) که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و بمعنی خودش گرفتیم، بمعنی چراگاه و کشت زار و برزیکری نیز آمده، یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

واسترونت (vāstravan) در تائیت واسترویتی (vāstravaiti) که در بند ۱۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات

۵۰ آمده یعنی کشتند با از چراگاه بر خود داد و از کشت و برق بهره در.

۸- گراییدن (سرگشته) از مصدر گشتن : رفتن افکانه
کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازجاء ۳۱.

۹ - در اینجا واژه *vasūya* با واژه *śrāvāt* (۱۰) می آید.
nōi که یعنی «نه» میباید آمده در بند ۱۰ همین باب یا حرف *ā* - «ا»
 که ازادوان نفي است آورده شده: *ā-vasūya* - «ا-vasūya»
 یعنی نه کشاورز (غیر دهقان) مردم جادر نشین و بیابان گرد مراد است.

۹ - ضمیر «او» بر می‌گردد به جاندار یا قرشته جانداران
 گنجینه‌نشین ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳ - ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۲۹ - ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ - ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰ - ۱۴۴۱ - ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷ - ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲ - ۱۴۵۳ - ۱۴۵۴ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ - ۱۴۶۵ - ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸ - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱ - ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ - ۱۴۷۷ - ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۰ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸ - ۱۴۸۹ - ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ - ۱۵۰۱ - ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳ - ۱۵۱۴ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ - ۱۵۱۹ - ۱۵۲۰ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴ - ۱۵۲۵ - ۱۵۲۶ - ۱۵۲۷ - ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ - ۱۵۳۱ - ۱۵۳۲ - ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ - ۱۵۳۷ - ۱۵۳۸ - ۱۵۳۹ - ۱۵۴۰ - ۱۵۴۱ - ۱۵۴۲ - ۱۵۴۳ - ۱۵۴۴ - ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶ - ۱۵۴۷ - ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹ - ۱۵۵۰ - ۱۵۵۱ - ۱۵۵۲ - ۱۵۵۳ - ۱۵۵۴ - ۱۵۵۵ - ۱۵۵۶ - ۱۵۵۷ - ۱۵۵۸ - ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰ - ۱۵۶۱ - ۱۵۶۲ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴ - ۱۵۶۵ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۷ - ۱۵۶۸ - ۱۵۶۹ - ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۳ - ۱۵۷۴ - ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶ - ۱۵۷۷ - ۱۵۷۸ - ۱۵۷۹ - ۱۵۸۰ - ۱۵۸۱ - ۱۵۸۲ - ۱۵۸۳ - ۱۵۸۴ - ۱۵۸۵ - ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ - ۱۵۹۱ - ۱۵۹۲ - ۱۵۹۳ - ۱۵۹۴ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۶ - ۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ - ۱۶۰۱ - ۱۶۰۲ - ۱۶۰۳ - ۱۶۰۴ - ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۷ - ۱۶۰۸ - ۱۶۰۹ - ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۵ - ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷ - ۱۶۱۸ - ۱۶۱۹ - ۱۶۲۰ - ۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴ - ۱۶۲۵ - ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸ - ۱۶۲۹ - ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱ - ۱۶۳۲ - ۱۶۳۳ - ۱۶۳۴ - ۱۶۳۵ - ۱۶۳۶ - ۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۹ - ۱۶۴۰ - ۱۶۴۱ - ۱۶۴۲ - ۱۶۴۳ - ۱۶۴۴ - ۱۶۴۵ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸ - ۱۶۴۹ - ۱۶۵۰ - ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲ - ۱۶۵۳ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۵ - ۱۶۵۶ - ۱۶۵۷ - ۱۶۵۸ - ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰ - ۱۶۶۱ - ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ - ۱۶۶۴ - ۱۶۶۵ - ۱۶۶۶ - ۱۶۶۷ - ۱۶۶۸ - ۱۶۶۹ - ۱۶۷۰ - ۱۶۷۱ - ۱۶۷۲ - ۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ - ۱۶۷۵ - ۱۶۷۶ - ۱۶۷۷ - ۱۶۷۸ - ۱۶۷۹ - ۱۶۸۰ - ۱۶۸۱ - ۱۶۸۲ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۴ - ۱۶۸۵ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸ - ۱۶۸۹ - ۱۶۹۰ - ۱۶۹۱ - ۱۶۹۲ - ۱۶۹۳ - ۱۶۹۴ - ۱۶۹۵ - ۱۶۹۶ - ۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹ - ۱۷۰۰ - ۱۷۰۱ - ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳ - ۱۷۰۴ - ۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ - ۱۷۰۷ - ۱۷۰۸ - ۱۷۰۹ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۱ - ۱۷۱۲ - ۱۷۱۳ - ۱۷۱۴ - ۱۷۱۵ - ۱۷۱۶ - ۱۷۱۷ - ۱۷۱۸ - ۱۷۱۹ - ۱۷۲۰ - ۱۷۲۱ - ۱۷۲۲ - ۱۷۲۳ - ۱۷۲۴ - ۱۷۲۵ - ۱۷۲۶ - ۱۷۲۷ - ۱۷۲۸ - ۱۷۲۹ - ۱۷۳۰ - ۱۷۳۱ - ۱۷۳۲ - ۱۷۳۳ - ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ - ۱۷۳۶ - ۱۷۳۷ - ۱۷۳۸ - ۱۷۳۹ - ۱۷۴۰ - ۱۷۴۱ - ۱۷۴۲ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۴ - ۱۷۴۵ - ۱۷۴۶ - ۱۷۴۷ - ۱۷۴۸ - ۱۷۴۹ - ۱۷۵۰ - ۱۷۵۱ - ۱۷۵۲ - ۱۷۵۳ - ۱۷۵۴ - ۱۷۵۵ - ۱۷۵۶ - ۱۷۵۷ - ۱۷۵۸ - ۱۷۵۹ - ۱۷۶۰ - ۱۷۶۱ - ۱۷۶۲ - ۱۷۶۳ - ۱۷۶۴ - ۱۷۶۵ - ۱۷۶۶ - ۱۷۶۷ - ۱۷۶۸ - ۱۷۶۹ - ۱۷۷۰ - ۱۷۷۱ - ۱۷۷۲ - ۱۷۷۳ - ۱۷۷۴ - ۱۷۷۵ - ۱۷۷۶ - ۱۷۷۷ - ۱۷۷۸ - ۱۷۷۹ - ۱۷۸۰ - ۱۷۸۱ - ۱۷۸۲ - ۱۷۸۳ - ۱۷۸۴ - ۱۷۸۵ - ۱۷۸۶ - ۱۷۸۷ - ۱۷۸۸ - ۱۷۸۹ - ۱۷۹۰ - ۱۷۹۱ - ۱۷۹۲ - ۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ - ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶ - ۱۷۹۷ - ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹ - ۱۸۰۰ - ۱۸۰۱ - ۱۸۰۲ - ۱۸۰۳ - ۱۸۰۴ - ۱۸۰۵ - ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷ - ۱۸

۲- از این دو: یوزبگور و نه یوزیگور (چاندنشین) مراد است.

۳- کله پرور = نشوونکې (چې د دویمې څپرې). Ishuvaray یا شېوان اسم فاعل
مصدوفشو (چې تار). یعنې پرورانن، چارې یان پرورش دادن وچانداران سودمند
پرورانیدن، نگاه کولید یادداشت بشماره ۹ از بند ۵ از هات ۲۹.

۴ - داور = آهور در دوس. shura ، نگاه کنید یادداشت شماره ۵
از بند ۹ از هات ۳۰ .

۵ - برگزیدن (فراگزیدن) = فروز (فراگزیدن) fra-var .
 فرا برگزیدن . نگاه کنید پیادداشت شماره ۷ از بند ۶ ازهاات ۳۰ .

۶ - باسبان = فشنگیه (پوشه) *ishāghya* ، نگاه کنید
بیادداشت شماره ۳ از بند ۹ از هات ۴۹.

۷- ناکشاورز. پیادداشت شماره ۹ از بند میو، نگاه کند.

۸- کوشیدن یا خود رنجیه کردن (وید، دد، دد، دد، دد) = دو سه داد.
dav؛ نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۵ از هات ۲۹.

۹ - پیام نیک یا خوب نیک = هومرتی ^{نورده} ^{نورده} ^{نورده} hu-marati . مادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و پیادداشت شماره ۹ از بند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰ - بهره یافتن (مصرف مس) = بخش مصرف مس . baxsh

در بند ۵ از هات ۴۷ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده و در بند ۱۰ از هات ۳۳ باجزه
آ: *معلوم* *بختین* *â-baxsh*، درپلوی بختین *بختین* و در فارسی
بختین گویم.

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ (رمق). bag که در پاره

۸ از زامیاد پشت بکار رفته و در پهلوی بختن (۱۱۳۴) اسم مفعول این مصدر بخت (بدرج صمد) baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است

که در پهلوی (۱۴۱) و در فارسی بخت گوئیم ، همچنین از این بنیاد است بخت

بسیار бага که در گاتها: هات ۳۲ بند ۸، هات ۵۰ بند ۱ و در پخشهای

دیگر اوستایغ (bagha بمعنی بهر دو برخ و بخش است، بقا) (۱۰۰)

baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجاد دوم یشتها :

گزارش نگارنده، ص ۱۴۵ و نخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

۱ - حبان = گشتیا و مده و مدہ . gaëthâ کہان

گفت ، یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از هات ۳ نگاه کنید .

(iii) $\frac{d}{dt} \int_{\Omega} u^2 dx = -2 \int_{\Omega} |\nabla u|^2 dx$

سیدنی ریڈا (Siddhi Reddy) در پہنچای یز سبیل

[illegible]

است و با سنجش از داده های بابی و از روی داده های عربی از آن نیز استفاده

[illegible]

(در این مورد از آن که در او - ا - ک بداند . ۴۲۸۰ در ف - ه - ز)

dan

۳ از حالت ۳-۱-۲

$\frac{d}{dt} \left(\frac{1}{2} m v^2 \right) = \frac{d}{dt} \left(\frac{1}{2} m \dot{x}^2 + \frac{1}{2} m \dot{y}^2 + \frac{1}{2} m \dot{z}^2 \right)$

۱- فهرست از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰

در اوستا یعنی نیدن و نگریستن است (یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳+ نگاه کنید) و آن را براژه مانسکرت ^{۱۱۱۱} می‌گویند، این واژه را هرنل در مانسکرت یعنی قزوینی و درخیل نوشته،

Die Arische Feuerlehre von J. Hertell Teil; Leipzig 1926 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا و در همه جا یعنی کیش و آیین نیست، بسا به معنی شخص باطنی آدمی است یا مردمان و جن و نهاد و هر بیت عنوی و وجدان، در گاتها بیشتر به همین معنی بکار رفته است.

در جلد دوم یشتنا گفتم که دین هر کسی پس از هر گ پیکر آسا نمودار گردد.
بروان نیکوکار پس از هر گ دینش بیکر دختر زیبا و خوش اندامی روی نموده، آن
را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بیکر قرنی زشت و تپاده و
گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین
یکی از نیروهای پنجگانه مردمی است. یادداشت شماره ۲ از بند ۴ از اذهات ۲۸ نگاه
کنید و بگفتار دین در جلد دوم یشتنا ص ۱۵۹-۱۶۶ و به هادخت نناک در همان جلد
ص ۱۶۷ - ۱۷۳ که از پیکر باطن دین، پس از هر گ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray: The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده، گریم گروهی از دانشمندان واژه‌های زبان فارسی اصلاً ایرانی دانسته‌اند که به‌یاد می‌آید که به تازمان رسیده است چنانکه اخیراً
Nygberg : نیرک

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

Nöldeke, Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII : ونگاه كنيد به
s. 534 note 2

۴ - آفریدن، ساختن (ماده ۳۰) = نش (ماده ۳۰) . tash، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ همین هات .

۴- جان=اوشتن دیمه دیمه (ustana=اوشتان دیمه دیمه) (پهلوی جان ۱۴۹)

۵ - بجای واژه تن استوانت مصدق شده است. asstant آمده، در بند ۲ از
هات ۲۸ نیز بان بر خورده و در اینجا صفت از برای جهان آورده شده و گفتیم در گزارش
پهلوی استوانند مصدق شده است، یادداشت شماره ۵ آن بند نگاه کنید؛
در اینجا افزوده گویم این صفت نیز در گزارش پهلوی تووند ۱۱۳۳۱۶۵ شده یعنی
دارنده تن و دیگر.

چنانکه از جمله «بیجان تن دادی» پیداست، جان بکالبد جای دادن یا بیکسر هستی زندگی بخشیدن، مراد است.

۶ - کردار یا کنش = شیئوتن سندھ شیاوتھنا . shyaothana . نگاه
کنند ساداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ - آموزش، آگهی، فرمان، آیین، پیام ایزدی، داورى (روز پسین) =
 سنگه (دود ۳۳۳۳۳۳۳۳) sāṅgha (=سینگه) دود ۳۳۳۳۳۳۳۳ (sāṅgha) باین واژه
 در گاتها بسیار بر میخوریم چنانکه درهات ۳۲ بند ۶ و درهات ۴۳ بند ۱۴ و هات ۴۵
 بند ۲ و جز آن، در بخشهای دیگر اوستا سنگه دود ۳۳۳۳۳۳۳۳ sāṅgha آمده.
 بهمین معنی است سینگهن (دود ۳۳۳۳۳۳۳۳) sāṅghana که در بند ۹ از هات ۳۲ آمده
 و سنگهو (دود ۳۳۳۳۳۳۳۳) sāṅghu که در بند ۷ از هات ۳۴ آمده و سنگهونت
 دود ۳۳۳۳۳۳۳۳ sāṅhvanti که درباره ۱۶ از ایادیت آمده (در تائیت sāṅhvanti
 دود ۳۳۳۳۳۳۳۳) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر. همه این واژه ها از مصدر
 سنگه دود ۳۳۳۳۳۳۳۳ saṅh در آمده که در یادداشت شماره ۴ از هات ۲۹ گذشت
 و گفتیم بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است، بمصدر سانگه دود ۳۳۳۳۳۳۳۳
 saṅh در یادداشت شماره ۶ از بند ۵ همان هات نیز نگاه کنید.

۸ - بجای واژه آزاد : وَسَنَكَة وَاَمَدَدَه vasañh - یعنی خواهند و

۱۴ - رستگردار = ادروجیت a-drujāy = a-drujāy این وقت
 با حرف بی a و اسم فعل مصدر درج dra (دروغ گفتن) ساخته
 شده یعنی نه دروغگو، بهر بسته، بنابراین مردی دین‌دوست یا باوردار است گردار.
 ۱ - نیک اندیش = هودانو hu-dānu - نگاه کنید یادداشت

شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ - افرایش دادن = فردتهای fra-dathāi (Inf.)
 در بند ۹ از هات ۴۵ نیز آمده یعنی افزودن، بالا بردن، فردتهای
 fra-dathā که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در
 پناهه پاره ۳ و پناه ۶۸ پاره ۲ یعنی فراوانی و افزودن و گشتایی و فراخی - هر دو
 واژه از مصدر دا dā که معنی دادن و بخشیدن است در آمده است.
 ۴ - توانایی = خشنر xshnra نگاه کنید یادداشت
 شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸.

۴ - خان و خان = دمان damāna در جاهای دیگر اوستا
 نیز دمان و دمان nmāna آمده در پهلوی mān و در فارسی
 مان گویم - بسا در کتابها با واژه گستر و garō آمده چنانکه در هات
 ۴۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ۴ (garō-nmāna) در هات ۵۱ بند ۱۵
 (garō-nmāna) در بخشهای دیگر اوستا گرومان grōman و در فارسی
 گرومان شده اسدی دولت فرس گوید، گرومان پارسیان گویند عربی است و شعرا
 گویند آسمان است، دقیقی گفت:

مه و خورشید با برجیس و اسمان زحل یا نهر و زهره بر گرومان
 همه حکمی و فرمان تو داند که از در مر را داد است فرمان

گرومان = گرومان یا گرومان یعنی خان و مان سرود و ستایش و سرای نیایش از
 این واژه بارگاه فر اهورا یا بهشت برین اراده میشود، واژه گر gr - gar یعنی

ستایش و نیایش و سرود است، همین واژه نیز مصدر است یعنی سراییدن و ستاییدن.
 در تورات نیز ششنگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل
 داشته شده است، چنانکه در زبور داود مزبور است و دوم قمره نگاه کنید به:
La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom Paris 1901 p. 98-99

سپاهم واژه دمان (= همان) با واژه دروج آمده: دروج دمان drōjō-damāna
 drōjō-damāna یعنی خان و مان دروغ، از آن دوج اراده میشود چنانکه
 در هات ۴۶ بند ۱۱ و هات ۴۹ بند ۱۱ و هات ۵۱ بند ۱۴

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دمان با واژه های بدشمنش و در بند ۱۵ از
 همان هات با واژه های منش نیک آمده، از خان و مان بدتر متنی دوج واژه خان
 دمان منش نیک بهشت اراده شده است.

۵ - روستا = شوینهر shōinra در بند ۱۸ از همین هات و
 در بند ۴ از هات ۴۶ نیز آمده، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بان shōinra و بهرام یشت
 چنانکه در همه پاره های نخستین فرگود در پناه و در تیر بهشت پاره ۱ و بهرام یشت
 پاره ۳۳ و پناه ۲ پاره ۱۶ و جز آن، در گزاردش پهلوی روستا rōstā (روستا)
 (روستا) روستا در فارسی معنی ده گرفته شده.

هر که روزی باشد اندر روستا تا ساهی نقل او ناید بها (جلال‌الدین در منوی)
 رستاق و رزداق معرب آن است، اما در دوزکاران پیش ووشاک (= روستا)
 نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی و گشت زار * در ذکر عدد
 رستاقهای شهر قم ... برقی در کتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصد و
 شصت و پنج دبه است *

(تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۶ باهتمام جلال‌الدین طهرانی)

واژه‌های ده و شهر و کشور که بزودی با دخواهیم کرد مانند واژه روستا اهیت
 پاریته خود را باخته دایره آنها تنگتر شده، امروزه در فارسی سرزمینهای نسبت

برمان گذشته، خرد تر، چنگ خوانده میشوند.

روستاك (Rostak) روستا، گستر این واژه در پهلوی روستاك
Rostak در آگوش پهلوی (— روستا) از پاره ۱ از نخستین قس کرد
و دیداد چنین است که در پهلوی روستاك روستاك روستاك روستاك
یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند.

شویتهر (shōthra) نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا فرست گشت،
چه این واژه از مصدر نشی (نشی) در آمده که در اوستا یعنی جای گزیدن و
نشین ساختن است و در گزاش پهلوی به معنی (یادداشت
شماره ۶ از بند ۶۰ از هات ۲۹ نگاه کنید)

در اینجا یادآور می‌شود که واژه روستا برابر است با واژه اوستایی رتودیه
Rudhya (— رتودیه Rudhya - - - - -) رتودیه است
یعنی رویانده یا باردهنده از عنصر رتود (Rud) رویش (یادداشت شماره
۳ از پاره ۱۳ چهارمین فر کرد و دیداد نگاه کنید) از اینکه از واژه شویتهر
shōthra و پهلوی آن روستاك چه داده شده از نخستین فر کرد و دیداد که یاد کردیم
پهلوی بدست آورده این فر کرد از شافره کشور چون ایران و پنج (خوارزم) و سغد
و مرو و بلخ و قندهار و هلمند و ری و جزایر پاد شده و همه آنها با واژه های
است که در پهلوی shōthra و شویتهر shōthra آورده شده، اینچنین، «نخستین
جایا و سرزمینها که پیش آوردم، من که آنها را مرزها هستم، ایران و پنج است»
و در گزاش پهلوی این دو واژه به چنك (چنك) یعنی جا (در برهان
قاطع واژه چنك یاد شده) و روستاك Rostak گردانیده شده است.

در کتاب پارتی مینو خرد در فصل ۴۴ فقره ۱۴ آمده: «ویندا کو هر مزد ایران
و پنج از او کان جابکن و روستاگان ده داند» یعنی: ویداست که هر مزد ایران و پنج را
از جایا و روستاهای دیگر بهتر آفرید (در پاره ایران و پنج، به گفتار آن در جلد اول
یسنه، گزاش نکرانده، ص ۳۳-۵۲ نگاه کنید)

در هر جای اوستا که واژه شویتهر آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم
بر میآید که یوریه ده، شویتهر در گسایا، جای رتو (Rostak) در
بخشهای دیگر اوستا بکار رفته است. در بند ۱۸ همین هات آیدانیا و سرزمینهای
ایران کهن نظر بزرگی آید از روی ترتیب چنین آمده: دیمان (Dima) و دیماس
dāmana و دیماس (Dima) و شویتهر (shōthra) و دیماس (Dima) و دیماس
dahyu یعنی خوار، ده، روستا، ایالت یا کشور، در جاهای دیگر
یسنه باین واژه ها با هم بر میخوریم و بهمین ترتیب، جز اینکه چنانکه گفتیم بجای
شویتهر واژه رتو بکار رفته که در پهلوی رتو (Rud) گوئیم (از واژه دخیو که در
یادداشت آورده سخن خواهیم داشت بخصوصی بدست که شویتهر سرزمینی است
خردتر از ایالت یا کشور و بزرگتر از ده یا سرایان باید سرزمینی باشد که امروزه
بلوك خوانند)

۶ - واژه ای که بجای کشور آوردیم در متن دخیو dahyu آمده
نگارنده در اینجا کشور را که در اوستا کشور (Rostak) آمده و
برابر نامه دینی ایرانیان، در دیباجه شاهنامه ابو منصور چنین یاد شده: «هر کجا
آرام گاه مردمان بود، به پهلوی جهان از کران تا کران این زمین بپخشیدند و بهقت
پیر کردند و هر بهری را یکی کشور خواندند» «این معنی نگرفته است، نگاه
کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۲ گذشته از هت کشور که در داستانها
و فرهنگ (ادبیات) معروف است، «مملکت و پسا یک ایالت هم در فارسی کشور
خوانده شده، آنچنان که واژه شویتهر (shōthra) که در اوستا
و فرس هخامنشی یعنی مملکت و پادشاهی است، در فارسی از بزرگی آن کاسته، شهر
گوئیم، در پارتی سراسر مرز و بوم ایران را ازانشهر گفتند، خود واژه دخیو اهمیت
دیرین خود را باخته همان است که در فارسی دبه یا ده گوئیم.

دخیو dahyu در جاهای دیگر اوستا نیز دخیو و دینکبو (Dinabhu) و دینکبو
danhu آمده، در فرس هخامنشی دخیو dahyu

در سنگ‌نبشته‌های شاهنشاهی هخامنشی واژه دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در پستان (پستون) آمده: «گوید داریون پادشاه ایها (هستند) دهیوها (سرزمینها) که از آن من خدند و بخوابم امورا مردان پادشاه شان ندیدم: پارس، شوش، بابل، آشور، عربستان، مصر...» داریوش پس از بر شمردن همه مملکتها که در زیر فرمان وی بوده در ایجا گوید: «و بهم بیست و سه دهیو (= مملکت)»

در جای دیگر همان سنگ نبشته آمده: «گوید داریوش پادشاه آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند: پارس، شوش (عیلام) ماد آشور، مصر، خراسان (پارتیو Parthava)، مرو، تنیه گوی (Thaenxi)، سکستان (sahā)» در هر جایی از سنگ نبشته‌های هخامنشیان که از دهیو نام برده شده همان است که باک خشته‌ها یلان zahathra Eivam پشته‌ها (= مملکت‌دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته‌اند، بر آن گماشته بوده است.

از دهیو در فرس هخامنشی با همین دهیو بنا نهاده در ایستا بخوبی میتوان پی برد: در جلد و لیدیداد از سال و دیس و زتو و دهیو (= دهکوه) سخن داشتیم. در نخستین جلد پشته در صفحه ۴۳۵ در یادداشت پای صفحه سپوی بنکارنده روی داده: «واژه دهیو را در ردیف دیده و دیده آورده است پیداست که واژه دهیو یعنی ده از شمار و بر این واژه دهیو: «ده» است و دهیو است و دهیو ندارد. از برای دهان و زتو و دیس و دهیو یادداشت شماره ۴۱ از قرگرد ۷ و لیدیداد نگاه کنید.

۷ - کوشیدن (دهیو دهیو) بارثولومه Barthol. آن را در فرهنگ خود (ستون ۱۶۱۳) از مصدر sparax یاد کرده است. سهرز در دهیو دهیو در اینجا با جزء آمده است، در گزارش پهلوی آکوشیتار دهیو دهیو، akōshitar یعنی کوشا.

۸ - مانده نو یا تو مانده = نه اویت. دهیو دهیو، thwāvapi، در هات

۴۳ بند ۳ و هات ۴۴ بند ۱ و بند ۹ و هات ۴۸ بند ۳ نیز آمده یادداشت شماره ۳ از بند ۱ از هات ۴۴ نگاه کنید.

۱ - بزرگتر = مزبگه ۴۴ بند ۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹ *mazyarāh* نگاه هفت‌هفتمین بند

۲ - کروردن (دهیو دهیو) (= وژ بهار ۵۰ var، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۳ - آگاهانیدن، گفتن (دهیو دهیو) (= مرو ۴۳۵ بند ۱۱ در گزارش پهلوی گیتن *mege*، در دوستان بسیار آمده، در کتابها، هات ۳۲ بند ۱۲ و بند ۱۱ هات ۳۱ بند ۱۳، هات ۴۳ بند ۱۱-۱۲، هات ۴۵ بند ۲ و بند ۵ هات ۵۱ بند ۸ و بند ۱۹ هات ۵۳ بند ۵ در یادداشت شماره ۱ از بند ۳ از هات ۲۹ گفتیم که مرو یا جزو پستی *palit-mru* (= ۴۳۵ بند ۱۱) یعنی پاسخ گفتن است، چنانکه در بند ۳ از هات ۲۹ و در بند ۲ از هات ۳۲ آمده، بواژه مروایت *mrūtē* در یادداشت شماره ۲ از بند ۹ از هات ۴۹ نیز نگاه کنید.

۴ - بجای «مباد» در متن «ما» *ma* آمده یعنی نه از برای واژه گرفتن آورده شده، «ما» در دوستان از حروف نفی است، در هر جمله یا در سر فعل افاده نمی میکنند، همین واژه است که در فارسی مه شده، بفتح اول و با خفای هاء، حرف نفی است یعنی نه، در فارسی بسا در سر فعلها میآورند چون میندار، هکوه، مرو، در آغاز بند ۲۸ همین هات بواژه «ما» بر میخوریم.

۵ - از برای دانستن تعدادان یاد داشت شماره ۵ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید.

۶ - فریشتن (دهیو دهیو) (= آیینی دیو *deu*، در ۳۰ *nipi-dabu*، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱ از هات ۳۰)

۷ - آموزگار = فر دختار *fru-daxstar*، در بند ۳ از هات ۵۱ نیز آمده از مصدر دخت *daxsh* (آموزانیدن و

شودن اچانکه درینده ۱۳۳۳ از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
fra-daxsh

۸ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳

۹ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۰ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۱ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۲ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۳ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۴ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۵ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۶ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

بیادداشت ۱۳۳۳ از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۷ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۸ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۱۹ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۲۰ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۲۱ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۲۲ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۲۳ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

۲۴ - یث (۱۳۳۳) از هفت ۱۳۳۳ یازده ۱۳۳۳
بیادداشت شماره ۴

قسم ۱۱ (دادن، بخشودن) یا جرایز (اعطایه) v. to give بخش کردن
(تقسیم کردن) از بد ۱۱ از مات ۲۴ بدوند ۱ از مات ۴۲ یان و بهخوریم -

۹- رازهای کیهان را در گرداییم درخت و تنگه (vishu) و (vishu) آینه، در پهلوی ده و ده و در فارسی چه گوئیم، ساد رنگها اسم است. به معنی بی و یکگونی در اوزن بند، چنانکه در بند ۶ از هفت ۴۲، یعنی مزد و پاداش و بهشتی است. نگاه کنید به جدولت شمار ۱۳ از بند ۱۹ از هفت ۴۲

۶۰ - گروه - وان (Wan) - دست (Dast) - افرقه دینی که مز دینا و دیوینا باشد مراد است. نگاه کنید به دولت نامه اربعه ۱۳ زمین مان

۹ - سیر و راسنی = آشرف علی محمد علی . ashavan . خود پیغمبر
در وقت مراد است که آورنده ای . علی محمد علی . با دین
داستان است

۳- آمدن (به عدد) = ای ۳. (۱)، در اینجا یا جزء آ - شده،
آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱ از همین کتاب

۲- دور مانده = دیوین *divina* اصل است از مصدر *divo* یعنی دور کردن و بر کنار کردن، الهی و از آن است *divine* در فارسی

تقسیم که واژه دو du نیز به معنی دادار کردن و برآ داشتن و گوییدن و باخ و درنبد

۹۵۶. و mu که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از کردن پاگان و یسکان مضمی

آینه = آب + آ (در تائیت ابرا) = آینه (در تائیت ابرا) = آینه (در تائیت ابرا)

پارسی هخامنشی نیز این *apara*، صفت است یعنی آنچه بی ازاین خواست بود،
پهلوی ابارک *apark* یعنی «دیگر» در بند ۱۶ از هات ۵۰ آمده.

۵ - بدبختی یا زبونى، تباہى، یچارکى؛ پریشانى = خستو ځستېدنه
xshyso در بند ۵ اذاعت ۳۹ نیز آمده، در گزارش پهلوی شیون xshvan

بارتولومه Bartholomae دزاین بند خشی معنی xshl و در بنده اشاعت ۳۲
خشیو معنی xshv نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی و نیاز گرفته و دومي
را بمعنی تمام کردن (Altiranisches Wörterb., Sp. 554)

۶ - تیرگی، تارکی = تَنگَه ۶۱۳ tam در فارسی تَم یعنی بردای که در چشم
۷ نیز آمده، در پهلوی توم ۶۱۴

کشیده شود ، در نازی غشاده گویند این بدین گفته :
 تو گس لسان سروری اندوچین تو یسد اگر چه در صریش آلت تم است

تَمَانِيْ tāmāni و تَمَانِيْ tāmāni (تَارِك) tāmāni و تَمَانِيْ tāmāni
تَمَانِيْ tāmāni و تَمَانِيْ tāmāni (تَارِك) tāmāni و تَمَانِيْ tāmāni

۱۳۶۵-۲۰۵۳. tamas-eithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار آمده است.

۷ - بلند بادواز = دَرِکَی و سَلِجِ سَ . daraga , نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ زهات ۳۰

۸ - دیر پایا - آیو ayū (ایو ayū) بمعنی سین
دیر باز ۱۴ تیر پشت نیز آمده.

۹ - خورشید = دوش خورشید (دش - دشوار) . du. xvaratha در
بند ۱۱ از هات ۴۹ و در بند ۵۳ نیز از خورشید که در روز پسین گناهکاران را بپس

آورند، نیز یاد شده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳ و یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۲

۱۰- بانگ دریغ: بجای دریغ آوینان dārag آمده است و باوازه vā که بمعنی سخن و گویش است به بانگ دریغ گردانیدیم.

در بند ۶ از عا ۵۳ صفت و بوبرت γ -amino- γ -valeryl نیز گویند

همین معنی است یعنی وای بر (= وای گر)، واژه « وای » در فارسی که از اصوات است با واژه « ووی » لا اله الا هو که در چند ۷ از هات ۲ آمده یکی است و در آنجا مانند واژه اوستا و اوستا یازده آمده است. واژه آرمی *avāi* در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۵ قیوگانه کنبد

۱۶ - روزگار از دکی = آهر *ahar* در یادداشت شماره ۴ از بند پیش گذشت.

۱۷ - دین = دنیا *daēnā*، نگاه کنبد یادداشت شماره ۲ از بند ۱۶ همین هات

۱۸ - کشائیدن یا رهیدن، رهنمودن (*ni*) = نی (*ni*)، در فرس هخامنشی *ni*، در پهلوی نین *niñ*، این لفظ در فارسی بهمانند امادریازنده، چنانکه در نامه مینوخرده بسیار آمده است، نگاه کنبد یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۴

۱ - خداوندی = خوابشیده *xvā-paithya*، در گزارش پهلوی نصمن بنده *xvā-paith*، جزء بسین از واژه پیتی *paiti* در آمده که در پهلوی پت *pat* و در فارسی پد گویند چون سپید، هوید، درستید. از واژه خوابشیده = خوشبیدی که بمعنی خود سروری است، پادشاهی و خدیوی و خدا بگانی و خداوندی اراده میشود.

۲ - رسا (تمام، کامل) = بوری *būri* (= بویری) در *bavandak*، در گزارش پهلوی بوندک *bavandak*، در نامه پهلوی بندعتی بوندک پاتیشاهی *bavandak-pātišāhih*، یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژه اوستایی خوابشیده *xvā-paithya* و صفت بوری میباشد. واژه بوری در باره ۱ از یسنا ۴ (هفت هات) با فعل کسر *kar* (کردن) آمده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایان رسانیدن، و در

گفتاسپ یشت باره ۵ ه بمعنی فزون و فراوان است.

۳ - انبازی بایوستگی تربیوند = سر *sar*، در بندهای ۸ از هات ۴۹ و در بند ۳ از هات ۵۳ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی آهیزش و یگانگی گرفت، سر *sar* نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن. بواژه های از همین بنیاد در اوستا بسیار بر میخوریم، چنانکه در گانه ۱: هات ۳۲ بند ۲، هات ۴۹ بند ۳ و بند ۵، هات ۵۱ بند ۳، نگاه کنبد به: *Baunack Studien II S. 354*

۴ - پایدار = وژدور *vazdvar*، در جاهای دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه در باره ۴۴ از فرگرد نهم وندیداد و در پیرام یشت یاره ۲۹ و یسنا ۴۸ باره ۱۱

وژدنگه *vazdanh*، که در بند ۱۰ از هات ۴۹ آمده یعنی پایدار، بادوام. یادداشت شماره ۸ آن بند نگاه کنبد و نگاه کنبد به:

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندریآس و واکرناگل، وژور *vazdvar* را بمعنی رهبری گرفته اند، نگاه کنبد به: *Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32*

۵ - بجای رسایی و جاودانی و راستی و توانایی و نیک عشقی در متن: خرداد و امرداد و اردیبهشت (آتش) و شهریور و بهمن آمده، در اینجا بمعنی این امشاسپندان اراده شده است، یادداشت شماره ۴ از بند ۶ همین هات نگاه کنبد.

۶ - بجای اندیشه مینوی *mainyu* آمده و میتوان بمعنی روان گرفت، نگاه کنبد یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - دوست = اوروتبه *urvatha*، در گزارش پهلوی نیز دوست *urvath*، در بند ۱۱ از هات ۴۵ و در بند ۱۴ از هات ۴۶ و در بند ۶ از هات ۵۰ و در بند ۱۱ از هات ۵۱ نیز آمده است.

یست و دومین بند ۱ - ۹ = جیتر ۱۲ ۱۲۵۵. eithra (در تذکر جیتر ۱۲ ۱۲۵۵) صفت است یعنی هویدا، آشکار، پدیدار، در گزارش پهلوی بیتاک ۱۲۵۵ همین است که در فارسی چهار گرییم یعنی روی، در بند ۷ از هات ۳۳ و در بند ۱۶ از هات ۴۱ نیز آمده است. جیتر آونگه ۲۲ ۱۲۵۵. eithra-avarāh که در بند ۴ از هات ۳۴ آمده یعنی آشکارا یاری‌دهنده یا پیدا رامش بنه‌شده. از برای واژه آونگه ۱۲۵۵-avarāh یازی، یآوری یادداشت شماره ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. جیتر eithra نیز در اوستا بمعنی تخمه و نژاد است چنانکه در بند ۳ از هات ۲۲ آمده است، در گزارش پهلوی توخمک ۱۲۵۵: در فرس هفدهمی نیز جیتر بمعنی تخمه و نژاد است، از همین واژه است نام منوچهر که در اوستا منوش جیتر ۱۲۵۵-۱۲۵۵. Manus-eithra آمده یعنی ازبشت و تخمه و نژاد منوش، درباره ۱۳۱ فروردین یشت باین نام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد بشتها، گزارش نگارنده، ص ۵۰-۵۲). هوجیتر ۱۲۵۵-hu-eithra صفت است، در تأیید هوجیتر ۱۲۵۵-hu-eithra یعنی خوب نژاد یا نیک بنیاد چنانکه در یسنا ۵۸ باره آمده و در گزارش پهلوی هونوخمک ۱۲۵۵-hutoxmak شده، هوجیتر در باره ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر و خوش روی یا نیک نژاد و خوب پیوند، هوجیتر ۱۲۵۵-Hu-eithra نیز نام دختری است (کنیزک) در باره ۱۴۱ فروردین یشت در میان گروهی از کنیزکان دیگر ستوده شده است. هوجیتر در فارسی هژیر شده نام یکی از دلاوران است، همچنین هژیر بمعنی نیکو و خوب و پسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هژیر سوی نامور خسرو دین پذیر

(دقیقی در شاهنامه)

از برای واژه هو ۱۲۵۵-hu که بمعنی خوب و نیک و نغز و زیباست یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید (هژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

۴ - نیک اندیش = هویدا ۱۲۵۵-hu-da نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰. همچنان = یثنا ۱۲۵۵-yathanā از قیود و از حروف ربط است، در گزارش پهلوی گاهی بهیچگون ۱۲۵۵- و گاهی به ایدون ۱۲۵۵- گردانیده شده است، در بند ۱ از هات ۴۲ نیز آمده است. ۴ - آگاه گردیدن، شناختن، دانستن (۱۲۵۵-vid) = وید وید، vid، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸. ۵ - ضدیر «او» بر میگردد به «نیک اندیش» که از آن زرتشت اراده شده؛ اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی و کشور مینوی جاودانی اهورا مزداست. ۶ - از کشور نیک، کشور آسمانی یا پادشاهی مینوی مزدا مراد است. ۷ - نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن (۱۲۵۵-vaz) = هپ ۱۲۵۵-hap، در گزارش پهلوی همین بنده گرفتن ۱۲۵۵-گردانیده شده، در بند ۴ از هات ۴۳ نیز بآن بر میخوریم. ۸ - کارگزارتر = وازیش ۱۲۵۵-vazista صفت تفضیلی است از مصدر وژ ۱۲۵۵-vaz، در یسنا ۳۶ (هفت هات) باره ۳ معنی کارسازتر از آن بر میآید. وازیش در بند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در باره ۴ از یسنا ۷۰ صفت استی ۱۲۵۵-asti (یاور) آورده شده است، بسیاری از دانشمندان آن را بمعنی سودمند گرفته اند، هر چند که این معنی بسیار مناسب میافتد اما بانگاه بریشه واژه که وژ ۱۲۵۵-vaz باشد، بهتر دانسته بجای آن «کارگزار» آوریم.

وژ ۱۲۵۵-vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیئن ۱۲۵۵- و در فارسی وزیدن گوئیم و از برای باد بکار بریم، اما در اوستا این واژه بمعنی رانیدن و رفتن و در آمدن و برانگیختن و کشیدن و گردانیدن و تاختن بسیار آمده، درباره ۳۳ تیر یشت از برای وزش باد بکار رفته، درباره ۱۱ آبان یشت از برای گردونه بکار رفته یعنی گردونه

راندن، در باره ۸ بهرام پشت از برای سیاه بکار رفته: بی کردن سیاه، از بی لشکر
راندن، در باره ۴۷ هر پشت از برای اسب آمده: اسب برانگیختن، در باره‌های ۲۷-۲۸
بهرام پشت از برای باز و گاو و اسب و شتر و گراز و جوامرد باز و ساله و مرغ شاهین
و میش و بز و مرد و بکر بکار رفته: به نسبت هر یک از آنها باید در فارسی به وزن شدن،
در آمدن، روی نمودن، خرابیدن، تاختن، بریدن ویران کنیم. در بند ۵ از هات
۵۲ به معنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است.

وز vāz در اوستا از برای هر آن فعلی که افاده جنبش کند بکار رفته است.

۹ - باز و بار. پر = استی vāz. در هات ۲۳ بند ۲، هات ۴۶
بند ۱۱، هات ۴۹ بند ۱۱ نیز آمده از مصدر آ. vāz. بودن، هستن در آمده
است. استی vāz مانند واژه است. است. vāz. که در یادداشت شماره ۵ از بند ۲
از هات ۲۸ یاد کردیم به معنی است و است و هسته و استخوان هم میباشد.

آهنود گات - یسنا، هات ۲۲

۱ - خواستن (vāz) = یاس vāz. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۸

نخستین بند

۲ - آزادها رزمی (= لشکری) و بر دیگر و پیشوای دینی = خویشت vāz. vāz. airyaman، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (در جلد نخست)

۳ - آموزش = مَن vāz. mana به معنی انداز و اندازه و با
جزء فر: fra-māna در فارسی فرمان گویم و در فرس هخامنشی
فرمان fra-māna از مصدر ما vāz. mā در آمده که به معنی اندازه گرفتن و
بیمان کردن است و با جزء فر: فرما vāz. fra-mā فرمان دادن، دستور
دادن چنانکه در بند ۴ از همین هات آمده، مصدر ما vāz. در تصرف فعلهای فارسی چون
فرماید، بپیماید، آزماید، نماید بخوبی پیداست.

۴ - شادمانی، رامش = اوروازمَن vāz. urvāzaman، نگاه
کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰

۵ - گماشته، فرستاده، بیک = دوت vāz. dūta، همچنین دوتیه
dūta که در بند ۱۳ از همین هات آمده.

۶ - بجای دوت در بند ۸ از هات ۴۹، فریشت vāz. fraesta بکار
رفته که به معنی فرستاده و بیک است: نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از آن بند.

۷ - دورداشتن = داریو vāz. dāryō (Inf.) از مصدر دَر vāz. dar
داشتن، نگاهداشتن، یادداشتن، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از هات ۳۱

- ۷ - بد خواستن، دشمنی کردن، ستیزیدن (*badish*) نگاه کنید =
 دیشی *badish* . نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۲۸
 دومین بند ۱ - نگاه کنید به *badish* (از مصدر سر
 نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲۹ از هات ۳۱
 ۲ - خوب دوست = خوش خسی *hus - haxi* (صفت
 است) یاریک بگفتار پیشوران نگاه کنید (در جلد نخست)
 ۳ - درختان = خوتون *xvānvañ* . باشکوه، در بند ۴ از
 هات ۵۳ نیز آمده، در بخش‌های دیگر اوستا خوتون *xvanvanti* .
 ۴ - پاسخ گفتن (*badish*) = بینی مرو *badish* - *badish* .
pañi-mrū ، یادداشت شماره ۳ از بند ۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.
 ۵ - بجای پارسایی آرمیتی *armaiti* (آرمیتی *armaiti*)
 همان است که در بند های ۳ و ۷ از هات ۶۸ و در بند ۷ از هات ۳۰ و در
 بندهای ۴ و ۹ و ۱۲ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و در بسیاری از بندهای دیگر نیز خواهیم
 برخورد و آن امشاسپند « سپندارم » است اما در اینجا چنانکه در چند بند دیگر :
 هات ۴۴ بند ۱۰ - ۱۱ ، هات ۴۵ بند ۱۰ ، هات ۴۷ بند ۲ ، هات ۴۹ بند ۵ و بند ۱۰ ،
 هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند ۳ و جز آن معنی این واژه مراد است .
 آرمیتی یا آرمیتی *armaiti* از دو واژه آمیزش یافته : نخست *arm*
arām - *arām* ، در بخش‌های دیگر اوستا *arām* از قیود است بمعنی
 درست یا « آنچه‌ای که شاید » خود جدا گانه در گانها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۸
 از هات ۴۴ و بند ۱۱ از هات ۴۵ و بند ۱۴ از هات ۵۱ (در این بند پسین صفت است
 یعنی فرمانبردار) دوم *man* از مصدر *man* یعنی
 اندیشیدن که در یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۹ گذشت . آرمیتی را نیز بمعنی
 بر داری و ساز گاری و فروتنی گرفته‌اند در برابر ترمیتی *tarōmaiti*
 که بمعنی باد سری و خیره سری و ناساز گاری و بر تنی و سر کشی است و در بند ۴ از

- هات ۳۳ آمده است ، یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از هات ۴۵ نگاه کنید .
 واژه ترمشت بر وزن سرنوشت که در برهان قاطع بمعنی بد کرداری یاد شده
 همین واژه اوستایی است که در بازند ترمشت شده ، نگاه کنید واژه پیری متی
pairimati در یادداشت شماره ۶ از بند آینه ، همچنین به بند ۴
 از هات ۴۵ نگاه کنید که در آنجا از آرمیتی ، زمین اراده شده است
 آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم ، بجای
 و هوشنگه *vohu. manarh* (بهمن) و آتی *xshathra* (شهریور) متش نیک و
 راستی و توانایی آورده‌ایم .
 ۶ - *spanta* (پاک) = سبت *spanta* ، این واژه در جز ،
 چندین واژه فارسی بجای ما همچون اسفندیار و اسفند دانه و گوسفند و جز آن در جای
 دیگر از آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند میتو نگاه کنید
 ۷ - برگزیدن (*var*) = وژ *var* ، نگاه کنید
 یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .
 دومین بند ۱ - نژاد یا تخمه = چنپر *elthra* ، نگاه
 کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲۲ از هات ۳۱ .
 ۲ - زشت ، بد ، تباہ = *aka* ، نگاه کنید یادداشت شماره
 ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ .
 ۳ - هستید = ستا *ah* از مصدر *ah* هستن ، بودن .
 ۴ - آنکس ، گرم *grāhma* میباشد که در بند ۱۲ - ۱۴ از همین
 هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .
 ۵ - بسی = *mas* از واژه *mas* ، نگاه کنید *maz* که بمعنی
 ما و بزرگ در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .
 متش در این بند ، چنانکه مز در بند ۱۱ از همین هات از قیود است یعنی بس ،

بسی، بسا، بسیار، در پهلوی رُس (vas، مثنی در بنده از هات ۴۴ نیز آمده.
واژه مثنی بفتح میم که در فرهنگها بمعنی انبوه و بسیار و بر یاد گردیده و در
فرهنگ جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده عاید پیوندی با واژه اوستایی
مثنی داشته باشد.

۶ - خود ستایی = پییری مَتی (مسنده. pairi-mati از جزء پییری
که در فرس هخامنشی پری pari و در فارسی بر که در جزء چند واژه چون پروریدن
و پراگندن و جز آن بجا مانده، و از واژه متی (مسنده. که در یادداشت شماره
۵ از بند ۲ همین هات یاد کردیم. جز همین یکبار، دیگر در گاتها با واژه پییری مَتی بر نمیخوریم.
در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و ۱۱ و ۱۵ پییری مَتی pairimati (در نسخه
بدل مَتی (مسنده. maiti) با ترو مَتی (مسنده. که در یادداشت
شماره ۵ از بند ییش گذشت یکجا آمده و نام دیوی است، در گزارش پهلوی همین
بند ۳ از هات ۳۲ آپر مَنیشن (mēnīan apar-) بر مثنی (آورده شده است.
۷ - پی اینچنین = آتیبی (مسنده. aipi، در فرس هخامنشی آپی api، در
گزارش پهلوی همین بند و در بند ۴ از هات ۲۹ و در بند ۱۷ از هات ۳۱ پس، از پس
آمده، در بند ۸ از همین هات و در بنده از هات ۴۸ نیز با واژه آتیبی بر نمیخوریم یعنی
پس از این، آنچه پس از این خواهد بود یا آئیده.

۸ - دیر باز = دَیبتا (مسنده. daibitā) = دَیبتانا (مسنده. و

(daibitānā)، در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۹ از هات ۴۹ نیز آمده، از قیوداست
۹ - کردار = شیوَمَن (مسنده. syaoman یعنی کار و کردار و
رفتار، با واژه شیوَتَن (مسنده. syaothana که در گاتها بسیار آمده
و در بند ۵ از همین هات نیز بآن بر نمیخوریم، یکی است. هر دو از مصدر شیو
س (مسنده. syu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند، یادداشت شماره ۸
از بند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ - هفتم = هَپتَه (مسنده. haptatha، هَپت (مسنده. و

hapta هفت، هَپت دَس (مسنده. haptadasa هفدهم.

۱۱ - بوم = بومی (مسنده. būmī، در فرس هخامنشی نیز بومی در سانسکریت
bhūmī، در پهلوی (ل) (و در فارسی بوم یعنی خاک، زمین، کشور. این
واژه در پاره ۱ از یسا ۳۷ (هفت هات) نیز آمده و در پاره ۱ از یسا تکرار شده است.
در پاره ۳ از یسا ۴۲ و در پاره ۲۶ زامیادیشْت نیز بآن بر نمیخوریم، بگفته بارتولومه
Bartholomae گذشته از گاتها و هفت هات که آنهم در انشاء از گاتها شمرده میشود،
در جاهای دیگر اوستا واژه بومی (= بوم) رواج نداشته. پاره ۳ از یسا ۴۲، از پاره
۱ از یسا ۳۷ (هفت هات) برداشته شده و پاره ۲۶ زامیادیشْت، یاد آور بند ۳ از هات
۳۲ میباشد.

در گاتها واژه بومی (= بوم) با واژه هفتم بجای هیتو کَرشَوَر
(مسنده. hapto-karashvar که در تیریشْت پاره ۹ آمده، بکار
رفته است. کَرشَوَر (مسنده. karashvar یا کَرشَوَان (مسنده. و
karshvan با واژه هفت در نامه مینوی بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پاره ۵،
تیریشْت پاره ۳۳ و پاره ۴۰، مهریشْت پاره ۶۴، زامیادیشْت پاره ۸۲، یسا ۶۱ پاره
و جز آن، در اوستا از این هفت کشور باز نام برده شده، چنانکه در مهریشْت پاره
۱۵ و پاره ۱۳۳، رشن یشت پاره های ۹-۱۵ و فرگرد نوزدهم و نندیداد پاره ۳۹ و در
بسیاری از جاهای دیگر.

در بند ۳ از هات ۳۲ واژه بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده، چنین مینماید
که هفتمین کشور که در اوستا خونیرته (مسنده. xvaniratha نامیده
شده، مراد باشد. خونیرته که کشور مبانکی است سرزمین ایرانیان است، چون در
جاهای دیگر از هفت کشور سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید. در نامه سوشیانت
بفهرست واژه ها گرد آورده نگارنده نگاه کنید و به بیست مقاله قزوینی جلد دوم
باهتمام اقبال چاپ طهران ص ۳۰-۳۵

۱۲ - نامبردار = (مسنده. نامبردار، دارای آوازه و نام، خنیده (مشهور)، از

مصدر سرو داده sru شیدن و شوانیدن، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۱۸

چهارمین بند

۱ - فرمانگر ازین: دستور دادن (داده من سه) (dādan)

۳ از بند ۱ از همین هات

۲ - بدتر = آجیست (dādan) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ از هات ۳۰

۳ - دادن (داده من سه) = دا و سه (dādan) بخشیدن.

۴ - دوست دیو = دیو زوشت (dāvan) دوست داشتن است از مصدر زوش (dāvan) که معنی دوست داشتن است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ از هات ۲۸

۵ - خواندن (داده من سه) = خج و سه (dādan) خواندن، گفتن. نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸

۶ - دور شدن (داده من سه) = سیزده (dādan) دور شدن، باز ماندن، واپس ماندن، بازداشتن، دور کردن، راندن. در باره ۸۴ زامیادیش (داده من سه) نیز آمده، از همین بنیاد است واژه سیزده (dādan) syazda بمعنی دور ماندن، واپس افتادن که در بند ۹ از هات ۳۴ آمده است.

۷ - خرد = خرتو (dādan) در اینجا بمعنی خواست مینوی و دانش ایزدی است. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱ از هات ۲۸

۸ - راستی = آش (dādan) در اینجا بمناسبت خرد که در یادداشت پیش گذشت دین راستین مراد است

۹ - برگشتن (داده من سه) = نس (dādan) این واژه بمعنی از راه برگشتن، نابود شدن، آسیب یافتن، از دست رفتن، دگرگون گردیدن،

تباه شدن، بدتر رفتن در اوستا بسیار آمده، در گاتها: هات ۵۱ بند ۱۳، هات ۵۲ بند ۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جز، آس و پرا (dādan) پارا بمعنی دچار شوند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جز، وی: (داده من سه) vi-nas بهمین معنی است، از همین بنیاد است واژه نسو (dādan) nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یاد گردیده و نسا سالار یعنی مرده کش، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون گردیده و آسیب یافته، نسو کش (dādan) nasu-kasha در باره ۱۱ از فرگرد هشتم و نندیداد یعنی مرده کش، همچنین مرده کش در اوستا ایریستو کش (dādan) iristō-kasha آمده چنانکه در باره ۱۵ از فرگرد سوم و نندیداد نسومت (داده من سه) nasumant (در تائیت (داده من سه) nasumaiti) که در باره ۷۹ از فرگرد هفتم و نندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده. نسو سینه (داده من سه) nasu-spaya که در باره ۱۲ از نخستین فرگرد و نندیداد آمده یعنی لاشه بخاک کردن و مرده بگور سپردن. نسو (dādan) nasu نیز دیو لاشه و مردار است و باین معنی در وچ نسو (داده من سه) dru (داده من سه) دیو دروغ لاشه در اوستا بسیار آمده نگاه کنید به:

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بهیوی رسیدن و بدست آوردن و پذیرفتن است چنانکه در بند ۱ از همین هات و در بند ۱۶ از هات ۵۱

۱ - گمراه کردن یا فریفتن (داده من سه) = دی (dādan) dab نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۰

۲ - زندگی خوب = هو جیانی (dādan) hu-jyāti، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ - جاودانی یا بمرگی = امرتات (dādan) amaratāt، به یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

- ۴ - واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مینیو *mañnyu* آمده یعنی مینو، با صفت آگه *akā* یعنی بد بخت، در پارچه ۱ از بسنا ۱۹ آگه تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده. در اینجا این صفت با واژه مینیو هانند انگرو مینیو *mañnyu* (درد) *mañnyu* که در فارسی اهریمن گوئیم در برابر ستنو مینیو *spəθō-mañnyu* (درد) می باشد؛ یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.
- ۵ - ضمیر «او» بر مگر حد به گرم *Grahma* یسوی کیش دیویسنا که در بندهای ۱۲-۱۴ یاد شده است.
- ۶ - تباهی = خشو *astayā*، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱
- ۷ - آموزانیدن (درد) = فرجه *fra eit*، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱
- ۱ - بسیار، پر، بیش = پورورو *paouru*، پورورو *paouru*، ششمین بند
- اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پورو *paru*، در پهلوی *par* و در فارسی پر.
- ۲ - گاه = آبتگاه *aenah*، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ از هات ۳۰
- ۳ - رسیدن (درد) *nas*، نس *nas* رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا به همین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پارچه ۵۸ و گشتاسب یشت پارچه ۲۹، در بسنا ۲۳ پارچه ۳ باجزه آتیوی آمده؛ *aiwinas*، در یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات گفتیم که *nas* نیز به معنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباہ گردیدن است.

- ۴ - دارای آواز *am*، نامور، نامیردار، خنیده (مشهور و معروف) - سر او مینیو *sravahyēti* دو لایه *sravahyēti* از مصدر سرو *srav*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۳ همین هات.
- ۵ - هر چند این چنین = *yezi-tāia-athu*، یزی تانیث آتیا *hātā-marāni*، بجای «یاد داری» هاتامرانی *hātā-marāni* آمده، در جاهای دیگر اوستا هات مرانی *hātā-marāni*، چنانکه در هر مزدیشت پارچه ۸ یعنی کسی که یاد دارد آنچه را که در خور و شایسته کسی است یا یاد دارنده پادش و مزد، از هات *hāta* اسم مفعول مصدر *han*، یعنی به چیزی ارزانی شدن و به چیزی سزاوار گردیدن، در اوستا بسیار آمده و بسا با واژه مزد (= میزد *mīza*) آمده چنانکه در هات ۴۴ بندهای ۱۸-۱۹ و هات ۴۶ بند ۱۹، در گزارش پهلوی (= زند) به ارژانیات بوتن *hu-shāna* در یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و در یادداشت شماره ۱۴ از بند ۵ از هات ۵۳ نگاه کنید)، جزء دوم مرانی *marāni* از مصدر *mar* در آمده که به معنی یاد آوردن و بر شمردن است، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱
- ۷ - آگاه بودن (واید *vid*)، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۴ از هات ۲۸
- ۸ - فرمان - سینگه *sāngha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱
- ۹ - دادن (واید *vi*)، از مصدر *vi-dā*، باجزه وی: *vi-dā* صادر کردن، در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ گفتیم که همین واژه به معنی بخش کردن (تقسیم کردن) هم آمده است.

هشتمین بند

۱ - هیچک = بیچی {سده} naēci هیچکس، در بندهای ۶ و ۱۳ از هات ۴۳ نیز آمده.

۲ - دست بردن یا ورزیدن = اتوجوی مططد (Inf.) aojōi، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۸ از هات ۴۶

۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن بآنچه خواهش است = هادرویا hādroyā

۴ - سود یا بهره و باداش = جوبا مططد jōyā، این واژه و واژه پیش همین یکبار در اوستا آمده است.

۵ - چنان، چون، چگونه = یایش {سده} yāis

۶ - شنیده شده (دولاسده) از مصدر سرو دلد. srū؛ نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰

۷ - در این بند چنانکه در بند ۷ از هات ۳۰ و در بند ۹ از هات ۵۱ از آهن (= آتنگه {سده} ayañh) یاد شده، در هات ۵۱ بند ۹ با صفت خشوست

مططد {سده} xshusta آمده که بمعنی روان است، در این بند ۷ از هات ۳۲ با صفت خوئن {سده} xvaen آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شماره ۳

از بند ۳ از هات ۳۱ یاد کردیم، در روز پسین، در آزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاک از ناپاک شناخته خواهد شد. در بند ۹ از هات ۵۱ از آزمایش آهن روان و آذر

افروزان هر دو با هم یاد شده، در بند ۳ و بند ۱۹ از هات ۳۱ و در بند ۴ از هات ۴۳ از آزمایش آذر جدا گانه سخن رفت.

۸ - نوید دادن، آگاهانیدن (دوم {سده} dōm) = سنگه {سده} sañh، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹

۹ - سرانجام = ایریخت {سده} irixta، در بند ۲ از هات ۴۴ نیز آمده بمعنی انجام و فرجام و پایان است. در دوین فرگرد و ندیداد پاره ۴ ایریخت از برای

ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرورفتن در برابر

سنا {سده} sadhā که از برای بر آمدن و سرزدن و برخاستن ستارگان و ماه و خورشید آورده شده است. ایریخت از مصدر ریج {سده} rie (= ریج {سده} rīc).

raēe در آمده که در پهلوی (raē) و در فارسی ریختن گویم و از همین ریشه است واژه ریختنگه {سده} raēxanāñh که در بند ۱۱ از همین هات و در

بند ۷ از هات ۳۴ آمده، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریختن {سده} raēe آمده اما در توضیح افزوده شده خواستگ {سده} xwastag بمعنی خوانسته، همین واژه است

که در فارسی ریگ شده در واژه مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و در تازی میراث:

از خراج از جمع آری زر چور ریگ آخر آن از تو بماند مرده ریگ

(جلال الدین در مثنوی)

۱۰ - آگاه تر = ویدیش {سده} vāēdista، صفت تفضیلی است از ویدوننگه {سده} vidvāñh آگاه، دانا. در جاهای دیگر اوستا ویدیش

واید {سده} vāēdista، چنانکه در دشن یشت پاره ۷ و در فرگرد هجدهم و ندیداد پاره ۷. بمصدر وید {سده} vid آگاه بودن، دانستن، شناختن در

یادداشت شماره ۷ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱ - شناخته شده یا شنیده شده و بگوش همه کس رسیده و مشهور گشته =

هشتمین بند سراوی {سده} srāvi از مصدر سرو دلد. srū شنیدن. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۳۰.

۲ - جم = ییم {سده} yima در گاتهای ییش از همین یکبار نیامده، اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار یاد شده و بسا با صفت خشیت {سده} xshaēta

آمده که بمعنی درخشان و روشن است. خشیت در فارسی شید شده:

برزم اندرون شیر یابندهای بیزم اندران شید تابندهای (فردوسی)

همین صفت است که باجم آورده شده جمشید و با واژه خور، خورشید گویم

برای هرور خشیت {سده} hvare-xshaēta که در اوستا آمده.

۷- گوشت = کُش (کُش = گوشت) همین واژه نیز در اوستا از برای سراسر چارپایان سوغند و بویژه گاو و همچنین بعضی غیر و گوشت آمده پنجمین جمله است ۱۳۱ نگاه کنید. در گزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۲۶ بر سر دول basryā (= گوشت) آمده است.

۸- خوردن (xōrēd) = خوردن (xōrēd) خود نیز حفت است چنانکه در آش خوردن xōrēd = خوردن در یازده ۲۰ ازفرگرد سوم یعنی برخوارین، از واژه آش خوردن xōrēd = خوردن در یازده ۲۰ برابر واژه خوار در فارسی چون برخوار و گوشتخوار و لاخوار و جز آن، از همین بنیاد است خوردن xōrēd = خوردن که در بند ۹ از هات ۲۴ و در بند ۸ از هات ۲۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۲۰ از هات ۳۱)، این واژه با خوار فارسی که یعنی خورش است، یکی است، خوالیکر یعنی خورشگر (آخر).

بر از درد خوالیکران را جگر پر از خون نموده بر از کینه سر (فردوسی)
۹- آنان، این ضمیر بر میگردد به گاهکاران.

۱۰- پس از این = آیینی xōrēd = نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۳ از همین هات.

۱۱- باز شناختن (xōrēd) = وی جتبه xōrēd = نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲ از هات ۳۰.

۱- آموزش کار بد = دوش سستی xōrēd = نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰. نهمین بند

۲- گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سر ونگه xōrēd = در بند ۱۵ از هات ۳۴، از اینکه در اینجا یعنی گفتار از دی و سخن میتوی و آموزش دینی گرفته شده، از توضیحی که در برخی از جاها در گزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است از واژه ایستاک xōrēd = (اوستا) یا ایستاک و زندک از برای روشن کردن معنی پس از واژه سر ونگه (گفتار، سخن) افزوده شده است. (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۸)

واژه سروا که در فرهنگهای فارسی بر وزن پروا یاد شده و بمعنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده، ناگزیر با واژه اوستایی سر ونگه یکی است. شمس فخری گفته:

علو پایه قدش از آن بلند تر است که فکر همچو منی اندر آن کند سروا یادداشت باره ۴۵ ازفرگرد چهارم و ندیداد نیز نگاه کنید.

۴- تپه کردن (xōrēd) = مرد xōrēd = در بند ۱۰-۱۲ از همین هات نیز آمده، در معنی با واژه فرنچ xōrēd = marane که در شماره ۸ از بند ۳۱ سخن داشتیم یکی است و از همان بنیاد است و در گزارش پهلوی مانند واژه فرنچ به مورنجین xōrēd = murnjēnitā گردانیده شده یعنی میرانیدن، نابود کردن، کشتن. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ از هات ۴۶

۴- خرد = خرتو xōrēd = مانند بند ۴ و بند ۱۴ از همین هات

۵- زندگی = جیانو xōrēd = yātu، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۳ از هات ۳۱

۶- آموزش = سنگین xōrēd = sōnghana، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۷- بازداشتن = آپیم xōrēd = apa-yam، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸- دارایی، توانگری = ایشتی xōrēd = isti در اوستا بسیار آمده، از

آن بخشایش ایزدی اراده میشود. در گاتها: هات ۲۴ بنده، هات ۴۴ بنده ۱، هات ۴۶ بنده ۲ و بنده ۱۶ و بنده ۱۸، هات ۴۸ بنده ۸ جز آن از مصدر این واژه is (= آئیس) در آمده که بمعنی توانا بودن است، (نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از هات ۲۸)

این واژه در گزارش پهلوی نیز اینست: *isā* یا *isat* یا *isat* به معنی شده یعنی همان واژه اوستایی بکار رفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواست *xšānak* یعنی دارایی (دولت) و بسام بمعنی خواهی گرفته شده و بجای آن «خواست با خواهد آورده شده است. ۹ - بلند = برخه *baraxdha* در تائیت برخه *baraxdha* صفت است (اسم مفعول از مصدر برج *baraj*) در گزارش پهلوی آرزو *arōk* (آرزو) و از زبان *arānik* (ارزانی) آمده و در توضیح افزوده شده ابیشتیک *apāyīnik* بمعنی بایستی از مصدر پایستن *apāyitan* که در فارسی بایستن گویم. واژه ارزانی و بایستن در گزارش پهلوی تا اندازه ای معنی واژه اوستایی برخه *baraxdha* را میسراند و از ریشه این واژه که گفتیم مصدر برج *baraj* می باشد، معنی روشن تر میشود. فعل برج در اوستا بسیار آمده و در گزارش پهلوی بورژیتن *burzitan* شده. باین مصدر که بایستی در فارسی برزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژه برز بمعنی شکوه و بزرگی و فرو بمعنی بلند و رسا و کشیده بالا در فرهنگ (ادبیات) ما بسیار بکار رفته:

یکی اسب خواهم کجا گزم من کشد با چنین فره و برزمن (فردوسی)
نگاه کنید بواژه هرا بر زمین *harā - barozaiti*
یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲۴

برج *baraj* بمعنی بلند داشتن، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایه کسی یا چیزی را شناختن و خوش آمد گفتن است چنانکه در پاره ۹ مهریشت و پاره ۱۱ ازینسا

۶۵ و جز آن.

صفت برخه *baraxdha* در گاتها بسیار آمده چنانکه در گاتها: هات ۳۴ بند ۹، هات ۴۴ بند ۷، هات ۴۸ بند ۶، هات ۵۱ بند ۱۷
۱۰ - سخن = اوخذ *uxdha* نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۶ از هات ۲۸

۱۱ - بجای روان مینویسد *mainyu* (مینو) آمده، در اینجا بمعنی روان یا نهاد دل است: یعنی باسخانی که از دلم برخاسته بنزد شما گله میبرد.
۱۲ - گله گزاردن (گزارش) *garoz* نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

۱ - کسی: در متن مانا *mānā* آمده اما باید دو واژه باشد و از همدیگر جدا گردد: «ما» «نا» *mā* «نا» *nā*
دوین بند
«ها» از حرف تأکید است، از برای نمودن اهمیت سخن و یا از برای نیرو بخشیدن بجمله آورده میشود، در بند ۹ و در بند ۱۱ همین هات نیز آمده و در بسیاری از بند های دیگر گاتها (مثبت نشود با حرف نفی «ما» *mā* که در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۳۱ گذشت).

«نا» از واژه نر *nar* می باشد که در فارسی نیز نر گویم یعنی مرد، در جای دیگر گفتیم که بمعنی کس، کسی، هم بکار رفته است.

۲ - چاربا = *gao* از واژه گشو *gao* بمعنی سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو است، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۸ همین هات.

۳ - خورشید = *hvar* در سانسکریت سور *svar*، در فارسی هور:

شبه گاو سایه گسترده هور *xvan* آمده چنانکه در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند همین واژه نیز بهشت خون *xvan* آمده چنانکه در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند

۱ و بند ۱ از هات ۵۰ (۳۳-۳۴) از معنی هت است خورد در فارسی. واژه هور
سا در اوستا با صفت خست آمده. هور خست = ۳۳-۳۴. در فارسی خوردیده گویم. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند
۸ همین هات و یادداشت شماره ۶ از بند ۱ از هات ۴۳

۴ - زشت، در معنی آجست ۳۳-۳۴. آمده و این صفت تفضیلی
است یعنی زشت تر و بدتر. نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - یاد کردن، گفتن، نامیدن، خواندن (۳۳-۳۴) = اوج
۳۳-۳۴. در بند ۸ از هات ۴۳ و در بند ۱ از هات ۵۰ نیز آمده. با جزئی پوری
۳۳-۳۴. یعنی فرمودن است چنانکه در بند ۱۲ از هات ۴۳

۶ - دیده یا چشم = اشی = ۳۳-۳۴. در بند ۸ از هات ۳۹ دیدیم که چشم
در اوستا چشم ۳۳-۳۴. می باشد. همچنین در اوستا واژه دینهر
و دینهر = ۳۳-۳۴. یعنی چشم است اما این واژه در جای بکار رفته که سخن
از آفریدگان ایزدی است. هر جای که سخن از آفریدگان بیاک اهریمنی است،
واژه اشی = ۳۳-۳۴. می آید. خوشن اشی = ۳۳-۳۴. یعنی
شش چشم، درباره ۸ ازینسا ۹ از دهاک (شعاک) چنین شایعه شده است. در نخستین
جلدینسا صفحه ۲۲۳-۲۲۸ از واژه های ایزدی و اهریمنی سخن داشتیم. در اینجا چون
بواژه اشی برخوردیم چند واژه دیگر را یاد آورد می نویسم، از آنهاست آه = ۳۳-۳۴.
۳۳-۳۴. (۳۳-۳۴) که در بند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم. یعنی دهان است، از برای
دهان آفریدگان بیاک اهریمنی زقر = ۳۳-۳۴. زافار آمده، واژه ای که در
فرهنگ ها نیز بجا مانده است، فرخی گوید:

خدای خواند آن سنگ را همی تهمان چه بیده سخن است این که خاکشان بزر
زست که دوم = ۳۳-۳۴. که در بند ۱ از هات ۲۸ بان برخوردیم یعنی
دست از برای آفریدگان بیاک می آید. دست نایاک اهریمنی کو = ۳۳-۳۴. خوانده
شده است و جز آن، همچنین است در بسیاری از فعلها: دور = ۳۳-۳۴. که

دو بند ۶ از هات ۳۰ آمده مصدق است که از برای رفتن نایاکان بکار برده شده در
برابر کم = ۳۳-۳۴. گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان بیاک می آید و
جز آن.

۷ - دیدن (۳۳-۳۴) = ۳۳-۳۴. درین واژه = ۳۳-۳۴. نگاه کنید
یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰.

۸ - بخرد یا دادا = دانه = ۳۳-۳۴. نگاه کنید یادداشت
شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸.

۹ - کشتزار = وستر = ۳۳-۳۴. نگاه کنید یادداشت
شماره ۶ از بند ۲ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۱.

۱۰ - یابان کردن، ویران کردن (۳۳-۳۴) = ۳۳-۳۴. و بیا = ۳۳-۳۴.
۳۳-۳۴. در گزارش پهلوی به ویایانیشتن = ۳۳-۳۴. و بیا = ۳۳-۳۴.
گردانیده شده و در توضیح افزوده شده بیا کردن. درینا ۱۲ پاره های ۲-۳ وی و بیا
۳۳-۳۴. یعنی ویرانی، در گزارش پهلوی ویایانیه = ۳۳-۳۴.
۳۳-۳۴. شده است.

۱۱ - بجای تیر زین در متن و در = ۳۳-۳۴. vadar آمده، در پاره های
۳۰-۳۲ ازینسا ۹ نیز بان برخوردیم، در سانسکریت و در vādhar سلاح مخصوص
ایندر Indra می باشد. این واژه را برخی گردانسته و برخی معنی مطلق سلاح گرفته اند،
و در یکی از ابراهای جنگ و با واژه و در = ۳۳-۳۴. vada که درباره ۷ ازفر کرده
و در یاد آمده، پیوستگی دارد. یگمان نیکارنده و در باید تیر زین باشد یا برای ماتمه
آن، در جای دیگر از هات ابراهای جنگ که در اوستا یاد شده سخن خواهیم داشت.

۱۲ - کشیدن، آختن، آهیختن (۳۳-۳۴) = ۳۳-۳۴. و بیا = ۳۳-۳۴.
۳۳-۳۴. درباره ۳۱ ازینسا ۹ با جزئی الیوی آمده: = ۳۳-۳۴. و بیا = ۳۳-۳۴.
۳۳-۳۴. که با واژه کسیر = ۳۳-۳۴. kamarodha (سر) بکار رفته
یعنی سر برافراختن، سر بلند کردن.

با نام و نرود

۴- افغانی با نامش است - سرشتی - *asniati* نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۵ از هات ۲۸

۴- خیره سوری باری و سرکش - *tarānati* نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۱

۴- مسایه - زردشت - *namdāta* (در تأیید نزدیشتا *nardiatā*) در پهلوی زردشت و *namdāta* معنی تمبلی است از واژه زردشکه *nardiyān* که در فارسی نزدیک گویم - زردیو *nardiyān* که در پارسی ۲۱ از اوت پشت آمده از پهلوی نزدیک گویم

در اینجا از واژه زردشت سرزمین زردک و مسایه یا مردیوم درستان که از دستان مردستان اراده شده است به بند ۳ از هات ۵ نیز نگاه کنید از واژه دروغ (*droi*) پیران کیش در پهلوی دیوسا اراده شده

۵- نکوهندگان (*nardiyān*) - *nardiyān* معنی نکوهیدن و بست کردن است فعلی از این مصدر در اوستانی که امروزه درست است پیدا نمائید

۶- بجای نگه دار در متن متن *man* آمده از مصدر *man* که معنی پنداشتن و اندیشیدن است - متوجه گزارش پهلوی (زند) از همین بند به پیمان *man* یعنی پیمان گردانیده شده و در توضیح افزوده شده - *man* به پیمان *man* که پسر چ گوشتدان نه گشت - که برهیز چار بایان نکند یعنی که از گله ورمه یاس نگاه ندارد چنانکه از این توضیح پیداست از متن دهقان در انداختن خاک و آبادانی یا عاشر ده اراده شده اما نظر بر شش واژه متنو کسی است که پند دهد (مشاور) یا بر این کسی است که اداره خاک و سرزمینی سیرده بدوست - در بند ۷ از هات ۴۶ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگویی از آن بر میآید

۱- سرشتی - سرشتی - *asniati* در این بند نیز معنی واژه پنجمین بند نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۵ از هات ۲۸

۲- از همه بزرگترین - *vispā mazīsta* معنی است

۲- یاری - *avānāna* از مصدر *avānāna* از هات ۲۹

۴- خواندن - یاری خواندن (*zā*) - *zā* نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۱

۵- زندگی جاودانی - زندگی بلند و دیربایا - *darogō-īyati* نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰

۶- یافتن (*path*) - *path* نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸

۷- از کشور (*shathra*) - *shathra* معنی نیک (= و خوششکه *vohtu mannihi*) پشت اراده شده - به بند ۳ از همین هات و به بند ۱۳ از هات ۳۲ نگاه کنید که از چمن راستی و منش نیک و از هات ۱۰ و منش نیک نیز پشت اراده شده

۸- راه - *path* نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۳۱

۹- درست - *orānu* نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ همین هات

۱۰- آرام داشتن یا جای گرفتن و نشستگاه ساختن (*ahm*) - *ahm* نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ از هات ۲۹ - جایگاه ایزدی یا گزمن همانجایی است که در آنجا منش نیک و راستی فرمانرواست یعنی پشت

- ۴ - بجای آوردن (درود) *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 رفتن، یعنی گرفتن بکار و بکار نگاه داشتن (از هات ۱۹) از هات ۱۹
 ۴ - فرانشاختن (از هات ۱۹) (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 قر (از هات ۱۹) یعنی شناختن، آنگاه سخن در یافتن، نگاه داشتن (از هات ۱۹)
 از بند ۱۸ از هات ۱۸، و نیز دیانی *drōd* (از صد و شصت و نه) که در بند ۱۳
 از هات ۱۳ آمده از همین بنیاد است
 ۴ - درود - پس *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 در بند ۱ از هات ۱۹ و در بند ۱ از هات ۱۹ و در بند ۱ از هات ۱۹
 یادداشت شماره ۱۹ از بند ۱ از هات ۱۹
 ۵ - مانند شما - خشمناک *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۱۹
 ۶ - ستایش = ششویه *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 در آمده است، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۱۹
 ۷ - بجای بخشایش در تون *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 در تون یا در توننگه *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 کوتاه گرفته گویم: در تون بیش از همین یکبار در کتابها نیامده اما در بخشهای دیگر
 اوستا بسیار آن بر میخوریم، و در نامهای دینی پهلوی و یارند نیز کم و بیش یاد شده است.
 این واژه بمعنی بخشایش و بر خ و در روزی دهش و خواسته و یکپویی و خودی است.
 در گزارش پهلوی اوستا (= دند) آگاهی بهشت پهلوی درون *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 هم سور *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 توضیح افزوده شده میزد *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 در اوستا سوئریه *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 میباشد، سوئریه در اوستا بمعنی چاشت است و میزد چیزی خوردنی است که در جشن

دینی (پراشته) بر سر خوان نهید چون نان و گوشت و میوه، و نجیزی درون و آشامیدنی
 که زوتوهر گشتن *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹ نامند و در یادداشت شماره ۱
 از بند ۶ همین هات گذشت، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است
 ستر خسرو گفته

در سور جهان شدم ولیکن پس لاغر بار گشتم از سور
 زین سور بسی زخم بترفت اسکندر و اردشیر و شاپور
 گز تو سوی سور میروی رو روزت خوش باد رسمی مشکور
 میزد در فارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی و کاهنایی است. سنائی گفته:
 که خروشان چو در نیرد تونی گسار نالان چو در میزد تونجنگ
 فرخی گفته:

ای میزد اندرون هزار فریدون وی بشرد اندرون هزار تهمین
 در اینجا یاد آور می‌شویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدیان
drōd (از صد و شصت و نه) آمده، در اوستا، چنانکه از بند ۸ از هات ۲۳ یادداشت در تون بمعنی
 بخشایش بکار رفته، همچنین است در جاهای دیگر اوستا، چنانکه در بازه ۸ از
 (امیدیش آمده): آفرید گسار کوهها را مایه بهره و روزی (در تون) پیشوایان و
 در میان و بر دیگران بخش کرد. پس از آن در تون یا در تون نام نانهای خرد و
 گردی شده که در جشنهای دینی در خوانچه نهید، این نشانهاست از دهش و بخش
 دروا نیک، واژه در تون در فرهنگها نیز یاد شده، در فرهنگ جهانگیری بمعنی
 پیهانه غله نوشته شده و در برهان قاطع به همین معنی گرفته شده و بمعنی دعایی که مغان در
 ستایش خدا و آذر خوانند و بر خوردنیا بدینند و بعد از آن بخورند.

- ۸ - یادآور یا استوار - اوت *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 یادداشت شماره ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ و یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۱۲
 ۹ - خرد: بجای مینوی *drōd* (از صد و شصت و نه) از هات ۱۹
 همین بند متن آمده

- ۴ - راست یا آسانی و گشایش و خوشی = خوانته athra . نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۳۱
- ۴ - بار = سریدینه saradya در گزارش پهلوی سرداری دشمن saradya در توضیح پانچشعب saradya پادشاهی آمده از این دیوان چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است
- ۴ - راستی اقرا = اتی آختیت ashayno (راستی) و از مصدر vaxsh (برفروتن) نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱
- ۵ - رولی دیگس = مینا maetha برگشتگی نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰
- ۶ - ازبانی داشتن یا بردن (bar) = بر bar نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۱
- ۷ - یاری، همراهی = هاکورن hakurona در بند ۱ از هات ۴۴ نیز آمده در گزارش پهلوی همگرتاره (همگرداری) شده
- ۸ - برخورد از شدن (ar) = از ar در بند ۳ از هات ۳۴ و در بند ۵ از هات ۵۰ نیز آمده در یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که از ar یعنی دورسیدن و در آمدن نیز در گاتها بسیار آمده است
- ۹ - یگانه بودن (jan) = هیچ jan معنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و یروی کردن و ابازی کردن و بیوستن و بیوندیدن و واداشتن و برکماشتن در او سنا بسیار آمده بگفتار پیشوران نگاه کنید
- ۹ - در سینه ها یا بدنه ها jan نوشته شده دههین بند
- ۴ - زندگی خوش زندگی خوب = هوچیش hu-jiz نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

- ۴ - بودند ، هستند būd از مصدر būd بودن
- ۴ - بودن (būd) = بو būd بودن
- ۵ - خواست (اراده) = زوتش zaosha نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸
- ۶ - بخشیدن (baxsh) = بخش baxsh با جر آ baxsh نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱
- ۷ - افزودن (vaxsh) = وختل vaxsh نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱
- ۸ - اوستا avesta خوانش ، کام ، رستگاری ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰
- ۹ - تن = تو tanu نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۲ از هات ۳۰
- ۹ - توانا تر = سیوشت syvisha صفت تفصیلی است از سور یازدهمین بند
- ۴ - جهان اقرا = فراغت گیتها fradat-gaetha صفت است از فراد frad که معنی پیش بردن و به پای چیزی افزودن و بزرگ کردن است ، خود جدا گانه در بند ۹ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۴۴ و در بند ۱۳ از هات ۴۶ آمده این واژه از بنیاد مصدر فرا frā-dā میاشد که معنی فرادادن است frā-dā در گزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ۴۶ فره داتن frēh-dātan (فره دادن) شده معنی فرونی دادن ، در بند ۱۰ از هات ۴۴ در گزارش پهلوی فراج داتن merv (فرازدادن) شده (نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۴ از

amavant آمده: ام وستر. در یادداشت‌های ۱۸۵. amavastara یعنی نیرومندتر.
 زورمندتر، توانمندتر، آم وستم. در یادداشت‌های ۱۸۶. amavastara یعنی
 نیرومندترین، زورمندترین، توانمندترین (نگاه کنید به یسلا ۲۰ و فروردین یشت
 یاره ۴۴ و پیرامیت یاره ۳ و جز آن) این واژه‌ها از am- و -vasta آمده
 اند که نیز یعنی زورمند و نیرومند است، همچنین am- یعنی زور و توانایی
 است و صلح در اوستا نام فرشته زور و زور است نگاه کنید جلد دوم یشتها
 صفحه ۶۶۹ و ۶۷۰.

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 102.

۸- جای بخشایش فرشتگان (در نسخه بدلی) faratū. در گزاش پهلوی سردار و در بند از
 هات ۱۵ یا جزه آ آمده. در یادداشت‌های ۱۸۷. faratū یعنی مزد و پاداش است
 بجلد خرده اوستا گزاش نگارنده، ص ۱۳۰ یادداشت شماره ۳ نگاه کنید.
 ۹- نگهبانری، پناه، بسازی - رفندانی (در نسخه ۱۸۸. rafadrūi
 در گزاش پهلوی رافش، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند
 سیزدهمین بند.

۱ از هات ۲۸

۴- دوریسته = وادرو چشانی (در نسخه ۱۸۹. vouru-eishāni
 صفت است از وادرو (vouru) یعنی فراخ، دور و از چشانی از مصدر
 چش (chash) در پهلوی چاشتن ۱۱۱ یعنی آموختن، جشن
 چاشمان (chashman) که در یاره ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموختار، جشن هفت
 شبگزی است از مصدر چش (chash) که در یاره ۲ از فرکرد ۲۲ و در یسنا ۱۳
 جزء آ آمده: آ- چش (chash) در یادداشت‌های ۱۹۰. چشمان (chashman) یعنی چشم که در یادداشت
 نگهبانری درین واژه چشمان (chashman) در یادداشت شماره ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت بهین دو مصدر چش و چش پیوسته است.
 ۳- یساند = آفرین (در نسخه ۱۹۱. asān) جز همین بنگار، دیگر در

اوستا نیامده است

۴- بسادانی = اشی (در نسخه ۱۹۲. ashi) نگاه کنید یادداشت شماره ۵
 از بند ۴ از هات ۲۸
 ۵- اوزانی داشتن (در نسخه ۱۹۳. azāni) - دیس (dis) - دیس (dis) - دیس (dis)
 (dāis) نمودن، شناساندن، نشان دادن آموختن، آگاه کردن،
 چیزی بکسی رو داشتن، دیدن. در اوستا بسیار آمده، در گاتها، هات ۴۴ بند ۷
 و بند ۱۰، هات ۵۱ بند ۲ و بند ۱۱۷ از همین بنیاد است دیس (dis) - دیس (dis) - دیس (dis)
 که یعنی نشان است، چنانکه در فروردین یشت یاره ۱۰۴، از همین واژه است دیس
 که در فارسی یعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس و علقندیس جای مانده،
 دقیق گفته:

نگارنده تندیس او گریه گوی - زینست و قاضی گنه آید ستوه

(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند، مانند، بیکر یا مجسمه

۶- نهاد = دانا (در نسخه ۱۹۴. dāna) در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱
 از هات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه به معنی دین نیست بسا یعنی روان و نهاد و جدان
 بکار رفته است.

۷- آموختن (در نسخه ۱۹۵. amōsh) - فرودختن (far-daxsh)
 در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۷ از هات ۳۱

۱- دهش = رانا (در نسخه ۱۹۶. rāna) در فارسی
 چهاردهمین بند رادی، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۲۸

۴- زرتشت = زرتشتی (در نسخه ۱۹۷. zarathustra) - پیغمبر
 ایران بسا در گاتها از خود نام برده چنانکه در هات ۲۸ بند ۶ و در هات ۲۹ بند ۸ که
 گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هر کجای از گاتها که این نام آمده،
 یاد کردیم.

۶ از هات ۲۳

۳ - مرد پارسا = *nar* (نر) *nar* (نار) یعنی بر مردم -
 با صفت است *nar* *nar* یعنی مردی که با و با و خود یغیر فرست -
 مراد است

۴ - پیوستن (*nar* *nar*) = *nar* *nar* ، نگاه کنید -
 یادداشت شماره ۶ از بند ۹ از هات ۲۳ و درباره روان یادداشت شماره ۲ از بند ۴
 از هات ۲۸ نگاه شود

۵ - واژه ای که بجای یسگاه آوردم در متن پیوسته گیتها *pairigaṭhā* آمده از واژه پیری *pairi* که بمعنی پیش و رد است ،
 در نیمه از همین هات جدا گانه بکار رفته است ، همین واژه در فارسی پر شده و در سر
 یکدسته از واژه ها چون پرامون (- پرامون) و پراگندن و جز آن جا مانده جز -
 دوم از واژه گیتها *gaṭhā* مع *gaṭhā* در آمده که در یادداشت شماره ۲ از بند
 ۴ از هات ۳۰ گفتیم بمعنی گهان و گیتی و هستی است

۵ - تپاش = *vahma* *vahma* ، در گزارش پهلوی نیز نیایش
vahma در گاتا بسیار آمده چنانکه در بندهای ۶ و ۸ از هات ۴۵ و در بند
 های ۱۰ و ۱۷ از هات ۴۶ و جز آن ، همچنین *vahma* در گاتا صفت است بمعنی
 نیانده و نیایشگر و نیایشگر چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸ و در بند ۲ از هات ۵۱ ،
 در بخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار رفته است . هیت دیگر این واژه : و عینه
vahmya *vahmya* (در نیایش و عینا *vahmya*) نیز بمعنی نیایش کننده در
 بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، این واژه از مصدر *van* *van* بمعنی
 دوست داشتن و گرمی داشتن در آمده است ، یادداشت شماره ۸ از بند ۴ از هات
 ۳۱ نگاه کنید

۶ - سرود های ستایش = *vaenāh* *vaenāh* ، این واژه
 تا گزیر بجای و چنگه *vaenāh* *vaenāh* یعنی گفتار (نیک) بکار رفته -

یاسگاه *mananti* بمعنی اندیشه (نیک) و *saṭhana* بمعنی
 کردار (نیک) که در آغاز آمده ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند پیش ، از
 برای سرود - گزینگی مع *goraṇh* *goraṇh* و ستایش = *goraṇh* *goraṇh* -
 یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۰ و یادداشت شماره ۴ از بند ۱۶ از
 هات ۳۱ نگاه کنید

۱ - ساز - *nomuṇh* *nomuṇh* ، نگاه
 - و عین بند
 کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ - میرد - *myzda* *myzda* ، نگاه کنید یادداشت شماره
 ۷ از بند ۸ از هات ۲۳

۳ - پیش آوردن پادان (*da* *da*) = *da* *da* ، پیشین ، قدیم
 کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن

۴ - جهانی - گیتها مع *gaṭhā* *gaṭhā* ، نگاه کنید یادداشت شماره
 ۲ از بند ۴ از هات ۳۰

۵ - رسا ساختن (*thru* *thru*) = *thru* *thru* ، تهرتونی
thru بانجام رسانیدن در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده ، همچنین درباره ۴ از دوازدهمین
 کرده و سپرد در گزارش پهلوی پرورتن *thru* *thru* پرورتن ، پروراندن شمع است .
 تهرتونی هیت دیگری است از تهر و *thru* *thru* که در یسنا ۱ باره ۱
 آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است ، از همین بیاد است تهرتونی *thru* *thru*
thru *thru* که درباره ۶۱ آبان رشت آمده ، یعنی انجام و پایان و رسایی

۶ - نیک اندیش - *hu-da* *hu-da* ، نگاه کنید یادداشت
 شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰

۷ - برخوردار شدن ، بهره ور گردیدن (*ar* *ar*) = *ar* *ar* ،
 نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۹ از هات ۲۳

۸ - سود - *suva* *suva* ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱

از هات ۳۰

۹ - ماندن - غشاورت ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۱۱ از بند ۱۶ از هات ۲۹

چهارمین بند

۱ - نورمند - گنجینه ganzhin - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۲ از بند ۶۰

از هات ۲۹

۲ - نورمند - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۳۳

۲ - پیمان رخه با آموخته و فرمان ورده - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۲ از بند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۴ - خواستار بودن (ghashavart) - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ از هات ۲۹

۵ - دوست - یار - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

۶ - آشکارا را می‌دهند - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۹ از بند ۲۶ از هات ۳۹

۷ - بجای واژه ستونی ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۱۰ از هات ۲۵ و بند ۱۶ از هات ۴۹

و بند ۶ از هات ۵۰ نیز بیان خواهیم برخورد، یعنی بودن است و یا واژه ستی
دست ghashavart از يك بنیاد و هنردو از مصدر ghashavart (هستی، بودن) در
آمده‌اند، ستی ghashavart یعنی بود و هستی و آفریده و باسم جمع آفرینش (موجودات)
کائنات (چنانکه در هات ۴۳ بند ۳ و بند ۱۳ - نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند

از هات ۴۶

۸ - نشنیدن - خواه - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۶ از هات ۲۸

۹ - واژه‌ای که بجای ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸

۱۰ - گذشت، است از مصدر ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۴ از بند ۳۱ از هات ۳۱ از این و از معنی

معنی که امروزه اشاره دست گویم، بر می‌آید، درسته از هات ۵۰ نیز بیان خواهیم
۱۰ - ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ از هات ۳۰ گذشت، دوم آنگاه ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه

کند یادداشت شماره ۲ از هات ۳۰ یاد کردیم
در پنج و گزید که یادداشت شماره ۲ از هات ۳۰ یاد کردیم

۱ - ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از هات ۳۲

۲ - ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸

۴ - اینک که - ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از هات ۲۸

آمده، به چگون و بسا به ایند که، چند که گردانیده شده است
۵ - پیوستن - ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳، در متن ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه

کند یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۳، در متن ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه
کند یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۳، در متن ghashavart - ghashavart - نگاه shahavart - نگاه

در بند ۷ از همین حالت نیز آمده، بمعنی پناه دادن و نگهداری کردن از مصدر نهادن (دادن) در گزارش پهلوی برایش بیوشن *biušn* (دادن) یعنی پناه دادن به او و *biušn* که در بند ۱ از همان ۵۰ آمده بمعنی پناه نهدن، نگهدارن و از نه های دیگر از همین بنیاد در جاهای دیگر اوستا و اوستا و است چون *biušn* یعنی پناه در باره ۴ از بنده ۶۲ آمده، بهر آنکه *biušn* بمعنی است در پرتو از امیاد پشت، *biušn* در پرتو *biušn* یعنی پناه در پرتو، در پرتو، نگهدارن و بنوایان چنانکه در دو سرور خرد و در پرتو ۴ و جر آن

۷ - در پرتو *biušn* به چه در پرتو *biušn* در پرتو *biušn* اوستا در پرتو *biušn* در پرتو *biušn* در پرتو *biušn* آمده، در پهلوی (دادن) و در فارسی در پرتو *biušn* از بنده ۶۷ در معنی معروف «پناه اموال و پرتو» که پناه ای از کتابها به شمار است، و از در پرتو *biušn* نیز آمده، در آنجا چنانکه در بند ۵ از همان ۲۴ (در پرتو از برای پناه دادن و نگهداری کردن در پرتو و بنوایان بر اسبکته شده است در پرتو با در فارسی در پرتو نیز گویند، ناصر خسرو گفته

این خانه الفج ازین معدن کوشش بر کرد هلا زاد و مرد لاغر و در پرتو به پختن جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحه ۲۰۶ نیز نگاه کنید

۸ - خدا خواندن، ترک گفتن (دادن) ... (دادن) از مصدر و ج (گفتن) با جزه بر که در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از همان ۳۳ گفته بمعنی بودن و برگردان است بر و ج *biušn* یعنی از خود دور و بیگانه خواندن

در معنی دوبار و از آن بر *biušn* آمده، نوعی دو وزن شعر زیادی است باید برداشته شود.

۹ - روانکار = خردتر *biušn* *biušn* *biušn* نگاه کنید

یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از همان ۲۸

ششین بند | ۱ - چون = بزی *biušn* نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از همان ۳۱

۴ - برایش - مشتبه *biušn* نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵ از همان ۳۰

۴ - چین = آنها *biušn* یعنی چون برایش شاعران ترویر ترهشید که در آغاز بندیش آمده

۴ - نشان (علامت) - دخت *biušn* در بند ۹ از همان ۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی دخت *biušn* دخت *biušn* خولی است که زبان بیند، چنانکه در نخستین فرگرد و بدیداد پاره ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دختان *biušn* دختان *biušn* دختان *biušn* که بمعنی زن جایش است باز از اوستای دخت یکمی است

بواژه دختار *biušn* در بند ۷ از همان ۴۳ نیز نگاه کنید

۵ - برگشتن (تغییر و تبدیل) - مشتبه *biušn* نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از همان ۳۰

۶ - جهان، زندگی = آنکه *biušn* نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از همان ۲۸

۷ - شادمانی = اورا میدینگ *biušn* نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ از همان ۳۰

۸ - پرستیدن و ستاییدن (دادن) *biušn* = بزی *biušn* یادداشت شماره ۵ از بند ۹ از همان ۳۰ نگاه کنید

۹ - آمدن، گراییدن (دادن) *biušn* = با جزه پیشی

۲۶۴۴۰۰۰۰ : نگاه کنید به اعداد ۷۰۰۰۰۰۰۰، ۹۰۰۰۰۰۰۰، ۲۶۴۴۰۰۰۰۰۰

۱ - کدام یکجا - کپڑا (کپڑا) kuthra

۴ - از هر یک از اینها به مقدار ۱۰۰ گرم

است در ثبات اردو *aradā* در بند ۳ از همان ۵۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از حالت ۵۶ و بند ۸ از حالت ۵۸ و بند های ۴ و ۱۰ از حالت ۵۰ نیز آمده ، از کثرت پهلوی رات *rad* - راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست ، دانشمندان اوستاشناسی در هر کجای اوستا که بآن برخوردند ، این واژه را به معنی « پارسا ، پاک اندیش » نیکخواه ، شایسته و جز آن ترجمه کرده اند ، معنی مستی که از کم اثری پهلوی (= زند) به ما رسیده ، در سباق عبارت درست می آید .

۴ - شناخته شده (با دست و پا) = با آغوش (اولاد و اندام)

۲۸) *vnod* در اینجا همین بند نیز آمده، نگاه کنید، سادداشت شماره ۱۸ از بند ۲۸

۴ - آموزش = سنگبو ددوژو ددوژو : بکام کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هان ۳۹

۵ - آوردگی (مردود آوردگی) : یا مردود apd یعنی خوشی و نیکبختی ، یا حرف آ که از ادوات نفی است . آسیا مردود apd یعنی درد ، آزار ، بدبختی . در بند ۹ اوقات ۵۰ یا و آسیا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا هر روزی و سه روزی هر دو با هم آمده

سیا spril نیز در گاتها بمعنی برافزودن و پیش بردن است چنانکه در هات ۵۶
 بند ۲۱ بمعنی افکندن و دور انداختن در پیشهای دیگر اوستا بسیار آمده است.

۶- در صورتی که $\alpha = 0$ و $\beta = 1$ داریم:

بند ۱۱ از هات ۴۳ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز آمده ، در گزارش پهلوی تنگ ۱۱۴
تنگه ۱۱۳ ده (تنگ) همین واژه است که در فارسی سار شده و در فرهنگ

هابیستی روح مانده خسروالی گفته :
حاجان دلب آمد از غم و سار مردم زخما و جور بسیار (فرهنگ جهانگیری)

از همین بیاد است سالت دودوم سال که سفت است یعنی آزار دهنده، سنگدل، شتمکار چنانکه در اثن یشت یازده ۵۹ و جز آن، سالت با واژه سالت دوم دودوم سال یکی است، این واژه پسین که در اوستا بسیار آمده یعنی فرمانگذار و امیر است، در گاتها بویژه از برای بزرگ و سرگروه و سالار دیویسان و فرمانده بدخواه دین مزدا یکار رفته، چنانکه در بند ۱ از اها ۴۶، در پهلوی سالتار دودوم سالار یعنی فرمانفرمای ستم یسه و سالار ییادادگر و حاکم میشد است، این واژهها از مصدر سالت که *salān* (فرمودن) در آمده، نگاه کنید بیادداشت شماره ۶ از بند ۵ از اها ۲۹.

۷ - بجای «آزادی هوش» در متن اوستورو (دفع ۱۰۵) ushauri آمده، در بند ۹۶ از همان ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم (دفع ۱۰۵، ۱۰۶) و زیادداشت شماره ۳ آن بند گفتیم که در گزارش پهلوی به فراخ هوشیه گردانیده شده و در توضیح داناکه هوشیه آمده همچنان است در گزارش پهلوی بند ۷ از همان ۳۴

۸ - بهره = ریخته که ۱۵۷ (۱۵۳) - raðnonanh در یادداشت شماره ۱۹ از بند ۷ از ماده ۳۶ گذشت

۹- ساختن (ساختن) = کر و در کار کردن ، سازیدن ، ساختن .

۱۰- دیگر (دیگران) اینه مد {دوسه} anya (= ائینه مد {دوسه} .
(anya) در قرس هخامنشی اینه anya، در بند ۱ از هات ۲۹ یزیدیان بر خوردیم و
در بسیاری از بند های دیگر هم آمده از آنجاست بند ۳ از هات ۴۴ .

۹۹- پناه دادن (نوسری ۶۹۰) = تهر نوسه، نگاه کنید
مبادا تانت شماره ۶ از بند ۵ همین هات

۶- اسم دادن (نوع جمع) = (مردان) = $\left(\begin{smallmatrix} 2 \\ 1 \end{smallmatrix} \right)_{bi}$ در گذشته، به معنی

هشتمین بند نیز لقا آمده بعمل بیم دادن در اوستاگاهی لازم و گاهی متعددی بکار رفته: ترسیدن و ترسانیدن، چنانکه در فروردین بشت باره

٩٤ و الرث عشر باره ٩٣-

۴ - گزند = آسیب، شک (Zahān) (وینده به گزند) (در جاهای دیگر از بنا به چندین بار آمده، اینجا که در مهربانیت باره ۲۱ و بنا ۵۷ بار، ۱۴ و بنا ۵۶ باره ۸ و جر آن

ایلیچنگهوت و دودمانی است - Aliverdvan - در نایت
و دودمانی است یعنی آییند، بر کزله
خطرناک جانی که دور گر نفتم و دیداد باره ۵۰ فرم کرده و نعم و دیداد باره ۳۱ این
دوازدهم گزارش بلوی سز داد و اوستاوند داد ۶۳۳؛ Alotomani شده
و در فارسی سیج وسیع و میر شده بعضی زنج و درد و آثار و دو فر هنگها یاد
گردیده است

۴ - توانا، باور - آنچه که میسر می آید، امکان دارد، ممکن است
 یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از جانب ۲۹

۴ - ناتوان - نایدینگه سندو سوزو - chidyah - آلودگی و نایدینگه در باره ۱۰ از ۱۷ نیز بهم آمده در ورجین پست باره ۱۶ باره نایدینگه جداگانه بر خوریم و بهمی بر افتاده و شکست یافته است

۵ - ششمی، کینه، سیرم - آست مجده. qat بدیند ۱۴ اوقات
و در بند ۹۸ اوقات ۶۶ نیز آمده. در این بند پس از آستاقی مجده. qat
(Inf) ششمی کردن و کینه ورزیدن است.

۶ - آیین، دستور، فرمان - اوروات دژوموم (1973), نگاه کنید
بافداشت شماره ۱ از بند ۹۹ از همان ۳۰

۷- آندیشیدن (داده‌شده) = من ۱۵۶ man، نگه‌کنید
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از همان ۲۹

۸ - جایگاه یا خان و مان = مانو (مانو) - از این واژه بهشت اراده شده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ از همان ۳۰.

۶ - در باره امتحانید چنداد عند) = سبت آوشتی sports-ampatti
 بهی بند | (دند) مدد مدد مدد (که میشود در اینجا معنی واژه
 مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد یادداشت شماره ۵ از بند
 ۶ از حالت ۳۱ نگاه کنید

۴ - دانه‌های آگاه (فایرفلی) از مصروفیت طاق (۷۱)
داشتن شاخن گاه کنید پنداشت شماره ۷ از بند ۴ از همان ۲۸

۴ - از جسد گریه‌ای از دگوار = بر حد (۱۵۰۰) *baraxalla* نگاه کنید
بیگانه‌ها شعله ۹ از شد ۹ ازعت ۳۲

۴ - بدکرداری درونی شیوه‌های جدیدی را به ما می‌آموزد که با آن می‌توانیم به خودمان آسیب نرسانیم و به دیگران هم آسیب نزنیم.

۵- فروگذارتن، هشتن، علیدن (نه هشتن، نه علیدن) = اودا (avard) کردن
 که یعنی فروگذارتن یا هشتن در اوستا سیار آمده، در اینجا باجر،
 نیز به همین معنی است در بند ۷ از آهنگ ۵۳ باجر، وی، وی را (وی کی س)

۷۱- یعنی رها کردن، جدا شدن است، او را دو هفته از خانه ۳۴ روزگزارش پهلوی
نیز هشتاد و یک ساله شده است.

۶- نیافتن یا نیابندگی: تا بر خودداری = ابرستی و «ند» در دهه ۵۰ v1011-5 از مصدر وید **vaud** (= وید فادع و **vaud** یافتن + جشن، یادداشت معاود) از بند ۶ از اوقات ۲۹ نگاه کند.

۱. آزادی از ابدان نفی است، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۸ اربنند ۵۱.

۷- بسی = مش + مضارع + نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از ضوابط ۳۶.

A - دور ماندن یا واپس افتادن (دوره - دوره) = سیزده دوره سیزده

۹ - بجای جانور خرفستر *scotura* آمده، در بند ۵ از همین حالت نیز بیان

برخوریم، جانوران زبان کار و دندان مراد است، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸.

۱۰ - یابایی = اورون معدود (auruna) در یاره ۳۹ بریشت و در یاره ۶۳ بهرام یشت آورو از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته دو برابر چارپایان خانگی، در گزاش پهلوی ازماک (aramak) در پهلوی نیز از ادوات غنی است یعنی نه از روم، جانوری مراد است که از گله روم چارپایان خانگی است، مراد جانوری است آزاد و یابایی، دد (وحشی)

دهمین بند ۱ - در باطن گرفتن به دست آوردن (dān) = گوب (gub) نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳۹ از هات ۳۱

۲ - بجای اندر زدن واسطه (vā) آمده از مسدودج (vā) و vā گفتن، آگاه شدن، یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ - بجای خردمند و خردمند (xratu) خوب خرد، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از هات ۳۰.

۴ - کار ساز = دائمی (dāmi) نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۱.

۵ - بار یا بیوند و همدم - هیتیه (hitha) در تائیت هیتیه (hitha) از مسدود می (vā) یا پیوستن، ستن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹، از همین بنیاد است هیتیه (hitha) که در بند ۷ از هات ۴۸ آمده.

۶ - امید = ویترا (vōyuthra) بنیاد وازه درست روشن است، نگاه کنید به: Altiranisches Wörterb. von Bartholo. 1475.

یازدهمین بند ۱ - دو گانه - اوب (uba) صفت است (در تائیت اوبا (uba) بسا صفت جهان (= اهو (ahu) آورده

شده (حجیان چنانکه در سنا ۳۵ (هفت هات) یاره ۳ و یاره ۳۸ و یشتا ۳۸ (هفت هات) یاره ۳ و یشتا ۴۱ (هفت هات) یاره ۲ و جز آن

۳ - خورشی - خورته (xvarathu) نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۸ از هات ۳۲.

۴ - یا - مت (mat) در گزاش پهلوی ایاک (apāk) به هم در ایستا یعنی همیشه آمده و در گزاش پهلوی هم همیشه آمده است.

۴ - استواری یا پنداری - اوت روتی (vōyuthra) نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۲ از هات ۳۰.

۵ - برو - نوشی (vōyuthra) نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱ از هات ۲۹.

۶ - برافراشتن - وختی (vā) نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰.

۷ - اینجا - تائیت آ (dān) یادداشت شماره ۹ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۸ - بر و سازختن - کعباب کردن - یوئی (yōi) نگاه کنید به: Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798.

۹ - هماورده خواه - وی دواشنگه (vā) یا (vā) vi-dvaēshañh در گزاش پهلوی چون یشت (yāt-bā) از وازه وی (vā) که

معنی ضد و مخالف است (نگاه کنید مقاله وندیدان، در جلد وندیدان) و از وازه دواشنگه (vā) یا (vā) vi-dvaēshañh، دشمنی که در یادداشت

شماره از بند ۶ از هات ۲۸ گذشت.

۱ - آیین، دستور، داد - رادر (rādr) در بند ۶ از هات دوازدهمین بند ۵۰ رازن (rāzan) در هات ۱۲ از هات ۳۴

بزرگداشت (rāzan) معنی یادداشت است، یادداشت که

از روی آیین و دستور ایندی است هر اداست، سنگه کیید ریاده است شماره از بنده از هفت ۴

۴- خواستار (واسطه) = وس واسطه. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از جلد ۱۱ از جلد ۳۶.

۴ - ستایش = ستون ۱۳۲۰ + ۱۰۱۱ = نگاه گید یادداشت شماره ۵ از بند ۱ از همان ۳۰

۴- پرستی = یمن ۳۰۰۰۰۰۰۰، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱ از همان ۳۰

۵ - شوق = سر ویدیالی مداد دلاسا. (inf) central (تاریخ)
۵ از اوقات ۴۵ نیز آمده در بند های ۱۴-۱۳ از اوقات ۴۶ یا جزوه فر آمده
در بند ۱۴، دلاسا. tra-central از مصدر سر دلاسا. یادداشت شماره
۴ از بند ۵ از اوقات ۲۸ نگاه کند

۶ - اشیاء قیمتی - مثل: ایرد پاداشی است، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۸ از ضوابط ۶۸ و برای واژه بحث کردن = ری دا بار وید = یادداشت شماره ۷ از بند ۱۹ از ضوابط ۳۱ نگاه کنید

۷- آمیزش (مقدار ۲۰۰) = میانگین دوسه فرم \sinh ، نگاه کنید
یادداشت شماره ۶ از بند ۵ از مات ۲۹

۸ - راه = پتیه ۲۵ م و push نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۹
از جانب ۳۱

۹ - خوشگذرد | راهی | که از آن بفری و آسانی توان گذشت - خوف
۱۰ - مع ۳۴۴۰۱۰، از خو مع ۳۴۴۰۱۰ (خوب) و از اسم مفعول است و مع ۳۴۴۰۱۰
از مصدر ۱۰ - ای (رفتن)، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۱۱ از همان ۳۴۴۰۱۰

۹ - راه = آتوون نرویدیم : ativan : نگاه کنید
سیزدهمین بند
مادداشت شماره ۶ از بند ۲ از ماده ۳۹

۲- گفتن (استماع) = هر ۱۳۶. (mri) در صد پیش بجای

همین واژه فعل و ج بکار رفته باجزء قرا: $\text{قرا} = \text{read}$. $\text{قرا} = \text{read}$ قرا گفتن

۴ - خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هو کیرن ۱۳۱۵.۴۲۳
hi-korata

۴ - دین = دینا = ۱۳۵ - ۱۳۵۸، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از همان ۳۱، در آنجا گفتیم که این لفظ همیشه در اوستا یعنی دین و کیش نیامده است. بعضی وجدان است، در اینجا یاد آور میشوم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس از ایزد یسگر آسا پدیدار گردد، یسگران را به بهشت و گناهکاران را بدولح رهنمون گردد، این عقیده که یکی از نثر ترین آیین مزدیسناست (بغویب الزمین بند ۱۳ از همان ۳۴) یاد است. نگاه کنید مجلد دوم ششاس ۱۵۹ - ۱۶۶.

۵ - سوشیات = سوشیت در زبان سانسکریت. *sasyant* : در کتاب سوشیات جدا گانه از آن سخن داشتیم، آنچه در او ستا و نامهای پهلوی باز در درباره آن آمده یاد کردیم، در اینجا یاد آور میشویم که در آیین مزدیسنا ظهور سه موعود نو بداده شده که هر سه از پشت خود پیغمبر زرتشت اند و هر یک هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهند آمد و جهان از آسیب اهریمنی خواهند رها شد. پسین موعود که بویژه سوشیات خوانده شده، رستخیز خواهد برانگیخت. در گاتها، سرود های مینوی خود پیغمبر، شش بار واژه سوشیات بر میخوریم. سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ۵ و در بند ۴۸ از هات ۶ و در بند ۵۳ در این سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیات خوانده و در سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند، چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۴ و در بند ۳ از هات ۴۶ و در بند ۱۲ از هات ۴۸. نگارنده در گزارش این شش بند خود همان واژه را نگاشته، سوشیات آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت، سوشیات از مصدر سو شد. *su* در آمده که بمعنی سود بخشیدن است سوشیات (اسم فاعل) یعنی سود بخشنده یا سود دهنده و سود رساننده، چنانکه در جای دیگر گفتیم سود بمعنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنان از واژه *sua* در *su* که از همان بنیاد

است، و در استازو و جاز فانی به موزیسی که در روزین پایه رستگری است ارائه میشود (نگاه کنید به دانشنامه ۶ از بند ۱۲ از جلد ۴۴)

بجای شولیات در گزارش بهلولی، با سوسعد آورده شده یعنی کسی که
از او سود آید یا رها شده و رستگار شده و باوری گشته

۶- خرماسین (در مجموع ص ۱۰۰) = اورواختی (در مجموع ص ۱۰۰)

۷- مزد = میزد : *mīzad* در پهلوی مُزْد و در *mōzd*
میزدوت *mīzadūt* که دریده از آن آمده یعنی مزدمند،
در گستاخا واژه میزد بسیار آمده، چنانکه در بندهش ۱۹-۱۸ از آن ۴۴
و ج ۲ آن

۸- نیک اندیش = هوفا هوفا (ho-fa) شبکه کیدی داشت شماره
از شد ۳ از هان ۳۰

۹ - پیمان داده شده : ۱۴ روز به سر رسید - دو هفته بعد از سپاسنامه از مسدود چیش ۳۰ روزه + ۲ ماه آمونتا نیدن تولید دادند، پیمان کردند، پیش بینی کردن ، امیدوار بودن . نگاه کنید مادداشت شماره ۴ از شدت ۳ از غات ۳۱

۱۰- بخشایش (وظیفه و مقرری = دَهر و دَهر نامه) نگاه کنید
ساده‌داشت شماره ۳ از بند ۱۶ از علی ۳۱

چهاردهمین بند | ۹ - آری - زی ۰۵ : در این بند دوبار آمده
جای دومی * چ ۰۵ آورده ام

۳ - آرزو شده - ویریه با صدای *vaitya* صفت است (دستانت ویریه *vaitya*) دو بند ۹۳ از اغان ۹۳ نیز آمده از مصدر و با *var* برگزیده. نگاه کنید با ددانت شماره ۷ از بند ۲۸ از اغان

۴ - کشت شنبوین Cyanosoma ورنبد آینه نیز آمده بجای آن «کردار» آورده ایم

۴ - بجای زندگی اوشتان در مسموم (مسموم) : (اوشتن) asitana
«مسموم» (مسموم) و بجای صفت جهانی یا خاکی و عادی استوت مسموم شده سم .
asivnax آمده، یادداشت‌های شماره ۱ - ۵ از بند ۹۶ ازहत ۳۱ نگاه شود.

۵ - مصایبه - ویدیزن ۱۳۸۴، ص ۲۰۷؛ Vafaezadeh در پایان همین بند نیز
مضموماً و به معنی برتر دیگر گرفته‌ام، با آغاز گفتار بسته دوران در جلد نخست گاهنامه نگاه کنید.

۶- از برای صفت «بارور» = از برای باروری که صفت گاو آورده شده تنگه کتبی یادداشت شماره ۵ از بند ۵ از همان ۲۹ (ازواژه) گاو با هم چهار بابان بوده‌اند خانگی اراده میشود.)

۷- آینه‌ی دنیا خوب آموزی = هوچیتی ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴ (hu-cinl) نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳ از همان ۳۰.

۸ - بخردی - خرئو ۱۱۵۰۰۰، نگاه کنید یادداشت شماره ۸
از بند ۱ از مات ۲۸.

۹ - بجای * کشایشی دهنده * فراد $\frac{1}{\text{فراد}}$ در بند ۱۲ از هفت
۱۰ - نیز آمده فراد $\frac{1}{\text{فراد}}$ نیز مصدر است (از واژه $\frac{1}{\text{فراد}}$ $\frac{1}{\text{فراد}}$ دادن، بخشنده، و از واژه

داشتن باجزه فرا (۱۰۳) در بنسبت از هفت ۴۳ و در بند ۶۰ از هفت ۴۴ آمده
همچنین در بسیاری از جاهای دیگر اوستا، در گزارش پهلوی فراخشن (۱۰۳)

فرآید دان (فراخیدن) frāx-dān-نرخه نرخه (فرازادان)
 و فریه دان نرخه نرخه (فریه - افزون، بسیار) آورده شده،
 پیادداشت شماره ۲ از بند ۱۱ از معنی ۳۳ و پیاده فرایندی در
 پیادداشت شماره ۴ از بند ۶ از معنی ۵۳ نگاه کنید.

۴ - وام (قرض، قرضه) = ایشود (دفعه دوم)، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۴ از هات ۳۱

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 469 گمرايدن نگاه كنيد
Les. infinitif Avestique par Benveniste p. 60

۵ - داشتن درجانی و (doraidy) - درجانی (doraidy) و (doraidy) از
و (doraidy) و (doraidy) از مصدر در و (doraidy) داشتن، بیادلت شماره ۷ از
ند از هات ۳۸ نگاه کنند

۶ - شکوه ریه (تشنه) و از معالجات همین تپا در اوستا با شدم چون
ریو (سجده) - *diva* یعنی شکوهند در یاره ۴۶ از اوستا ۱۲۲ و تو ستم *ruvostam*
در سجده و سجده - یعنی توانگر (شکوهند) در یاره ۱۳ از اوستا ۱۰ و در یاره
۷۹ از اوستا ۱۲ و ریوس جیتر (سجده) در یاره ۲۷۵ و (سجده) *ruvostam* (در
آبیت ریوس جیتر) (یعنی آفاده نژاد در یاره ۹ از اوستا) فرگرد
ها دخت نساک ریوشت (سجده) *ruvostam* یعنی شکوهند در یاره ۲ از
تیریش در پهلوی را بوند (سجده)

۷ - پاداش = استی بدست - nahil نگاه کنید میادداشت شعاعه ۵ از بند ۴ از همان ۲۸

۸ - زندگی - گیاه (مردود) : گیاه کنید، یادداشت شما را از ابتدا
 ۵ از حالت ۲۹

دومین بند

۲ - پاکستان خرد - بیست و ششم - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷

۳۳۳ - *Opuntia-melnyi* نگاه کنید زیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ از همان ۳۳
 ۳ - آگاه در متن چیست؟ ۳۳۳ و ۳۳۳ *eleutha* آمده در نسخه
 بدایا مختلف نوشته شده است. صفت است یعنی آگاه و شناسا و بنا. از مصدر چیت
 ۳۳۳ - *alt* زیادداشت شماره ۱۱ از بند ۹ از همان ۳۰ زیادداشت شماره ۴ از بند
 ۳ از همان ۳۱ نگاه کنید

۴ - بخشایش - مایا mayā در باره ۱۲ اریسا اریسا
mayā زنا و دزدی که (منه ناک) نکجا آمده است

۵ - روز - آبر - در ۷۰۰ در جای دیگر اوستا نیز آبر ۷
ایان - در ۷۰۰ آمده در بند ۷ از همین هت نیز پوآه آبر میخوریم این
واژه در فارسی دروازه بربر (یعنی بربر دل) بجا مانده و کن الدین گوید:
بربر ابلیس با جمعی از اتباع بلفظ دلگنا میکرد تقریر (قرهنگ سروری)
انوری گوید: بربر وقت سحر چون نسیم باشد حال هشی رساند بارواج بوی غیر بر
(قرهنگ انجمن آرا)

پرمیر از دو واژه آمیزش یافته نخست از یونان و دوم از روم. *parousia* (در
فرس هخامنشی پروو *parava*) که معنی پیش است و از آیر *air* یعنی روز.
چنانکه پیداست واژه روز (= ایر) در بند ۲ از هن ۳۳ یعنی گاه و زمان
یکبار رفته است.

۶ - شادمانی = اورواتنگه در «سمرقند» urvadanah نگاه کنید
 یادداشت شماره ۷ از بند ۶ از همان ۳۰.

۷- زندگی دیر یا یا با زندگی بلند - در گویشانی و سلاجقی به دسترس مردم -
darāgō-jyālī، نگاه کنید. سادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ از هفت - ۳۰ -

۱- به - ونکو vahnku وادوس vahnku بهتر = وهنگه
 وادوس vahnku نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند

در نام رستم که رستم نیز گویم واژه نیم بجای مانده است، نام رستم در اوستا یاد نشده، اگر میبود بایستی رتود تخم (رتود و تخم) Raodataxma باشد. نخستین جزء آن با واژه اوستایی رتود (رتود) raod که بمعنی رویدن و رستن است، یکی است و دومین جزء همان تخم taxma میباشد، بنا بر این رستم = رستم یعنی پل اندام یا پهلوان بالا، همچنین گستم بایستی در اوستا و رستم واددمدن (vistaxma) باشد از واژه ستر با جزء وی: وی ستر واد- دوم- (vi-star) که در پهلوی رسترن vistartan و در فارسی گستردن گویم. بنا بر این گستم یعنی گسترده پهلوانی یا کسی که زور و دلیری وی کشیده و گسترده است. واژه تخم اوستایی در واژه تهمن نیز بجای مانده، تهمن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان، پهلوان اندام. وجه اشتقاقی که در برهان قاطع از برای تهمن نوشته شده: بی همتا تن یعنی تنی که عدیل و نظیر نداشته باشد درست نیست.

از همین بنیاد است تاشینگه (تاشینگه) tashyānīh (در تأیید) تاشینگه (tashyānīh) چنانکه در باره ۶۴ فرودین یشت، یعنی دلیر تو؛ تنجیشت تاشینگه (tashyānīh) چنانکه در باره ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تخم تاشینگه (tashyānīh) تاشینگه (tashyānīh) چنانکه در کردهنم و سپرد باره ۳، یعنی از دلیر دلیر تر.

۴- شناختن بالندیشدن (man) = من مان- در بسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹.

۳- بادلی آشی (ashī) نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۴ از هات ۲۸.

۴- بر گرفتن (hap) = هپ hap، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱.

۵- بیرو دووغ یا دروغند و دروغبرست = در گونت (dragvant)؛ پروراستی یا راستی برست = اشون (ashavan) ازین دو واژه یرو کیش دروغین یا دیویسنا و یرو دین راستین یا مزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹.

۶- گرما = گرم (garōma) در فرس هخامنشی نیز گرم (garōma) .

۷- زور = آتوچنگه (aojānīh) نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۴.

۸- یور = هزنگه (hazānīh) نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۲ از هات ۲۳.

۹- روی نمودن یا رسیدن و آمدن (gam) = گم gam، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۲ از هات ۲۸.

۱- نخست = پشواوروم (paourvīm) نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از هات ۲۸.

۴- آفرینش = زاثته (zatha) در بند ۳ از هات ۴۴ و در بند ۶ از هات ۴۸ نیز آمده در پخشهای دیگر اوستا نیز بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در یسا ۱۹ باره ۸ و فرگرد ۲۱ و ندیداد باره ۶، از مصدر زن (zan) که بمعنی زادن است در آمده. زاثته در گزارش پهلوی گاهی به دهشن (آفرینش) و گاهی به زایش گردانیده شده است.

۴- زندگی = آنکبو (anīhu) نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۲ از هات ۲۸.

۴- نگرستن (daras) = درس (daras) نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۳ از هات ۳۰.

۵- مزد = میزدون (mīzdavan) مژدمنه صفت است بمعنی مزدمند یا

مزد دارد، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ از هات ۲۵

۱ - هر - هزار (hazār) - نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱۳ از هات ۲۵
امروزه هزاره هزاره‌ای می‌باشد، دست‌های مقوم است که از هزاره‌ها و هزاره‌ها
دارد و هزاره‌ها (hazār) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
معنی است - هزاره (hazār) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
هزاره‌ها (hazār) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
جز آن یعنی هر چند، در برای هر چند (hazār) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵

۲ - پانزده - پانزده (panzāh) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
بند ۵ از هات ۳۰

۸ - گردنی - از گردن (gudni) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
و در بند ۶ از هات ۵۱ نیز یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
arvāds که معنی گردن و چرخیدن است در پهلوی (arvāds) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
پایان و سر انجام زندگی اراده می‌شود

۹ - آفرینش - دلی (dāli) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از هات ۲۵
و یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۵۱ نگاه کنید

ششمین بند | ۱ - جهان - گشتا (gashā) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۰

۲ - بر افتادن (bāstān) - فراتر (frād) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۰
و یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۰

۳ - ضمیر - آنان - بر می‌گردند به پنداران

۴ - داور - رتو (ratu) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۹

۵ - آگاهیدن (dān) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۰

نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹

۱ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹

۲ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹

۳ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹

۴ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۲۹

یادداشت شماره ۱ از بند ۶ از هات ۲۸

۴ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۴

۴ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۴

۴ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۴

۵ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۴

۶ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۴

۷ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۴

۸ - خرد - خرد (xard) - نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۲۴

یادداشت شماره ۵ از بند ۶ از هات ۳۱

- ۴ - بجای پارسی، آرمیتی *armati* آمده، نگاه کنید
یادداشت شماره ۵ از بند ۲ از هات ۳۱
- ۴ - بهم پیوسته یا بگانه، معرمان *mevman* = *mev* + *man* = *mevman*، نگاه کنید
در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ۳۳
- ۵ - خواندن *kuhan* = *ku* + *han* = *kuhan*، یاری خواستن، خواندن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ از هات ۳۱
- ۶ - در آمدن *darman* = *dar* + *man* = *darman*، باز آمدن، در آمدن، رسیدن، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱
- ۷ - برسیدن *paras* = *par* + *as* = *paras*، (پرسیدن) *paras* = *par* + *as* = *paras*، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۴ هتمین هات نیز گذشت.
- پرشتی *parasti* یعنی پرستش یا گفت و شنود و گفتگو
چنانکه در فروردین بشت بند ۱۶ آمده
- ۸ - نیرومند، امویت *amavit*، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳
- ۹ - توانایی داشتن، توانستن، یادستن *asthi* = *ast* + *hi* = *asthi*، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۲۸
- ۱۰ - کمر و پا، پختیار *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، باین واژه در بند ۱۷ از هات ۴۴ و در بند ۷ از هات ۴۵ نیز بر میخوریم، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۹ از هات ۲۹
- آتش در *astha* یعنی گاو آهن است که در فارسی خبث شده چنانکه در پار ۱۰ از فرگرد چهاردهم و نوزدهم آمده، همچنین آتش یعنی جستجوی میباید چنانکه در پسا ۶۸ یاره ۱۳ از مصدر *asthi* = *ast* + *hi* = *asthi*، نگاه

- کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۴ از هات ۳۱
- ۱ - سخن = *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸
- ۲ - *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۷ از هات ۴۶
- ۳ - رنج، سادرا *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ از هات ۳۴
- ۴ - به بار آوردن، ساختن، انجام دادن *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹
- ۵ - دلدادگی، زرد دانی *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، برخی این واژه را از *astha* = *ast* + *ha* = *astha* (دل) و *astha* = *ast* + *ha* = *astha* (داده) دانسته اند، بنابراین دلدادگی درست معنی است که از دو جزء آن بر میآید، در گزارش پهلوی روالک تعشبه *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، چنانکه واژه *astha* = *ast* + *ha* = *astha* در *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱
- ۶ - انجام دادن، بجای آوردن، و زدن *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۲۹ از هات ۲۹
- ۷ - آموختن، فراشناختن، شناسایی، برسانیدن *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از بند ۵ از هات ۲۹ و یادداشت شماره ۱۱ از بند ۷ از هات ۴۴، نگاه کنید
- ۸ - فرمان دادن *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، از مصدر *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، از مصدر *astha* = *ast* + *ha* = *astha*، از مصدر *astha* = *ast* + *ha* = *astha*

میداد داشت شماره ۷ از بند ۸۱ از قانون ۶۸ گناه کبیره

۲- آموختن، آموختن (در حد متوسط) = بخش و ۱۵۰۰

۳۱. اسکا کتب یادداشت شماره ۲۷ (۱۷۷۵) از هت ۳۱

۴- تونشانی مدیجانه *testud-mali* دروازه‌نیکار
 یابن نام که از آن بزرگ اراده شده برمنجیم *Bartholo* آرا نام
 دیگری از برای سینت آرمیتی (سیندار مذ) داشته نگاه کنید یادداشت شماره ۵
 از بند ۲ از قرن ۳۲ و *Altam. wörterb. von Bartholo. Sp. 658*

توشلیتی = توشلیتی یوزون و ساسما، Tushali-sona نیر نام زان
پارسی است که دو باره ۱۳۶ هجری قمری در پشت جاگم روی از زمان ملک پادشاه دیده به
فرزهرش دورد فرستاده شده است

توشنامینی یعنی نهاله آرام یا نش خموش نوشی هم (توش) tushni بعضی
آرام و خموش است؛ توشنی شد هم (توش) tushni شد که درباره ۶۹
فرد درین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته؛ خاموش بجای گزیده جزء دوم
این صفت که شد (توش) tushni باشد از مصدر شد (توش) tushni (نشستن)
در آمده است

۴ - همیشه = پشور دودا. یعنی پیر، بسیار، بیش این واژه و مشتقات دیگر آن در عراق جای اوستا که آمده، در گزارش پهلوی پس دودا. (kabad و kabad) پس، بسیار با پور دودا (پُر) شده است، در اینجا «همیشه» یعنی بسا و بیش گرفته شده، یادداشت شماره ۱ از بند ۶ از همان ۳۲ نگاه کنید.

۵ - بجای «حایه خوشنودی شدن» در متن «خوشنودی آمدن» آمده از
مصدر خوشنو (خوشنو - xshnu) خوشنود گردن، نگاه کنید پیافادداشت شماره ۳
از پنده از همان ۳۲.

۶- در باره پیرو دروغ و راستی پرسست، یادداشت شماره ۵ از بند ۴

همین وقت نگاه کنید .

۲- بر آشفته یا گبه بر و دشمن انگر مدد یزداد *angra* ننگه

کپی یادداشت شماره ۲ از بند ۳ از همان ۳۰ یادداشت شماره ۵ از بند ۱۲ از همان ۴۴

۸ - کردن (سوسه زدن) (از مصدر دا و سوسه . da دادن باجزء da . $da-da$ سوسه زدن . یعنی کردن . ساختن . بر گشتاشتن .

۱ - برگزیدن (یا بدست آوردن) - در باره
نگاه کنید سادداشت شماره ۷ از بند ۲ از همان ۳۰

۳- *یانگس دروان* - *تینیت مینو* (دوره ۱۰۰-۱۰۵) (دوره ۱۰۵-۱۱۰)
spānata-matayn پیادداشت شماره ۳ از بند ۱۲ (از همان ۳۳ و پیادداشت شماره ۲
 از بند ۳ از همان ۳۰ نگاه کنید

۴ - پیکر آراسته - استوت بدو ده کجی. anavan یعنی تمند یا دارنده تی و پیکر، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱

۴ - زندگی - اوشتان (۱۳۳۵ م. - ۱۳۸۵ م.) نگاره کتبی یادداشت
شماره ۱۱ از بند ۱۱ از هفت ۳۱.

۵ - از بیر و بر خوردار ، نیرومند - آتو جنکھوت مطافے علی «م»
 nojongbhai نگاه کنید سادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از هن ۶۹

۶ - جای باد که دو بار در این بند آمده ، خیانت می نماید . از مصدر آم میسر . ان هستند بودن میباشد .

۲ - خورشید سنی خونگ درس ۳۱ و ۳۲ در xang darata
این صفت از خونگ ۴۳۶۳ . از واژه خون سم- در آمدن در آمده و در
کتابا بمعنی خود و کره خورشید و آفتاب است هشت دیگر همین واژه را که نیز در
کتابها و در جاهای دیگر اوستا هوژ «سلا» livar آمده ، در فارسی هوژ
(- خور) گویم) نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۰ از همان (۳۲) وار در
در داده دارata یعنی نگرش و پیش از مصدر درس و داده daras

لکریدن ، نگرستن ، دیدن ، (نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۵ از هات ۲۸)
همین صفت در جاهای دیگر اوستا *hvara-darasa* آمده ، چنانکه در باره ۱۳ از فرگرد پنجم وندیداد و در باره ۵۱ از
فرگرد ششم وندیداد و در باره ۴ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن در گزارش
پهلوی به خورشید لکیرشن *hvarā-darasa* ، خورشید نگرش گردانیده شده
است ، یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پاداش - آشی *nahi* یادداشت شماره ۶ از بند ۱۶ همین
هات نگاه کنید .

آشتود گات : یسنا ، هات ۴۴

نخستین بند | ۱ - درست - ایش *arasa* یادداشت شماره ۸
از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید

۴ - نماز - امشکه *nemanh* ، در یادداشت شماره ۲ از بند ۱
از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماج *namah* و در فارسی نماز شده ،
در گزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیایش آورده شده است

۳ - واژه هایی که در این بند به «مانند شما» و «مانند تو» و «مانند من»
آورده ایم در متن شماونت *xshmvant* ، یساهم در گاتها
یوشماونت *yushmvant* آمده است صفت است یعنی
مانند شما ، یسما مانند ، چون شما ، یسان شما (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۱ از
بند ۱۱ از هات ۲۹) ، نهواونت *hwhāvant* یعنی مانند تو ، تو مانند
چون تو ، یسان تو (نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶ از هات ۳۱)

هونت *hvant* در بند ۷ از هات ۴۶ نیز آمده مانند دو واژه پیش
صفت است یعنی مانند من ، بمن مانند ، چون من ، یسان من ، در اینجا افزوده گویم
صفت هواونت *hvdvant* یعنی مانند خود ، بخود مانند ، چون
خود ، یسان خود ، در گاتها باین صفت بر نمیخوریم اما در بخشهای دیگر ، چنانکه در
فروردین پشت باره ۱۴۶ ، بآن بر میخوریم

هونت *hvant* که پسین جزء این صفتهار ساخته خود جدا گانه
در اوستا بسیار بکار رفته ، چنانکه در فرگرد هشتم وندیداد بارهای ۳۱ - ۳۲ و
در فرگرد یازدهم وندیداد باره ۱۴ و جز آن یعنی یکسان ، هسان ، مانند ، ماناندر
پهلوی هاوند *havand*

- خوانده شده، چنانکه در بند ۸ از حالت ۲۸ مردا پنداشت بش (دهوشنگه) او در
بند ۲ از همان ۴۷ مردا پنداشت، پادداشت ۹ بند ۸ همان ۳۱ نگاه شود.
- ۴ - دانسی - آن مدح - *ashu* - چنانکه گفت در اینجا معنی دین راستین
فرشتگی و آیین مزدیسنا مراد است.
- ۵ - تصنیف - پنداره - *pharmya* - پادداشت ۹ بند ۱۰
حالت ۲۹.
- ۶ - خم‌رنید - *phar* - از آن خون - *phar* - خورشید، پادداشت
بند ۱۶ همان ۴۳.
- ۷ - ستاره - *star* - در پهلوی تیزستار *star* - در اینجا یاد
آوریم که سر نیز در اینجا معنی گسترده است، همچنین *star* در اوستا و فرس
همان معنی گسترده آورده، چنانکه در فرگرد چهارم و تیزداد پاره ۵ و جز
آن، در پهلوی آستاریش *astarish* و آستارشن *astarish* - پادداشت ۱۱
astarish - پاره ۱۱ - *star* - یعنی گسترده، پادداشت ۷ از پاره ۴۴.
- ۸ - راه - *adva* - پادداشت ۲ بند ۲ همان ۳۱.
- ۹ - دادن - *da* - از مصدر *da* - آفریدن.
- ۱۰ - ماه - *man* - در سانسکریت *man* - در فرس
همان معنی و پهلوی و فارسی ماه، چنانکه در اوستا، گزاردن نگارنده، من ۲۰۵ - ۲۰۸ نگاه
کنید.
- ۱۱ - میزاید و می‌کاهد - *uxshyant* - میزاید از مصدر وختن *uxsh*
و از مصدر *uxshyant* - افزودن، اوختن است *uxshyant* - پادداشت ۱۱
پاره ۲ ماه بشت آمده یعنی افزایش (ماه) از واژه اوختن *uxshyant* - پادداشت ۱۱
uxshyant - یعنی افزایش (اسم فاعل مصدر وختن *uxsh*) (نگاه
کنید پادداشت شماره ۵ بند ۶ حالت ۳۱) - *uxsh* - می‌کاهد از مصدر
نرفس *narals* - کاستن (بارتولومه Bartholomae - نری *narap* نوشته)

- در گزاردن پهلوی (زند) نرفسین *nirfisan* - کاستن،
نرفسانست *nirfisan* - پادداشت ۱۱ بند ۲ ماه بشت آمده
یعنی کاهش (ماه) از واژه نرفس *nirfisan* - پادداشت ۱۱ بند ۲ ماه بشت آمده
(اسم فاعل مصدر نرفس *nirfisan*) - در پاره ۲ ماه بشت، که در پاره ۴ ماه تباش
تکرار شده، آمده: چگونگی ماه میزاید ۲ چگونگی ماه می‌کاهد - پادداشت
(روز) ماه میزاید، پادداشت (روز) ماه می‌کاهد مانند هنگام افزایش، همچنین (است)
هنگام کاهش، همچنین (است) هنگام کاهش، مانند هنگام افزایش: از کاست
که ماه میزاید (و) دیگر باره می‌کاهد: پسین جمله از بند ۳ از همان ۴۴ میباشد،
نگاه کنید پادداشت شماره ۶ از بند ۹ حالت ۵۳.
- ۱۲ - دیگر باره - *thwa* - از ظروف زمان، تپو نیز ضمیر مفصل
است یعنی تو، که در آغاز نوزده بند از همین حالت بخار رفته، همچنین *thwa*
از ضمیر ملکیه (وصیه) است در تأیید تپو - *thwa* - یعنی از تو،
از آن تو چنانکه در بند ۱۱ همین حالت و جز آن.
- ۱۳ - دیگر - *anya* - پادداشت ۱۰ بند ۷ حالت ۳۴.
- ۱۴ - دانستن، دریافتن - *viduyē* - پادداشت ۵ بند
حالت ۲۹.
- ۱۵ - خواستار بودن (پادداشت ۵) - *van* - پادداشت ۱۲
بند ۲ حالت ۲۹.
- ۱ - نگه داشتن (پادداشت ۵) - *dar* - نگه داشتن،
چهارمین بند *dar* - داشتن، نگه داشتن، یعنی دریدن هم آمده است. نگاه کنید
پادداشت شماره ۷ بند ۷ حالت ۳۱.
- ۲ - زمین - *zam* - در پهلوی زمین *zam* - در فارسی زمی نیز گوئیم:
اساسی که در آسمان وضعی است - پادداشت قدرت آدمی است (نظامی)
در بند ۱ از حالت ۴۶ نیز آمده و به معنی سرزمین و مرز و بوم گرفته شده در پناه ۹.

که خدایا باز آید. این اشعار یکی است.

۱۰ - یادداشت در حین سفر به یمن. *manasor* از مصدر من

manasor = یمنی. یادداشت از بند ۱۰ هات ۲۹.

متن *manasor* منی گردید که در آن یشت پاره ۹۱۷ و در برگه سیزدهم و شصت و چهارم آمده. اکثر از سید دیگر است. در اینجا یادآور بشود که در کتب دیگر از سید دیگر است. در اینجا جایی که کلمه *manasor* آمده است. در اینجا *manasor* آمده است. که از راه کوه آمد. چنانکه در برگه سوم و شصت و چهارم از کوه آمده است. *manasor* کوهی که بر زیر آن نیوفا جمع کند. بگویند است. نگاه کنید یادداشت پاره ۷ از برگه سیزدهم و شصت و چهارم.

گریوا *griva* در گزارش پهلوی گریوا *griva* شده همین واژه است که در فارسی گریوه شده. باید گردنه کوه باشد در فرهنگها یعنی کوهست. پشته بلند گردنه شده. اوجدی گفته.

بده اند از پس گریوا عجب رب خود را بدیده لا رب

(فرهنگ جهانگیری)

گریویان *griv-pān* در گزارش پهلوی پاره ۹ از برگه چهاردهم و شصت و چهارم و در *griv-pān* (۱۵۰۰۰۰) (Kutris) (بارتولومه Bartholomaeus) *griv-pān* (میشد) و چنین توضیح داده شده که *griv-pān* = آن حج ترک اباج آن زره بست یعنی آن که ترک را (کلاه خود را) به زره بندد. گریبان و گریواره یعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژه اوستایی گریوا *griva* می باشد. در پهلوی گریو *griva*.

۱۱ - برگزیده هوشمند بخرد فرزانه - جز دنگیوت *griv-pān* (۱۵۰۰۰۰) (Kutris) (بارتولومه Bartholomaeus) *griv-pān* (میشد) و چنین توضیح داده شده که *griv-pān* = آن حج ترک اباج آن زره بست یعنی آن که ترک را (کلاه خود را) به زره بندد. گریبان و گریواره یعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژه اوستایی گریوا *griva* می باشد. در پهلوی گریو *griva*.

manasor نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۳ هات ۳۱

۱۳ - یمن، وظیفه، فرضه، تکلیف - اوتیه *aratha* یادداشت

شماره ۱ بند ۸ هات ۳۳

۱۴ - یمنی = هیتیو *hathya* یادداشت

ششمین بند ۹ بند ۵ هات ۳۰

۱۵ - نوید دادن (نوید دادن) *vae* (از واژه *vae* که در

نخستین جمله هر یک از نوزده بند این هات آمده یعنی گفتن است. در اینجا با جزه *vae* (نوید) یعنی فرا گرفتن. نوید دادن.

۱۶ - بوری کردن (بوری کردن) *baa* (از واژه *baa* که در

جاهای دیگر اوستا باز *baa* چنانکه در پاره ۹ فروردین یشت با جزه *baa* یعنی آمده. *baa* یعنی بنام دادن نگاهداری کردن. دینارنگه

baa (بوری کردن) *baa* که در بند ۶ از هات ۱۷ آمده. یعنی باوری بنام.

نگاهداری، پشتیبانی

۱۷ - شاختن (شاختن) *kaish* (= جیش *kaish*) = کشش *kaish*

و شاختن (۱۵۰۰۰۰) نگاه کنید یادداشت شماره ۴ بند ۳ هات ۳۱.

۱۸ - از برای واژه جانور و صفت بارور نگاه کنید یادداشت شماره ۵ بند ۵

هات ۲۹

۱۹ - خرمن بخش: رانیوسکبری *ranyū* (۱۵۰۰۰۰) (Kutris) (بارتولومه Bartholomaeus) *ranyū* (میشد) و چنین توضیح داده شده که *ranyū* = آن حج ترک اباج آن زره بست یعنی آن که ترک را (کلاه خود را) به زره بندد. گریبان و گریواره یعنی گردن بند (چون گوشواره) مانند گریوه از همین واژه اوستایی گریوا *griva* می باشد. در پهلوی گریو *griva*.

۲۰ - از هات ۱۷ و در بند ۱۲ از هات ۵ نیز آمده و مانند همین بند صفت گنو *karati* (گاو یا جانور و چاربا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی

بخشند و خوشگوار گردانند. در گزارش پهلوی به داتیه کرتار *karati* (رادی کردار) گردانیده شده. بارتولومه Bartholomaeus نخستین جزء این صفت را با واژه سانسکریت *karati* پیوسته و جزء دوم را کبری *karati* از مصدر کر *kar* (کردن) دانسته.

۲۱ - آفریدن، ساختن، بدید آوردن *tash* (= تاش *tash*)

۲۲ - آفریدن، ساختن، بدید آوردن *tash* (= تاش *tash*)

در بند آینه، نیر آمده، یادداشت ۳ شد ۹ هات ۳۱

هاتنم بند

۹ - اجسد - زرگور - پخذ ۱۹۵۰

۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۲ - قرانگی - ویا - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۳ - پسر - پسر - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

در سالگرمیت پوتر ۱۹۵۰ در پلوت پوتر ۱۹۵۰ پوتر ۱۹۵۰ پوتر ۱۹۵۰ پوتر ۱۹۵۰ پوتر ۱۹۵۰ پوتر ۱۹۵۰ پوتر ۱۹۵۰ پوتر ۱۹۵۰

پس در پسر پوتر گویم در کجاها این بکار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار

یاد آورده‌اند، لکه کید یادداشت ۲ شد ۱۹ هات ۵۱

پوتر در اوستا برای فرزندان و زادگان بکار و جادوگران سودمند از دی

هاترید در برابر موب ۱۹۵۰ که از برای زادگان امر می‌ناباک بکار رفته

چنانکه در بند ۹ از هات ۵۱ همچنین است در بخشهای دیگر اوستا چنانکه در آبان پشت

یاره ۵۱ و مهر پشت یاره ۱۱۳ و زامیاد پشت یاره ۱۱ و جز آن در یسنا ۹ در یاره های

۱۰ و ۷ و ۱۰ پوتر پسر است در برابر دختر چه در این یاره سخن از پسر

و یونگوت لاه ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (جم) باشد ۵ و از پسر آتونه ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

یاره ۱۱ فروردین پشت تا گزیر یعنی بچه و فرزند است خواه نرو خواه ماده بچه

در اینجا سخن از بچه‌گانی است که هنوز زاییده نشده و در شکم مادر اند. همچنین واژه

پوتر در اوستا از برای بچه جانوران بکار رفته خواه نرینه و خواه مادینه چنانکه در

یاره های ۷ - ۱۰ از آفرینندگان گیلند که از میتش نرنگ و مادبان و شترید شده و از

برای بچه های آنها واژه پوتر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی

بره و گوساله و کره و بچه شتر است

در یاره ۱۶ از فرگرد چهاردهم و ندیداد از برای بچه سگ (نوله) نیز واژه

پوتر آورده شده است، اینگونه مثال در اوستا بسیار است از این چند مثال که بر شمریم

بخوبی دیده میشود که واژه پوتر که در فارسی پس و پسر و پور شده در اوستا بهین

معنی و بمعنی بچه نرینه و مادینه مردمان و جاربایان است همچنین واژه گنو ۱۹ هات

گو در اوستا که هم نام جاربایی است که در فارسی کلو گویم و هم اسم جنس همه

جانوران سودمند

۴ - دوستار - اوزم - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) در آمده که بمعنی گرامی داشتن یا بزرگ و بلند داشتن و حرمت

داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ۱۶ - در گزارش پیلوی بلند او زمین

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) یعنی بلند و بر شدن از همین بنیاد

است اوزیه ۱۹۵۰ که نام یکی از پارسایان است و در یاره ۱۱۹ فروردین

پشت یاد گردیده است و اوسمان ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰ و ۱۹۵۰

و گرامی ران (مردان) یا کسی که مردان وی را بزرگ و برتر دارند و نام دو تن از

پارسایان است که در یاره ۹۷ و یاره ۱۲ فروردین پشت یاد شده اند

۵ - پتر = پتر ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - کر ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - تاپش ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱۹۵۰ (۱۹۵۰) - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۰

۱- یوشیا کا کہنا (۲۸: ۱۷) کہ (۲۸: ۱۷) از مصدر

[illegible]

-۲- جباری = کتبا حسین بن محمد - yarehal با داشت ۲ بند ۳ هات . ۳۰

۴- فریادِ دلانِ یسوعی : کشایش بخنیدن ((درد و غم)) =

۱۱ بند ۲ شماره ۲ بند ۱۱

۴- باغی = آرغی سدا ۳۳۵۰. با داشت به بند ۲۲۵۰.

۵- سکه صفتی که اگر در آن عدد و صفت ۱ = ۱ و ۰ = ۰ باشد، یادداشت

۶- کشتی آلوده آلوده

۲۹

۱- آتش جوعی = آتش دلمه. (از مصدر دلمه و سوزیدن)

۱۲ در بند ۹ از حالت مرئی زن آید و در صورتیکه در آنجا

که در قافسی ناکوس شده. از کزوس، دومین پادشاه کنانی، پس از آنکه

لیقباد چندین بار در اوستا یاد شده، چنانکه در آبان یشت ۴۵ و بهرام یشت

۳: لوی اوسن «د» «و» «د» - kavi Usan (کیکلوس)، این نام بایستی در

مده : آمیزش بافته اما یکبار دیگر هم این عنوان بده بسته که به شرح گفتار

میکائوس در جلد دوم پشپنا، گزارش نگارنده، ص ۲۲۷-۲۳۶، نگاه کنید.

- بخشایش = ایشنی به معنی استیلا؛ یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند - یازدهمین شماره از بنده پیش و نیز میتوان

نمشی قریباً در ۳ فرسوس و از مجموعی شرف در برابر



خبره سری و برتنی و درشتخویی

۲- گراییدن (تایه‌ها) = 6 گام (از مصدر گم gam) (تاییدن، رفتن)، باجزء

۴ - گفتن (یادش در ۱۳۳۵ م) (از مصدر راجع به یاد ۲) . ۷۸۵

۴- برای این یاد از نیرو، آتش سرد و ... یادداشت بندها ۳۱.

۵ - در آغاز نخست = بنو اورویه رع می داند و رع. یادداشت

۶ - برگزیدن (لهامه) (پروین) از مصدر برگزیدن viii جستن

پیدا کردن، بدست آوردن، با جز، (له) fra یعنی فرا گرفتن، برگزیدن، یادداشت

۴ بند ۶ عات ۲۹

دیگران = انیه *anyā*، یادداشت شماره ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

گوئیم این واژه را گاهی بمعنی خرد گرفتیم و گاهی بمعنی روان. یادداشت ۲ بند ۳

۹ - بدخواهی = درآشنگ، «دوستانه» دینا، dōnēshānh، یادداشت

۱۰ - نک است. (دوسه دودیس) = دوامه داد. spas در نیکی از

هات ۵۲ نیز آمده، در گزارش پهلوی پاسپانیتن ر.م.ددر ۱۱۴۳۷۳ پاسیدن، پاسداشتن،

پاسبانی کردن، نگهبانی کردن. واژه سپس spas در اوستا بمعنی پاسبان نیز آمده

چنانکه در مهریشت در پاره های ۴۵ و ۴۶ و جز آن، بهمین معنی است بیشتر

spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرهنگ دین داری: زندیاد بازه ۲۸

آمده. این دوواژه بسین در گزارش پهلوی به پاسپان ۱۳۵۵۵ گردانیده شده

است؛ میثیتی در نه دهم و spashiti که در زامیاد یشت بارها آمده یعنی

آمده یادداشت شماره ۴ از بند ۶ از هات ۳۱ نگاه کنید.

- ۹ - در آمبختن، یگانه شدن، بهم پیوستن و آمیزش کردن در متن سرونی
 بوژدیانی آمده: سرونی bōdī (Inf) bōdī از مصدر bōd (پیوستن
 انجمن کردن) و از همین بنیاد است bōd که در بند ۲ از هات
 ۴۹ آمده (یادداشت بند ۲ هات ۳۱): بوژدیانی bōdī (Inf) bōdī
 از مصدر bōd بودن، نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۸ هات ۴۳.
 ۱۰ - بهره در، برخوردار = bahār (سنگ) bahār در گزارش بلوی
 بهار bahār در بند ۶ از هات ۵ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (همان)
 و بهره است، صفتی است که از مصدر bahār گرفته شده. bahār در آمده یعنی از آن
 کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه در بند ۹ از هات ۵ آمده نگاه کنید یادداشت
 شماره ۳ از آن بند.

هجدهمین بند | ۹ - مزد = میزد mīz در بند ۱۹
 نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ بند ۱۳ هات ۳۴.

۲ - ارزانی شدن، چیزی سزاوار گردیدن (مزد) mīz = han در
 نگاه کنید یادداشت شماره ۶ بند ۶ هات ۳۱.

۴ - مادیان: اسپ aspa ، در پهلوی aspa و در فارسی اسپ،
 مادینه آن اسپا aspā ، اسپ ماده، مادیان.

۴ - بجای «بانر» در متن ارشن ویشی arshnavaiti
 آمده صفت است، در تذکیر ارشن ویشی arshnavānt یعنی
 دارنده (جفت) نریه یا نریه مند و یا (جفت) نر، از این صفت اسپ مراد است، بنابراین
 مادیان با جفتش که اسپ باشد، این صفت از واژه ارشن arshan
 ساخته شده که نخست بمعنی مراد است در برابر زن = هائیشی hāishī
 که در پسا ۶۵ در پاره های ۲ و ۵ و درت بشت پاره ۵۸، در برابر چیکا
 chika (زن بد کردار) آمده است، درم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان بشت پاره ۱۲۰، در پاره ۱۲ بهرام بشت از برای شتر نر
 آمده است. سوم ارشن بمعنی مرد و دلیر و پهل آمده چنانکه در مهر بشت پاره ۸۶ و
 زامیاد بشت پاره ۵۲، ارشن arshan بمعنی نر بسیار نامهای چارپایان آمده،
 از برای باز شناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه در پاره ۳۱ بهرام بشت و پاره ۱۰
 دین بشت با واژه اسپ آمده: در پاره ۷ بهرام بشت و پاره ۵۵ اوت بشت با واژه گاو
 آمده: در پاره ۳۷ از فرگرد نیم و ندیداد و در پاره ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد
 با واژه شتر آمده و جز آن، در پهلوی گوشتن gōshn با وشن و در فارسی گوشتن گویم
 نظامی گوید. وقت و مالکه (۱) در هر قرانی بگشتن آید و نکره مادایان
 (خمس نظامی چاپ بمبئی جلد دوم صفحه ۱۹)

گشتن در فارسی چنانکه در اوستا بمعنی همه چارپایان نر است چون گشتن اشتر
 و میش گشتن و گشتن بز که در مقدمه الادب زمخشری آمده (چاپ ایساک ص ۷۱-۷۳)
 همین واژه است که در نام گشتن (= گشتن اسپ) بهمانند آتشکده آذر گشتن
 (= گشتن) در آذربایجان و جیشسف، شاه قندشوارگر (بشخوارگر) در طبرستان که
 نامه معروف تنسردو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم بشتها ص ۲۳۹. ارشن
 Arshan نام یکی از شاهزادگان کیانی است، نوۀ کیقباد (کی آرش = کیارش) در
 فروردین بشت پاره ۱۳۲ و در زامیاد بشت پاره ۷۱ با پادشاهان کیانی یاد شده، نگاه کنید
 بنام خشایارشن xšayāršan (خشایارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی، پسر داریوش
 بزرگ در یادداشت شماره ۴ از بند ۷ از هات ۲۸، بجلد دوم بشتها ص ۲۲۵-۲۲۶ و
 ص ۲۲۸ نیز نگاه کنید. واژه دینو daēnū بمعنی ماده در برابر ارشن
 arshan (نر) در اوستا بسیار آمده: در پاره ۴۲ از فرگرد هفتم و ندیداد
 با نامهای چارپایانی چون خرو گاو و اسپ و شتر بکار رفته، از برای باز شناختن این
 ستوران از نرهای آنها در: پهلوی dōnōtak و denūtak = ماده آمده است و
 یادداشت شماره ۱ از پاره ۴۲ هفتمین فرگرد و ندیداد نیز نگاه شود.

۵ - شتر = اوشر ustra

= نمان (amān) (خان و مان) بگو است از دانه بنی (amān) ۳۵۰
 می‌باشد که در یادداشت شماره ۱۱۱ (جستارهای ۱۱۱) و گنجینه کادریلوی پت ۳۵۰
 و خوتای ۳۵۰ (خدا) گویند و در فارسی می‌گویند چنانکه در واژه‌نویس
 و هیر بد و سپید و دست (پرت) با لغت و بد و جز آن.
 پتی = پت = آید یا بد معنی بزرگ و سرور و بهتر و خداوندگار است.
 کد خدا درست معنی واژه‌های اوستایی "تم" و "پتی" می‌باشد. چه گنده (در اوستا)
 گشت و گشت (kull) و بد پهلوی گشت (gust) معنی خانه و سرای می‌باشد
 چون آتشکده و شکوه و می‌کند و حر آن، اما کد خدا در بند ۱۱ از حالت ۴۵
 بعضی بزرگ خواه یا بزرگ ده گرفته شده بلکه بعضی سرور و بهتر و فرمانگزار و
 شهریار است.
 کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین بگو مانده درون ساخت جای (افروسی)
 ۷ - دوست = اورو تهیه (اورو تهیه) urvatha یادداشت ۷ بند ۲۹
 حالت ۳۱.

۸ - برادر = برادر (brātar) در فارسی می‌باشد برادر در پهلوی
 هم برادر (brātar) واژه خوشگوار (brātar) یعنی خواهر در گاتها
 نیامده اما در پیشهای دیگر اوستا چندین بار باقی بر می‌خوریم چنانکه در اوستا
 یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و تدبیر پاره ۵ و جز آن - واژه پدر = پدر
 (pitar) در بند ۸ از حالت ۳۱ گشت (pitar) معنی مادر
 یعنی مادر در گاتها نیامده، در جاهای دیگر چندین بار آمده چنانکه در
 یسنا ۳۸ (هفت هات) پاره ۵ و اوستا یشت پاره ۱۶ و فرگرد دوازدهم و تدبیر پاره
 ۴۱ از واژه پوتیر (pūthra) یعنی پسر و از واژه دو گنده (dugodhar) می‌باشد.
 dugodhar یعنی دختر که هر دو در گاتها آمده، در یادداشت شماره ۳ از بند ۷ هات
 ۴۴ و در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات سخن داشتیم. همه این واژه‌ها در پاره
 ۱ و پاره ۵ از دوازدهمین فرگرد و تدبیر بر می‌خوریم و در همان فرگرد و تدبیر

خوشان دیگر چنین نامیده شده اند: نیاک (nyāka) - نیا، پدر
 بزرگ، پدر کلان (nyāka) - نیاکا (nyāka) - مادر بزرگ، مادر کلان (پاره ۹
 و ۱۱) - نیت (nāpa) - نپه، نواده؛ اگر دختر باشد نیتی
 (nāpi) (پاره ۱۰ و ۱۱) - نپه (nāpi) - نپه (nāpi) - نپه (nāpi) - نپه (nāpi)
 ۴۶ خواهم بر خورد و تو تیرید (tūrya) برادر پدر (عم) در فرهنگهای
 فارسی آورد (یا مادر) برادر پدر (عم) یاد شده است - تو تیریا (tūrya) -
 tūrya خواهر پدر (عمه) (پاره ۱۵) - برادرویه (brātruya) -
 برادر زاده اگر دختر باشد برادرویه (brātruyā) - دختر برادر
 (پاره ۱۴) - تو تیریه پوتیر (tūryā-pūthra) - پسر
 برادر پدر (پسر عم) - تو تیریه دودار (tūryā-dugodhar) -
 = دختر خواهر پدر (دختر عمه) (پاره ۱۷) - از برای خوشان واژه شوخمن
 (taoxman) آمده (پاره ۲۱) همین واژه است که در فارسی تخم
 شده و به همین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد دوم و تدبیر پاره
 ۲۵ و جز آن.

اشتود گات: یسنا، هات ۶:

۱ - زمین - زام کرهه. *zam* بر اوستا چنانکه در فارسی، یعنی خاک و برادر و هم است (یخخش ۱ از بند ۱ هات ۱۴). در هادخت ننگ فر کرد سوم پاره ۲۰ آمده: زوان گشتم در جیل دیگر سرگشته و پریشان چنین بر زبان واند: کام یسومی زام *kam* - *ysu-mi-zam* (کدام یعنی روی آورم. نگاه کنید چلد درم یسنا، گر/تر نگارنده ص ۱۷۲).

۲ - روی آوردن - سولی *sa-mi* در دومین جمله همین بند نیز آمده از مصدر *am* - *nam* در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته: در پاره ۳۵ امید یشت با جزه آب *am* - *am* (بدرختن، برگشتن، گریختن) در پاره ۹۶ از همان یشت با جزه فرا *am* - *am* (گریختن) همچنین است در پاره ۱۸ اوستا ۵۲ و در پاره ۴ درواسپ (گوشی) یشت و در پاره ۵۶ از بهرام یشت معنی خدماتیدن است: در پاره ۳۹ فردودین یشت و پاره ۱۰ از دومین فرگرده وندیداد با جزه دی *am* - *am* (گشودن) از هم جدا کردن، تمایل دادن (واژه *nam* در فرهنگهای فارسی جا مانده و آن واژه نمیدن است که معنی میل کردن و توجه کردن یاد کرده است و در فرهنگ جهانگیری باین شعر هواوی گواه آورده شده:

وقت مرگ و نود آسوتی نمی چونکه دولت رقت خوابی اعجمی
این شعر را در مثنوی جلال الدین نیافتم.

- ۳ - کجا - کوتهرا *ku-tha* یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴
- ۴ - رفتن (*ku-tha*) از مصدر ای یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۹
- ۵ - آزاده، دمی، سیاهی، لشکری - خویش *ku-tha* یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۹

پیشوا - آیریمن *airyaman* برزیکر، کشاورز - ورونا *varozōna* (در اینجا بیشت تأیید آمده) بگفتار پیشه و روان نگاه کنید در پیش نخست.

- ۶ - دور داشتن (*paith-dā*) از مصدر دا یا جزه پشیری *paith-dā* دور داشتن، جدا کردن
- ۷ - خوشنود کننده - خشو *xshnu* صفت است، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۸
- ۸ - نظریوزن شعر باید يك واژه افتاده باشد آمازیایی یعنی ترسیده
- ۹ - فرمانروا - ساتر *satar* سردار، سر کرده (امیر)
- نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۷ هات ۳۴
- ۱۰ - کشور - دخیو *dahiya* یادداشت ۶ شماره ۱۶ هات ۳۱
- ۱ - ناتوان = آن آتش *na-āsha* دومین بند یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹

۳ - کم خواسته و کم کس یا کم کارگر این دو واژه هر دو در متن صفت آمده: همچنان واژه ای که به «بخشای» گردانیدیم نیز صفت است یعنی بخشنده، بخشاینده. بنا صفتی که در اوستا بکار رفته، نه در فارسی و نه در هیچیک از زبانهای دیگر، ترجمه صفت صفت درست دو نمی آید. ناگزیر باید بیشت دیگر در آورد تا همان مفهوم را برساند. کم خواسته - کم قشو *kamna-fshva* از دو جزه، آمیزش یافته نخست کم *kamna* در فارس هخامنشی نیز کم *kamna* در پهلوی و در فارسی کم گویم. دوم از واژه قشو *fshu* (= پشو *pasu*) که در یادداشت شماره ۹ از بند ۵ هات ۲۹ گفتیم معنی چارهای خانگی است، کم قشو یعنی کم رعه و اندک گله یا کسی که اندک گله و رعه دارد و چار یا کم دارد بصارت دیگر کم خواسته (اندک مال) در گزارش پهلوی (= زید) نیز کم رعه *kamna* (کم رعه) شده و در توضیح آمده خواستک کم *kamna* و *kamna*.

۷ - رهاخته - شوشیت *shushit* در *shushit* یادداشت‌دهند
۱۳ هات ۳۴

۸ - باری - ایتالی *itali* در *itali* یادداشت‌دهند باری کردن
یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹

۹ - آگاه ساختن - آموختن - سانشترالی *sashtrali* در *sashtrali* یادداشت‌دهند
مصدر تنگه *shobh* در *shobh* یادداشت‌دهند *shobh* در *shobh* یادداشت‌دهند
ساختن (ایجاد دادن) گرفته است نگاه کنید یادداشت‌های شماره ۱۵ از بند ۱
و شماره ۱ از بند ۱ هات ۲۹

۱۰ - برگزیدن (یا انتخاب) - *shobh* در *shobh* یادداشت‌دهند ۷ بند ۵
هات ۲۸

چهارمین بند | ۱ - بازداشتن (بازداشتن) - *shobh* در *shobh* یادداشت‌دهند
در بند ۸ هات ۲۸

۴ - بجای زایل و زرد و *shobh* در *shobh* یادداشت‌دهند
بازداشتن (بازداشتن) گرفته است از مصدر *shobh*

در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در آوستا یعنی رفتن و شدن و
گراییدن و در آمدن و تاختن و دریدن و شتافتن و راندن و کشیدن و بریدن و روان شدن
و وزیدن (باد) آمده است یعنی از برای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردن از آن
بر آید در پاره ۳۳ تیریش و در پاره ۲ بهرام یشت فعل واژه باد بکار رفته یعنی
وزیدن در پاره های ۷ و ۱۱ و ۱۵ فعل واژه های کار (وزداد) و اسب و شتر و گراز
آمده یعنی تاختن در پاره ۶۷ همان یشت ، فعل مرد جوان است یعنی در آمدن ،
در پاره ۱۹ از همان یشت ، فعل مرغ شاهین است یعنی پریدن ، باز در پاره ۸ از
همان یشت ، فعل واژه سیاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ، در پاره ۶۹ زامیاد
یشت ، فعل واژه های گرسنگی و تشنگی بکار رفته یعنی روی نمودن ، در پاره ۶
مهریشت بکار فعل اسب و بکار فعل واژه نیز آمده یعنی تاختن و بر تلب شدن ، در

کاتها نیز باین فعل بر میخوریم و آن در بند ۵ از هات ۵۳ میباشد که فعل دختران آمده
یعنی بشوهر رفتن ، وزیدنیایی *vazaidhyai* (Inf.) در پاره ۲۴
از دو معنی فرگردد و ندیداد از مصدر *vaz* میباشد یعنی روان شدن (آب) ، واژه پرواز
در فارسی از شیر *vaz* در *vaz* یادداشت‌دهند *vaz* در *vaz* یادداشت‌دهند
واژه *vaz* یادداشت‌دهند *vaz* در *vaz* یادداشت‌دهند *vaz* در *vaz* یادداشت‌دهند
یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ از هات ۵۱

۴ - بجای *vaz* در *vaz* یادداشت‌دهند *vaz* در *vaz* یادداشت‌دهند
واژه آمده و از آن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است

۴ - از برای روستا - شویته *shoithra* در *shoithra* یادداشت‌دهند
یادداشت شماره ۵ - ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱ نگاه کنید

۵ - بروراندن ، پیش بردن (ترقی دادن) - *shoithra* در *shoithra* یادداشت‌دهند
از بند ۱۲ از هات ۲۸ *shoithra* در *shoithra* یادداشت‌دهند *shoithra* در *shoithra* یادداشت‌دهند
۱۲ از بند ۱۲ از هات ۲۸ *shoithra* در *shoithra* یادداشت‌دهند *shoithra* در *shoithra* یادداشت‌دهند
نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ از بند ۱۲ از هات ۲۸

۶ - بدنام یا بدخواندم و زشت شناخته گردیده = دوش از دوش *shoithra* در *shoithra* یادداشت‌دهند
یادداشت ۱ بند ۴ هات ۳۱

۷ - رفتار - شیشوتن *shishota* در *shishota* یادداشت‌دهند *shishota* در *shishota* یادداشت‌دهند
مرخوردیم یا آرا به کردار برگردانیدیم

۸ - تباهاکار - آهوست *ahavasta* در *ahavasta* یادداشت‌دهند *ahavasta* در *ahavasta* یادداشت‌دهند
پهلوی فروت مورت بهوت *ahavasta* در *ahavasta* یادداشت‌دهند *ahavasta* در *ahavasta* یادداشت‌دهند

از همین بنیاد است *ahavasta* در *ahavasta* یادداشت‌دهند *ahavasta* در *ahavasta* یادداشت‌دهند
maodhanô-kara که در پاره ۳۲ از بنیاد ۹ آمده و در گزارش پهلوی موناک کرتار

و *maodhanô-kara* شده یعنی تباهاکار این واژه در اینجا بمعنی

گزاشتی بهلوی و یخرویه vixrūnīla در توضیح افزوده شده
 دروندیه divandila (نایکی) در بند ۸ از هات ۲ خرو xru و xru
 آمده در گزاشتی بهلوی و یخرویه vixrūnīla شده و در توضیح افزوده شده
 ریش rē (زخم) در بند ۱۱ از هات ۸ خرو xru و xru
 صفت است یعنی خونخوار، سنگدل، بیادگر، ستمه، سپکین. در گزاشتی بهلوی
 دروندان خروکیه vixrūnīla در توضیح افزوده شده ریش rē
 بهمین معنی است خرو xru در xru در xru و xru و xru و xru
 فروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خرو xru در xru
 فرگرد هفتم و نندیداد vixrūnīla خرو xru در xru و xru و xru
 ۳۸ از قیود است یعنی ستمگرانه؛ خرو xru در xru و xru و xru
 گوشت خونین، پاره گوشت خام. خرو xru نیز نام دیوی است؛ در پاره‌های ۹ و ۱۲
 از یازدهمین فرگرد و نندیداد با گروهی از دیوهای دیگر بسا شده است. نگاه
 کنید یادداشت شماره ۱ از پاره ۳۰ از چهارمین فرگرد و نندیداد.

۱۴ - بنام دادن، یاری کردن، کمک‌داری کردن، رعایت کردن - uz-āithyōi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) Bartholo
 آن را از مصدر av یاری کردن با جز، اوز uz دانسته.

ششمین بند ۱ - درخواستن (دهد dē) = ایش ish
 در بند ۹ همین هات نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۱۲

هات ۲۸.

۲ - آمدن (سده sdē) = ای د. با جز، آ. سده. در یادداشت
 شماره ۷ از بند پیش گذشت.

۳ - بدرستی = هیتیه haithya در بند ۱۹ همین هات
 نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۳. Bartholo آن
 را در این بند haithahaya نوشته و به معنی $\text{Genossenschaft gehörig}$ گرفته:

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هیتیه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار، راست، درست، هویدا.

۴ - آفریده = دامن dāman یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱.

۵ - بجای پیوستن در متن gā از مصدر gā میباشد

یعنی رفتن، گام فراراندن. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ همین هات.

۶ - واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن رهشت vā و vā

vā آمده. در یادداشت شماره ۱ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است

به معنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است. در اینجا به معنی بهتری

خواستار یا نیکخواه بکار رفته؛ چنانکه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی

آمده است.

۷ - دوست = فریه frya نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از

بند ۲ همین هات.

۸ - نخستین = پتوادرویه paouru در بند های ۱۵ و ۹

از همین هات نیز آمده. نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۹ - پنتیبیان، پناه دهنده = پایو pāyu

از مصدر pā یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸.

۴ - مانند من، چون من = مونت mavant یادداشت

۳ بند ۱ هات ۴۴.

۴ - دروغپرست = درکونت dragvant کسی از سران

و فرمانگزاران و شهرباران دیویسنا مراد است. نگاه کنید به بند ۴ همین هات.

۴ - آزردن، آسیب زدن = آیشنگه āishnā در بند

۸ نیز آمده، نگاه کنید یادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰.

۵ - آماده شدن (وید vid) vā یادداشت ۳ بند ۳۰

وید dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) به معنی خود آماده کردن. از برای مصدر

دستور (dātōbar)؛ رهبر؛ وزیر (= خزین)؛ دارد، در پهلوی داتو بر
 دستور (dātōbar)؛ کینور، در پهلوی 𐭥𐭭𐭮𐭥 کینور؛ کندیور
 (کندخدا) چنانکه میدانیم در این واژهها واو مقحوق و را ساکن است، با هم دار
 و راه زده و حرف پیش از واو مضمو است. چون دستور در پهلوی دستور 𐭥𐭭𐭮𐭥
 یعنی پیغمبر (نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۵ هات ۲۸)؛ زنجور؛ آژور
 یعنی آزمند و خود واژه دستور. دستور در نوشتههای پهلوی از برای وزیر بزرگ
 یا بزرگ فرمدا را (نخست وزیر) و با از برای بزرگ پیشوایان دینی یا موبد بزرگ
 آمده چنانکه در کارنامه ارتخیر یا بکان در فصل سوم در قتره های ۱۹ و ۲۰،
 امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند.

همچنین دستور در پهلوی لفظ مرادف داتو بر یعنی داور است و بمعنی داور
 هم آمده است چنانکه در مایکان هزار دستان. نگاه کنید به:

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae
 Heidelberg 1922, S. 52-53.

دستور نیز در فارسی بمعنی اندر دهنده و وزیر است:

سیامک خجسته یکی بود داشت که نزد تاجای دستور داشت
 دستوری کاری است که از یک دستور بر آید:
 نه موبد مر او را نه فرمانروای جهان پرت دستوری سو فرای
 همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است.

کنون من بدستوری شهر بار به پیچم بدین کینه و کارزار (فردوسی)
 دستور و ربه دستور (dastavarīh) (= دستوری) در پهلوی بمعنی
 فتوی و اجازه است چنانکه در بابست نه شایست فصل ۸ قتره های ۵ و ۱۰ و ۱۱ دستور
 مانند واژه وزیر که گفتیم در اوستا و پیر 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 آمده بمعنی صاحب
 رأی و فتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم گزار است (نگاه کنید یادداشت
 شماره ۷ از بند ۴ هات ۲۹). دستور کسی است آزموده و از آیین برخوردار و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور، امروزه در فارسی واژه دستور بمعنی
 دوش و آیین و قاعده هم بکار میرود، نگارنده واژه دستور را در بند ۷ از هات ۴۶
 بجای دانستوا desiva که ریشه واژه فارسی است، بمعنی اصلی خود گرفته است.
 ۱۱ - نهاد بجای دینا 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥، یادداشت ۲ بند ۱۱ هات ۳۱.

۱ - در سرداشتن، در دل داشتن (𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥) از
 هشتمین بند | مصدر دا 𐭥𐭭𐭮𐭥 (دادن)، بهمین معنی است در بند

۱۸ همین هات.
 ۲ - هستی = گیتها 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥، یادداشت ۱۲-۱۳ همین
 هات نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۴ هات ۳۰.

۳ - آسیب آوردن، آژردن مانند شماره ۴ بند پیش.
 ۴ - رنج، درد، گزند = آتیری 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥، یادداشت ۱۶ هات ۳۲.
 ۵ - رسیدن (𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥) از مصدر آتس 𐭥𐭭𐭮𐭥 با جزء
 𐭥𐭭𐭮𐭥 (𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥)، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.

۶ - واژه ای که به برگشته گردانیدیم از برای رساندن معنی است چه پیتوگت
 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.
 (در فرس هخامنشی پتی patiy) یعنی پذیره در فارسی باد و باد شده، در سر یکدسته
 از واژه ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دهن 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥
 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥؛ پانهر یا پادهر و جز آن. خود واژه پذیره: پیتی + آژ
 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳.
 شماره ۵ از بند ۳ هات ۳۱، جزء دوم از آتو جوئی 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 در آمده
 که در یادداشت شماره ۲ از بند ۷ از هات ۳۲ گذشت و بمعنی شدن و رفتن و جنبیدن
 و برگردش در آمدن است. واژه پیتوگت 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 در گزارش پهلوی به
 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥 (= 𐭥𐭭𐭮𐭥 𐭥𐭭𐭮𐭥) به پیر لاروشنه pa patrak-ravasni

- دارمستتر Darmesteter : stan qui ne suit conforme à vos lois, vos lois
 کارگا Kango : unmeasured Verse unmeasured verse
 یونگر Panzer : unmetrically 'In metrie
 چارچی Chatoyi : immobile, noble
 ۴ - سخن داشتن (فدا) (فدا) (فدا) = سکه نو سون sañh
 یادداشت ۸ بند ۴ هات ۶۹
 ۴ - همچنین هدا (فدا) (فدا) (فدا) یادداشت ۷ بند ۲ هات ۹۹
 ۴ - فرما بری، شتوانی - سرونش (فدا) (فدا) (فدا) vamousha یادداشت
 ۴ بند ۲ هات ۶۸
 ۵ - شما درمن و شما (فدا) (فدا) (فدا) vasta (درسخه بدل و پستا) vāla
 وای دوم سدا از ضمیر و وای (شما) vā (شما) یارتو لومه
 Bartholo. Allira. Wörterb. Sp. 1411
 ۶ - تایشی - و هم فاسد سدا vālmā در یادداشت شماره ۸ از بند ۱ همین
 هات گذشت
 ۷ - آمادگی - رادنگه (سود سون) rādanh در یادداشت شماره ۱ از بند
 ۱۳ همین هات گذشت
 ۸ - اندر زکر (متاور) - متو (فدا) (فدا) (فدا) manān یادداشت ۶ بند ۴
 هات ۳۳
 ۹ - کار آگاه - دنکر (فدا) (فدا) (فدا) dānā در یادداشت ۱۰ بند ۷ همین
 هات گذشت
 ۱۰ - بوازه های دانا و نادان یا هوشیار و بیوش و دانشناختن در بنده ۱ همین
 هات نیز بر خورده ام
 هجدهمین بند
 ۱ - پایدار (فدا) (فدا) (فدا) از صفت یو vāda -
 yā که بعضی پایدار و استوار است

- ۴ - بجای من خود اس جیت (فدا) (فدا) (فدا) as-ell یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۹
 ۴ - دارایی - ایشی (فدا) (فدا) (فدا) talil در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۶
 همین هات گذشت
 ۴ - نوید دادن (فدا) (فدا) (فدا) = جیش ۳ (فدا) (فدا) (فدا) talil
 یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱
 ۵ - سبزه = آست (فدا) (فدا) (فدا) vāla سبزه کردن = آستالی astāl
 (فدا) (فدا) (فدا) Inf. یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳۴
 ۶ - درس دادن، در یادداشت (فدا) (فدا) (فدا) از مصدر دای (فدا)
 در یادداشت شماره ۱ بند ۸ گذشت
 ۷ - خواست، کام (اراده) - وار (فدا) (فدا) (فدا) vāra یادداشت ۳ بند ۲ هات ۲۲
 ۸ - خوشنود ساختن (فدا) (فda) (فدا) (فدا) - خشو (فدا) (فدا) (فدا)
 vānu یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸
 ۹ - دستور یا حکم رفتی = وی جینه (فدا) (فda) (فda) Vicitā یادداشت ۶
 بند ۳ هات ۳۰
 ۱۰ - از برای وازه های خرد - خرتو (فدا) (فda) (فda) xratu و منش = متنگه
 (فدا) (فda) (فda) monānā نگاه کنید یادداشت های ۸-۹ از بند ۱ هات ۲۸
 نوزدهمین بند
 ۱ - بجای دین، آشی (فda) (فda) (فda) āsha آمده از آن
 دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات ۴۷
 ۴ - درست - هیتیه (فda) (فda) (فda) haitiya یادداشت ۳ از بند ۶
 همین هات نگاه کنید
 ۴ - بجای آوردن یا ورزیدن (فda) (فda) (فda) = ورز (فda) (فda) (fda)
 vāraz یادداشت ۴ بند ۴ هات ۲۹
 ۴ - کام، آرزو، خواهش، خواست (اراده میل) - وسن (فda) (فda) (fda)
 vānu یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱

سیفتهد گات: یسنا، هات ۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد.

دومین بند | باکتر روان با سینه تر جینو = سینیت مشینو

دوره از ویروس = spānāla-maloyu = سینیت

صفت تضییعی است از سینت = spanta (سیند) که در بند پیش گفتند نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۶ هات ۳۳.

۳ - بجای * از وی * در متن | آنو = ānu آمده از حروف اضافه است در بند ۱۶ از هات ۳۲ نیز بهین واژه برخوردیم و بجای آن * به * آوردیم. همین واژه است که در بخشهای دیگر استا آنو = ānu آمده چنانکه در آبان پشت پاره ۹۳ و در فرکرد دوم و نندیداد پاره ۱۱۶ در فرس هخامنشی نیز آنو = anuv بمعنی وی و سوی میباشد. چنانکه در سنگنبشته بیستان (کتیبه یستون)،

با هم | آنو ānu یا آنو = nu جزئی (prefix) است که در سر برخی از قملها در آمده از برای برگرداندن معنی اصلی مصدر ها، چنانکه در همین بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آن را بفعل ویرزیات یا ānu = (بجای آوردند، ورزند) پیوسته است. نگارنده آن را مانند لومل Lommel

به منش نیک (و هومتکه) پیوسته است در گزارش پهلوی (زند) بند ۱۶ از هات ۳۲ و بند ۲ از هات ۴۷ کلمه | آنو ānu به ānu = (دهان گردانیده شده، یعنی که در گزارش پهلوی | آنو ānu که حرف اضافه است با اسم | آنو ānu که ānu = (دهان که در استا بمعنی دهان است، مشتبه شده و مایه اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده و | آنو ānu را در بند ۲ از هات ۴۷ بمعنی دهان گرفته اند. از برای ānu دهان یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ - پارسیای مابند بندیش یوی آرمیشی = ārmaiti آورده شده

۴ - شناسایی = جیستی = āstā یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱

۵ - در بند ۳ از هات ۴۴ نیز مزدا پندراستی خوانده شده نگاه کنید بان بند.

۱ - پدر بنا = ān بجای تر = ān = tar

سومین بند

پتر = ān یادداشت شماره ۲ از بند ۸ هات ۳۱

نگاه کنید.

۳ - خرمی بختی = رانیو سکرئی = rānyo-skereti

در بند ۶ از هات ۴۴ نیز این صفت از برای گو = ān (جاندار، چاربا) آورده شده. نگاه کنید یادداشت شماره ۶ آن بند.

۴ - آفریدن = هم نش = ān = ān یادداشت

۲ بند ۹ هات ۳۱

۴ - کشتزار = وستر = vāstra، نگاه کنید یادداشت

شماره ۶ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۱

۵ - رامش دهنده = رامادانکه = rāmā-dānāh

منفاتات از رامن = rāman (رامش) از مصدر دا = dā (دادن) مانند صفت رامو دانی = rāmō-dānāh (دهنده) که در

نخستین فرکرد و نندیداد پاره ۱ آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱ هات ۲۹.

۶ - پرش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = ham fras

۶ بند ۶ از هات ۳۳ (نگاه کنید یادداشت شماره ۱۲ از بند ۶ هات ۳۳)

در متن آمده = ān = ān = ān

دومین = ān افزوده شده، در وزن شعر زیادی است باید پیرداشته شود.

چهارمین بند

۱ - سربچیدن، نافرمانی کردن = ān

۱ - زنگه = ān یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲.

۴ - توانا = ān یادداشت ۴ بند ۱۴ هات ۴۳.

- ۴ - کم = کسو و سمد = کسو = ییش = پرو و سمد = paru
نگاه کنید یادداشت‌های شماره ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ و شماره ۱ از بند ۶ هات ۳۲.
۴ - مهربان = کت و سمد = kaihō. در نسخه بدل (سند).
kaihō یاد تو لومه Barholomae آن را (in) دانست از مصدر کن و سمد = kan که در
یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ۴۴ یعنی آرزو کردن و دوست داشتن یاد کردیم
اما نظریه آک = سمد = aka که پس از آن آمده باید اسم باشد. نگاه کنید به
Gāthā's des Zarathustra Yasna 47-51 Von Lommel p. 122
Les Initiates Avestiques par E. Benveniste p. 34.
۵ - بدخواه = آک = سمد = aka. یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات
۳۰ نگاه کنید.

پنجمین بند

- ۱ - ییمان دادن، بوی دادن = چیش ۱۲ = aish.
یادداشت شماره ۴ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.
۲ - بی = خیر و سمد = hanro. یادداشت شماره ۸ از بند ۱۵ از
هات ۳۱ نگاه کنید.
۳ - خواست (اراده) = زووش = سمد = zaosha. یادداشت شماره ۲ از
بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید.
۴ - بهره در شدن یا بخش یافتن = بخش (سند) = bashk. یادداشت
شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید.
۵ - منشی زشت = آک = مننگه = سمد = aka.mannuh. در
پهلوی آکو من = akōman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکو من
دیوی است همستار (ضد) و هومند (بهمن) در جاهای دیگر استا و در نوشته‌های پهلوی
بسیار یاد گردیده، از او در گفتار «امشاسندان» سخن داشتیم.
۶ - بسریدن، جای گزیدن، نشیم کردن، منزلساختن = آشی = سمد = a-shi.
یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

- ششمین بند
۱ - ییش = وی دانی = ویدای = vidāi. یادداشت
شماره ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید.
۲ - مزد = ونگو و سمد = vanuh. یادداشت شماره ۹ از بند ۱۹
از هات ۳۱ نگاه کنید.
۳ - گروه = ران = سمد = ran. از این واژه دو گروه دینی مزدستان و
دیویستان اراده شده یا همان‌دوران، یادداشت شماره ۵ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید.
۴ - بجای آوردن (و سمد =) دا و سمد = dā دادن، بخشیدن.
۵ - باوری = دیانزنگه و سمد = dāhazanh. یادداشت شماره ۳
از بند ۶ از هات ۴۴ نگاه کنید.
۶ - چه = زی = سمد = zī. این واژه در اوستا بسیار می‌خوریم و گاهی آن
را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانکه در بند ۱۴ از هات ۳۴ و در بند ۲ از
هات ۴۸.
۷ - بساکسن = پشورو و سمد = pouru = پرو و سمد = paru. ییش =
پرو بسیار. در یادداشت شماره ۳ از بند ۴ از همین هات نیز به آن برخوردیم.
۸ - خواستار شنیدن (و سمد =) = ایش = سمد = aish.
(ایش = ish). یادداشت شماره ۱۲ از بند ۴ از هات ۲۸ نگاه کنید.
۹ - گرویدن (و سمد =) = و سمد = و سمد = در نسخه بدل
و سمد = و سمد = (Die Gāthā's Von Bartholomae) = و سمد =
var. یادداشت شماره ۷ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید.

در گزارش پهلوی شا: nana با نرم نرم (sānā) که در بند ۲ از هات ۳۰ آمده از يك نشان پنداشته شده باشد، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ آن بند.

پنجمین بند

۱ - شهر یار خوب یا خوب شاه = هوخشتهر hu-xshathra
 در دین ۳۰۱ - شهر یار بد یا بد شاه = دوشتهر dushathra
 در دین ۳۰۲ - نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۲۸ یادداشت شماره ۹ از بند ۳ هات ۳۰.

۲ - آیین دستور - چینی ۳۰۳ - یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱
 ۳ - زندگی - زاتیه ۳۰۴ - از عدد وزن zan (زادن) در آمده
 به معنی زایش است چنانکه در یادداشت شماره ۲ از بند ۵ هات ۴۳ گفتیم در گزارش پهلوی دهش (آفریش) شده است، در اینجا باست آمده (چنان آمده) چنان دیگر وزندگی جاودانی آمده مراد است، در بند آورده نیز آمده و به معنی آفریش گرفتیم.
 ۴ - آورده - آینی ۳۰۵ - یادداشت ۷ بند ۳ هات ۳۲
 ۵ - باکی، پارسایی - یثوژدانکه ۳۰۶ - یادداشت ۱۱ بند ۹ هات ۴۴ نگاه کنید.

۶ - کشت و ورز - ورزبات ۳۰۷ - یادداشت ۱۱ بند ۹ هات ۴۴
 مصدر ورز ۳۰۸ - ورزیدن، یادداشت ۴ بند ۹ هات ۲۹، در گزارش پهلوی ورزیتار، و استریوش آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۶
 ۷ - خوردن - خوارته ۳۰۹ - یادداشت ۷ بند ۸ هات ۳۲.

۸ - پروراندن - فشیو ۳۱۰ - سیغه (مراد است از مصدر فشو ۳۱۱ - پروراندن، پرورش دادن چارباان، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹).

ششمین بند

۱ - او ضمیر ها ۳۱۲ - ha (در تذکیر ۳۱۳) (در تذکیر ۳۱۴)
 بر میگردد به آرمیشی (سپندارمذ) که در بند پیش گذشت.

۲ - ما - ضمیر ۳۱۵ - na (معد ۳۱۶) در بار آمده نخستین افزوده شده در وزن شعر زیادت می است باید برداشته شود.

۳ - خان، مان خوب یا خوب نشینگاه = هوشتیهن ۳۱۷ - hu-shōthoman در بند ۱۱ از همین هات هوشتی ۳۱۸ - hu-shūthoman آمده نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۴ - پایداری - اوت یوتی ۳۱۹ - uta-yūti، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵ - نیرو - یوشی ۳۲۰ - yōshi، تاب، زور، یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۹.

۶ - ارچند - برخد ۳۲۱ - baraxdha (در تأیید برخدا ۳۲۲) بلند داشته شده، بزرگ گرامی، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۲.

۷ - ضمیر او - بر میگردد به ۳۲۳ - بر میگردد به ۳۲۴ (چاربا) که در بند پیش گذشت.

۸ - گیاه - اورورا ۳۲۵ - urura، یادداشت ۷ بند ۴ هات ۴۴.

۹ - رویانیدن، رستن (یاسن ۳۲۶) = وخت ۳۲۷ - vaxsh یادداشت ۵ از بند ۶ هات ۳۱.

۱۰ - آفریش - زاتیه ۳۲۸ - aritha، در یادداشت ۳ از بند پیش گذشت

۱۱ - جهان، هستی - انگو ۳۲۹ - anhu، در یادداشت ۸ بند ۲ همین هات گذشت.

هفتمین بند

۱ - خشم - انشم ۳۳۰ - anshma، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۹ هات ۲۹.

هات ۲۹.

- ۲ - برانداختن یا برفراگیدن و دچار کردن = دیا وندسه، dya، فقط
با جزئی بی (بی) آمدن در متن چنین است (بی) . سیدیه یی، بی.
{دودیه یی، دودیه یی، دودیه یی، دودیه یی، دودیه یی، دودیه یی،
دومین بی (بی) . او چنانکه دومین پیشی (سیدیه یی) . patil افزوده شده، هر دو
در وزن شعر ریاضتی هستند بسیار حلقه شوند
- ۳ - ستیم، سنگلی = تم (لایله)، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۶۹.
- ۴ - دور کردن، براندن، بشیر شدن، (سیدیه یی، ۰۰۰، دودیه یی، ۰۰۰).
- حا (سیدیه یی) باجز پیشی . نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۸ هات ۳۱
و یادداشت شماره ۶ همین بند نیز نگاه کنید.
- ۵ - بجای پاداشی در متن ویام (پادیه یی)، vyem آمده، درباره های ۱۱ و
۲۲ و ۲۸ فروردین پشت و باره ۹ میرشت نیز آمده
- ۶ - جای راست آمدن (وی و لایله یی و دودیه یی) = درنج
(دودیه یی، dranj) آمده، در باره ۵۹ از هفتمین فرگرد و ندیده نیز آمده،
در باره ۱۴ از همین فرگرد و ندیده و درباره ۱۳ از پیشا ۱۹ باجز آ (سیدیه یی)
بر میخورم یعنی استوار کردن و پایدار کردن است. درنج dranj نیز بمعنی از
برخواندن و آهسته بر زبان راندن و زمزمه کردن است. در اوستا پس از آمده چنانکه
در هر مزد پشت باره ۱۱ و فروردین پشت باره ۶۰ و فرگرد چهارم و ندیده باره ۵۴
و جز آن در پهلوی درنجنتان dranjentan نگاه کنید به:
- Avestasprache und Altpersisch Von Bartholomae, in geandries der
Iranl. Philol. I Band I Abt. S. 750
- ۷ - یار، ایاز، پیوند = هیتو (هیتو)، hithu یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۱
- ۸ - مرد = اسد = نا = نر (اسد)، nar، پاک = سینت spanta
دودیه یی، پاکان و مزدستان مراد اند.
- ۹ - آفریدگان = دامن (سیدیه یی)، daman یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱

- ۱۰ - سرای پاخان ومان - دأتم ۶۵۳ ، یادداشت ۸ بند ۶۰ هات ۵۵
- هشتمین بند
- ۱ - کدام = کا ۵۵۵ ، در بند ۸ از هات ۵۵
- پیر بآن بر خوروم و بجای آن «چگونه» آوردیم ، در گزارش بهلوی نیز در آنجا «چگونه» و در اینجا «کدام» آمده است .
- ۲ - بخشایش = اینشی ۵۵۵ ، دارای ، خواسته ، از آن بخشایش ایزدی اراده میشود . یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲
- ۳ - کشور = خشتر ۵۵۵ ، با صفت نیک = دُهو ۵۵۵ ، (به) بهشت مراد است .
- ۴ - بادلی = اشی بدلیجه ، در بند آینده نیز آمده یعنی «پرو» و بخشی ، یادداشت ۵ بند ۴ هات ۶۸
- ۵ - دو بار واژه نو آمده : نخست توکی ۵۵۵ ، دوم تپو ۵۵۵ ، (توکیله بدلیجه) (توکیله بدلیجه) در فایله تپو ۵۵۵ ، (توکیله بدلیجه) از سایر اضافه است یعنی از تو - از آن تو . در گاهنیا سار بآن بر میخوریم چنانکه در بند ۵ و در بند ۱۲ همین هات .
- ۶ - بجای آشکارا آکا بدو ۵۵۵ ، آکا آمده ، در گزارش بهلوی نیز آشکارا بموموملو ۵۵۵ ، هر چند که بنیاد این واژه روشن نیست اما چون در بند ۴ از هات ۵۰ و در بند ۱۳ از هات ۵۱ همچنین در پارا ۱۱ ازینا ۶۰ نیز بآن بر میخوریم و در همه جا در جمله ای بکار رفته که از روز پسین و بل چینوت (اصراط) و راه فردوس سخن رفته . بقرینه باید از این واژه آشکاری کردار اراده شده باشد یا دیوان و داوری روز پسین چنانکه لومل Lommel حدس زده است . گلدنر Geldner نوشته از این واژه دیوان روز پسین اراده میشود که شخصیت باید و بیکر آسا نمودار گردد Das personifizierte gericht ، باز تو لومه آن را در معنی استعاره چنین تعریف کرده : هر آنچه در جهان از مردمان سرزند و در جهان دیگر همدا خواهد گردید ، همانگاه که در روز پسین بسر بل چینوت رستند

بآنان نموده شود که از یادان راستی‌اند یا مدبر و پیوسته‌اند. نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از بند ۶، ص ۵۰.

۷ - آرزو شده = ایشبه ^{در حد ۱۰۰٪} از مصدر ایش ^{نقح} : ایشبه
 یادداشت ۶۶ از بندها ۲۸ -

۸ - پارسی - راد = آرند معدودند - aradra - پادداشت ۹ بند ۷
عبارت ۳۵

۹ - بجای منش نیک ز هوشیاری باز شود - و در نزد voku mastoyu
آمده ، باید از آن و هوشه = منش نیک زاده شده باشد . یا در وقت ۳ بند

۹۰ - بجای سنجیدن درختن چوب پنبه در حلاله - *javam* آمده، بنیاد این واژه روشن نیست. بارتولومه آن را عبادت داست از سنجیدن کردارهای مردمان در روز داوری مبین.

۱۱۔ کردار - نیوٹن $\frac{d^2x}{dt^2} = -\frac{GM}{r^2}$ $\frac{d^2y}{dt^2} = -\frac{GM}{r^2}$

۹۔ کی - کرا - کڑا - kadā در دو بند آہندہ
نہ آمدہ

۳- دانش (پایه و وسع) در انجام این بند نیز آمده و این دو مصحح از مصدر وید، واد vīd، با داشت ۴ بند ۶ حالت ۲۹ -

۳ - هر کسی: در یادداشت شماره ۱ از بند ۲ عات ۳۱ گفتیم: یزی yazi

۲۷ - معنی "هر کسی" = (که هر کدام) یعنی "هر کسی".

۵ - آست (آزار، رنج) = آست. *nitha* = به = *dyaatha*

۱- نگاه کنید، یادداشت‌های شماره ۱ - ۵ از بند ۱۶ هات ۳۲.

[illegible]

از او جام از روده شده، در وزن شعر زیادتی است،
باید داشته شود از جام . ۶۶۳۹ . down باید گفته شود از مصدر وچ

یاد ۳. von گفتن آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۱۱ هات ۲۸.
vorgeschichte der teanischen sprachen von نگاه کنید به

Bartholomae § 116. 4 in grundriss der iran. Philol. I Band 1 Abt. S. 64.
در یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هـ ۳۰. بواژه ارشی ورس درست نگاه کنید.

۷ - دستور، دآوری - وفو، فاسو - یادداشت ۱ بند ۶ هات ۲۹

۸ - دهانده = شوشیت لاسو میو سوسو میو. saonyani (سوشیات)

کسی که از اسود ایزدی آمد، خود پیغمبر رزقش مراد است. نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۱۳، ص ۳۴.

۹ - پادانی - اشی مدینه . در یادداشت شماره ۴ از بند پیش
گفت .

۱۰ - چنان = یثا yathā

۶ - بجای مرد در متن ابتدا: *dar* از آمده که در فارسی نیز گاهی از این واژه باید سرگردان و

وزعیان و سیاهپان اراده شده باشد. شهریاران که نیز از همین گروه بشمارند و در

۳- بجای نام مائری که مذکور مانده بازتولوعه آنرا از مصدور

۱. هات ۳۱) چون معنی مالتی درست روشن نیست، بفرینه سخن بجای آن پیام

۳ - شناختن (واپدید می شود) (از مصدر بردن وادید)

har که بمعنی نگهداری کردن و پاسداشتن است ، بنا بر این دوش از تهری یعنی بد نگهداری شده یا زشت پاسبانی کرده یا گمراه و از راه راست بغیر رفته و بی نگهبان و پاسبان مانده

هر har با جزئی (۴۹) می بمعنی پاسانی و نگهبانی کردن و خود نگهداشتن در یسا ۱۹ یاره ۶۰ و یسا ۷۵ یاره ۱۶ و یسا ۵۸ یاره ۴ آمده است در خود گاتیا ، در هات ۳۱ بند ۱۳ و در هات ۴۴ بند ۲ ، یاره هات ۲۵ بند ۱۳ بمعنی پاسدار و نگهبان و آگاه بر خودیم و در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ هات ۳۱ گتیم که واژه فرینار در فارسی از « رین » و « هار » ساخته شده یعنی پاسدار از این ، هشتاد و رین

واژه های دیگر از همین بنیاد دو اوستا بسیار است از آنهاست هر harahar ۲۷ بند ۱۴ بمعنی ۵۰ که در پاره های ۴ - ۵ از دومین فرکرد وندیداد و در پاره ۱۰۳ مهریشت و جز آن آمده یعنی پاسدار و نگهبان در نامه پهلوی بد هتین و در مروج الذهب مسعودی هر دار بر سر سینه آن ، همین تیکاییه میر و زشت یاد کرده است این هر دار یا هر تر haratar اوستا یکی است ، هر تر ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ haratar بمعنی پاس ، نگهداری ، آذایش و انگیزش هر ۹۵ بند ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ بند ۱۴ و ۱۵ dhātīgā, āharathra صفت است یعنی درست نگهداری نکردیده و آنگهانی که باید (از روی داد و قانون) پاسداری نشده ، باین دو واژه در چهاردهمین فرکرد وندیداد یاره ۱۷ و در یازدهمین فرکرد وندیداد یاره ۱۶ و جز آن بر میخوریم . هر تر و زشت ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ بند ۱۴ و ۱۵ harathravani در تائیت هر تر و زشتی ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ بند ۱۴ و ۱۵ harathravani در یاره ۲ از یسا ۵۵ یعنی پاسند یا نگاهدار ، عشار ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ hāhāra در یاره ۱۷ از یسا ۵۷ نیز صفت است یعنی پاسبان ، نگهبان ، هر ترانی ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ harathrai در یاره ۳ از یسا ۵۵ یعنی پاسبانی ، نگهبانی ، هتکتی و ونکه ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ hāhārvanāh که در یاره ۱۰۴ فروردین یشت یاد

شده تمام یکی از پاسبانان است یعنی پاسدار ، واژه هاتی که از بنیاد مصدر هر har ۲۷ بند ۱۴ بر شمریم ، در گزارش پهلوی (= زود) سردار ۲۷ بند ۱۴ و سرداری ۲۷ بند ۱۴ (سرداری) شده ، اما واژه دوش از تهری dus. arathri در بند ۴۹ از هات ۴۹ در گزارش پهلوی به دوش نگیزی ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ dus nikirih گردانیده شده یعنی دشتگری یا بد نگهبانی و بد پاسبانی -

۴ - خوشنود ساختن - جیشنوشا ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ eixshnusha

نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۳۲

۵ - پادانی - آدا - و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

۶ - آمدن (فرموده) (از مصدر گم ۲۷ بند ۱۴) gam گامیدن

گامزدن ، گراییدن ، یادداشت شماره ۱ بند ۲ هات ۲۸

۷ - پناه بخشیدن یا رامش دادن (مدد دادن) = رب ۱۵ بند ۱

rop با جز ، آ ۲۸ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۲ هات ۲۸

۸ - هر که ، یعنی ، تمامی = ائوشنگه ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵ aoshangh یادداشت

۱۰ بند ۱۴ هات ۳۲

۹ - در یافتن ، جستن ، پیدا کردن (وایه) = وید وایه vid ،

یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹

۱۰ - آموزگار بجای آن تکش ۲۷ بند ۱۴ و ۱۵

دوین بند

kaasha آمده ، در یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۳۱ گتیم

که این واژه در فارسی کیش شده بمعنی دین بکار میرود ، در بند آنته نیز همین معنی بکار رفته است ، نظر بریشه این واژه ، بمعنی آموزش و آگیش و دانش است بویژه آموزش دینی

تکش در این بند بمعنی آموزگار دینی است و از آن آموزگار دین در دوین

۷ - مانند شما = خشمناوت yūshimāku + shimāvan یادداشت

۳ بند ۱ هات ۴۴

در همین بند واژه شما (خرد شما) xshimāka + shimāka که با
هم یوشماک yūshimāka + shimāka آمده است یعنی از شما، در
تأیید شماکا shimāka + shimāka و یوشماکا yūshimāka + shimāka و
 yūshimāka در هات ۳۴ بنده هات ۴۴ بند ۱۷ و هات ۴۶ بند ۱ و جز آن باین واژه
برخوردم.

هفتمین بند

۱ - شنون (دولت) shonon - سر و دولت
در یادداشت شماره ۶ از بند پیش گذشت جای کوتی
فرادان (shonon + shonon) = گونی gush آمده نگاه کنید
یادداشت شماره ۳ از بند ۸ هات ۲۹

۳ - ییشوا = افرینیدن yishwa + yishwa آزاد = خوش yishwa + yishwa
 yishwa + yishwa = ورن varān بگفتارینده ورن نگاه کنید
۴ - داد آور = دان dadan (داد و آیین) در گزارش بهایوی نیز دان
و بهر بود شما نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۹ هات ۳۳

۴ - آواز نام (شهرت) = فرستنی fra-stā + fra-stā در پستان ۳۸
(هفت هات) پاره ۲ و کوتی پست پاره ۲۶ و مهر پست پاره ۶۰ نیز آمده و در همه جا
با صفت و تکو vāhu + vāhu (و به ، بیک) آورده شده است.

فرستنی fra-stā نیز معنی آموزش و دستور و آیین است چنانکه در چهارمین
فرگرد وندیداد پاره ۴۳ - در پاره ۳ دین پست فرست fra-stā + fra-stā
 fra-stā از همین بنیاد و بهین معنی است این واژه از مصدر fra-stā
 fra-stā آمده که بمعنی گفتن و آگاهانیدن و آموزانیدن است و باجز فرا fra-stā
 fra-stā بمعنی بخودن است فرستنا fra-stā + fra-stā
در پاره ۵۰ تیر پست یعنی برانندگی بنام و آواز یا درخور ستودگی فرستنی در

گزارش بهایوی به قراج (فراز) آفرینکایه shimāvan + shimāvan گردانیده
شده است.

۱ - آمیزش، پیوستگی، یگانگی = سر shimāvan + shimāvan
هفتمین بند یادداشت ۳ بند ۲۱ هات ۳۱.

۳ - رامش دهندتر، شادمانی بخشنده تر = اور و از پست shimāvan + shimāvan
 shimāvan یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰

۴ - بجای برای این = نت shimāvan + shimāvan این واژه در گزارش بهایوی گاهی
ایندون و گاهی هیچ آن (از آن) شده است.

۴ - خواستداشتن (shimāvan + shimāvan) = پاس shimāvan + shimāvan یادداشت
۱ بند ۱ هات ۲۸

۵ - نیک ، به ، خوب = و شکو shimāvan + shimāvan vāhu ، بارتولومه این
واژه را در اینجا آمده بند ۱۹ از هات ۳۱ و بند ۶ از هات ۴۷ اسم دانسته به صفت ،
بمعنی بهی و نیکی یا عز و بادش نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۹ هات ۳۱
۶ - شماره = و سپ shimāvan + shimāvan vāhu جاردان = بو shimāvan + shimāvan
یادداشت ۱۲ بند ۱۱ هات ۴۶

۷ - فرستاده = فرشت shimāvan + shimāvan fra-stā از جز ، فر shimāvan + shimāvan
 fra-stā و ایش shimāvan + shimāvan اسم مفعول ایش shimāvan + shimāvan گیل داشتن ،
برانگیختن که در یادداشت شماره ۱ از بند ۳ همین هات گذشت

فرستاده یا فرسته که با واژه اوستایی فرشت fra-stā یکی است بمعنی
نیک و خیر است.

فرستاده گفت ای گرانمایه شاه میتاد میتو کسی پیشگاه (فردوسی)
همین واژه است که در فارسی فرشته شده و درین بمعنی فرستاده است.

فرشت fra-stā نیز در اوستا بمعنی فروتر و بیشتر میباشد چنانکه در پاره‌های
۴ - ۲۳ از فرگرد سوم وندیداد آمده از واژه فرانگه shimāvan + shimāvan

frāyānāh یعنی افزون، بسیار که در فارسی فراموش شده

نیرنگ چشم او فراموشش از غریزه گرفتارانش همه اند که جملش همه چیز دشمن (معری)

در بند ۱ از هات ۳۲ دیدیم که واژه دوت dōt به معنی گذشته و فرستاده و یک است

نهمین بند

۱ - نتودن dōt = سرود

در بندهای ۶-۷ گذشت.

۴ - فرمان، دستور، آموزش - سامنا sānā یادداشت ۶
بند ۵ هات ۲۹

۴ - پاساز بجای این واژه فشنگیه fashāngiyeh آمده
در بند ۱۰ از هات ۳۶ نیز بآن برخوردیم. آمد آس و واکر ناگن آن را از شاد

spasayāli داشتند به معنی پاسداشتن (نگاه کنید به صدر سی spasayāli)
پاسیدن یا سپایی کردن، پاسداشتن در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱۱ هات ۴۴ نگاه کنید به
 $\text{yosno 31 von Andreas und wackernagel in NWG 1911 Heft 1}$
 S. 107 : Die Arische Feuerlehre von Hertel I Teil Leipzig 1925 S. 107

۴ - سود دادن = سوبه dōd (in) suyb از مصدر سو dōd
یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰

۵ - آفریدن ساختن fash = آتش fash یادداشت ۴
بند ۱ هات ۲۹

۶ - راست گفتار = ایش و چنگه ish vachāng
صفت است، نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و یادداشت شماره ۴
بند ۱۲ هات ۳۱

۷ - آمیزش = سر sar در یادداشت شماره ۱ از بند پیش گذشت.

۸ - نگریستن، دیدن، نگاه کردن : در متن dōd در نسخه بدل

۳ - دیدن از مصدر دی dī ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند
۲ هات ۳۰

۹ - پیوسته - بوخت yūxtā و از مای که بجای پیوسته رکنده
آوردیم yūxtā نیز از بنیان بوخت میباشد، میتوان پیوسته بجای آن آورد
از مصدر یوج yūxtā yūxtā بستن، بهم پیوستن، نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از
بند ۱۰ هات ۳۰

۱۰ - دین = دنیا dānā در بند های ۴ و ۵ و ۶ همین
هات نیز بآن برخوردیم، چنانکه پیداست از آن روان و وجدان و تشخیص معنوی باطنی
اراده شده است

۱۱ - سرانجام، پایان - باونکه bāwānkeh یادداشت ۱۰ بند ۲
هات ۳۰

۱۲ - مرد = میزد mīzd یادداشت ۷ بند ۱۳ هات ۳۴
۱ - بارگاه، پیشگاه، سرای و خان و مان = نام

دهمین بند
۱ - dām در یادداشت شماره ۸ از بند ۴ همین
هات گذشت.

۴ - نگاهداری کردن، بایستن dān = نی یا dān
 dān یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱ هات ۲۸.

۴ - روان = اورون urvan در بند ۱۱ نیز آمده یادداشت ۲
بند ۴ هات ۲۸.

۴ - نماز = بنسکه namānā یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸
۵ - بازسازی یا فروتنی = آرمیشی armānā یادداشت ۵ بند

۲ هات ۳۲
۶ - آویشن، ایڑا به دست āwāsh در بندهای هات نیز بآن برخوردیم و
بجای آن کلمه ایی (گشایش، افزونی) آوردیم، در یادداشت شماره ۹ از بند هات

دوازدهمین بند
۱ - یاری = آونگه *avangi* ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۲۹

۳ - خواندن، یاری خواندن، یاری خواستن (*avangi*)
= زیا *avangi* ، یادداشت ۹ بند ۴ هات ۳۱

۴ - ستایش = ستودن *avangi* ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰

۴ - آفرین خواندن، خوشنود کردن (*avangi*) = قری ۵۵۰
۱۱ ، نگاه کنید یادداشت شماره ۴ بند ۵ هات ۲۹

۵ - خواهشمند، خواهش کننده (*avangi*) از مصدری
avangi ، یادداشت شماره ۴ از بند ۴ هات ۳۱

۶ - بجای «بخشایش» اینتی *avangi* ، یعنی توانگری و دارایی
و خواسته است، برخی از دانشمندان آن را «خواست و آرزو گرفته اند»
نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۹ هات ۳۱

سیستم گات: یسنا، هات ۵۰

۱ - یاری = آونگه *avangi* ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۲۹
نخستین بند

۵ و ۷ همین هات تیر آمده است.

۴ - بر خوردار بودن، توانستن، برداشتن (*avangi*) = ایس ۵۵۰ ،
یادداشت ۹ بند ۴ هات ۲۸

۴ - چاربا = پیو *avangi* ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۲۹
۴ - نگاهدار، نگاه دهنده = تیرا *avangi* ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۳۴

۵ - بدرستی = آزدا *avangi* از قیود است بمعنی ناگزیر یا
بدرستی. بنیاد آن درست روشن نیست، برخی از مصدر از *avangi* (راندن)
گرفته اند. این واژه از این بنیاد در بند ۱ از هات ۵۰ که همین یکبار در اوستا
دیده میشود، درست درمیآید زیرا آن در سانسکریت *avangi* بمعنی یقین و البته
است، در فرس هخامنشی ازدا *avangi* بمعنی شناسایی و آگاهی است، در سنسکرت
بهستان (کنیه یسونا) آمده است. آنگاه که کمبوجیه بر دیا واکشت مردم را از
آن آگاهی (= آزدا) نبود.

۶ - شناخته شده = ویست *avangi* اسم مفعول وید *avangi* واهت
avangi دانستن، شناختن. نگاه کنید یادداشت شماره ۴ بند ۹ هات ۲۹ و یادداشت شماره
۷ از بند ۲ هات ۴۸، برخی آن را اسم مفعول وید *avangi* یعنی یافتن،
گرفته اند.

۷ - یاری خواندن، خواندن، زونی *avangi* *avangi* از مصدر زو *avangi*

zu، رونی درگز اونی پهلوی (= ژ) خوانش شده نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۴ هات ۳۶

۸ - جز = آینه = dōm = یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴

۹ - پترمنش = متکه = dōm = یاست و پترمنش = یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴
vāhātū در پند ۴ نیز آمده بجای دهومنه (منش یک)، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۹ هات ۲۸

دومین بند ۹ - در باره جاریا با کاکو = dōm = یاست و پترمنش

خرمی پتر با دامن دهنده = dōm = یاست و پترمنش
dōm = یادداشت شماره ۶ از بند ۶ هات ۴۴ نگاه کنید

۴ - خواستن (دویندگی) = dōm = یاست و پترمنش
بند ۶ هات ۲۸

۳ - آرزو داشتن (دویندگی) = dōm = یاست و پترمنش
بند ۲ هات ۲۹

۴ - کشتزار = واسترویتی = dōm = یاست و پترمنش
نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۳۹

۵ - شود یا بود = ستوکی = dōm = یاست و پترمنش
بند ۴ هات ۳۴

۶ - درست زندگی کتده = اریجی = dōm = یاست و پترمنش
بند ۵ هات ۲۹

۷ - سیار، بر = پتور = dōm = یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴

۸ - خورشید، هور = هور = dōm = یادداشت ۳ بند ۱ هات ۳۶

۹ - نگریستن = دیدن = dōm = یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴
pāhā یادداشت ۳ بند ۲۰ هات ۴۴

۱۰ - بجای روز شمار یا اماره پسین = dōm = یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴

دومین بند ۵۰ که در بند ۴ از همین هات نیز آمده و در یادداشت شماره ۶ از بند ۸ هات ۴۸ گفتیم که بعضی آشکار است و در هر جای اوستا که بکار رفته از آن آشکاری کردار روز پسین بر می آید، دوم از ستا = dōm = یاست و پترمنش است یعنی ایستده، بنا بر این آگشتا = dōm = یاست و پترمنش است یعنی آشکار ایستده، از این واژه روز شمار یا اماره پسین اراده شده روزی که مردم در دانستان ایزدی ایستد، آینه‌ان که گرفته و بزم مردم آشکار گردد، یکی و گناه هر يك نمودار شود. پاداش و پادافراهِ یکی و بدی پس از هویدا شدن کردار های جهانی خواهد بود

صفت ستا = dōm از مصدر ستا = dōm می باشد که در ارس هخامنشی نیز ستا و در پهلوی ایستادن = dōm و در فارسی ستادن و استادن و ایستادن گویم، در بند ۴ از هات ۵۰ بیان بر میخوریم و در پند ۴ از هات ۵۱ با جز ۱: دومین بند ۵۰ = dōm (دویندگی) نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۴ همین هات

۱۱ - بجای سرای یا خان و مان = dōm = آمده، باز تولومنه آن را

از دانم = dōm (خانه و سرای) گرفته، نگاه کنید یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۴۵

۱۲ - هوشیار = داتیه = dōm = یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸

۱۳ - جای دادن (دویندگی) = dōm = یاست و پترمنش = نی هت = dōm = یادداشت ۳۲

ni-hant، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ هات ۳۲

۱ - پیمان دادن (دویندگی) = dōm = یاست و پترمنش = جیش = dōm = یادداشت ۳۱

دومین بند dōm یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱

۲ - نیرو = آتوچنگه = dōm = یادداشت ۳ بند ۱۰ هات ۲۹

۳ - بالابیدن، ترقی دادن (یاست و پترمنش) = dōm = یاست و پترمنش = ورد

یاست و پترمنش = یادداشت ۶ بند ۲ هات ۲۸

۴ - هستی، دارایی، زندگی، جهان = گیتها = dōm = یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳۴

یادداشت ۶ بند ۴ هات ۳۰

۵ - همایه = زردیشت *zardīst* یادداشت ۱۰ بند ۴ هات ۳۳

۶ - بهره‌ور بودن، بخش و روح داشتن (*berah*) یادداشت ۱۰ بند ۴ هات ۳۱

چهارمین بند ۱ - ستاین (*stān*) یادداشت ۱۰ بند ۴ هات ۳۱

نگاه کنید یادداشت‌های ۵ - ۶ از بند ۴ هات ۳۰

۴ - همچنان = هدا *huda* یادداشت ۷ بند ۲ هات ۲۸

۴ - بجای نماینده، آکا *aka* آمده، آشکاری (کر دار) که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۱ همین مان گشت

۴ - آرزو شده (*arzū*) = ایش *ish* صفت است در گزارش پهلوی خواستن آمده، از مصدر *ish* نگاه کنید یادداشت ۱۲ بند ۴ هات ۲۸

۵ - راد مره = آردز *ardzu* یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۱

۶ - فرمانبردار، پیرو = سیرنوشن *sarānushan* یادداشت ۴ بند ۵ هات ۲۸

۷ - راه = پشه *path* یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱

۸ - کرگزمیان، فردوس، بهشت = یمان کُشَو *damānē-garō* یادداشت ۴ بند ۱۶ هات ۳۱

۹ - ایستادن (*stān*) = ستا دو صمد *stā* در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۲ همین مان گشت، در اینجا به معنی منتظر ماندن، انتظار کشیدن است

۱ - بر خوردار شدن (*stān*) = آر *ar* پنجمین بند یادداشت ۸ بند ۹ هات ۲۳

۲ - پیغمبر = مانهرن *manhran* در بند آینده نیز آمده، یادداشت ۱ بند ۵ هات ۲۸

۳ - بجای مهربان = واندی *vandī* از مصدر *avān* یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰

۴ - باری - آونگه *avān* در یادداشت شماره ۱ از بند ۱ همین مان گشت

۵ - بدبخت، نمودار = آیین *avān* یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۱

۶ - آشکارا، پیدا، هویدا = آویند *avān* یادداشت ۱ بند ۱۳ هات ۳۱

۷ - بجای جنبش دست، نشان است *zand* در بند ۴ از هات ۳۱ یعنی بخواست دست، مراد اشاره دست است یا بیک اشاره، در بند ۴ از هات ۳۱ نیز بآن بر خوریم در آنجا گفته شده که مرزا اهورا توانست که بخواست دست یعنی بیک اشاره بداندیش را دچار رنج سازد، یادداشت شماره ۱۰ آن بند نگاه کنید

۸ - فردوس = خوانهر *xvānher* یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳۱

۹ - ارزانی داشتن (*stān*) = دا *da* دادن، بخشدن

۱ - نمازگزار - نمکین *manān* در بند ۵ از هات ۵۱ نیز آمده، صفت است از واژه *manān* نمک

۲ - نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۱ هات ۲۸

۳ - بجای آواز = وچ *vaz* برداشتن - بر *bar* مانند

بند ۱۲ از هات ۳۱

۳ - دوست - اورژته (اورژته) - یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۴ - دادار، آفریدگار - خاتر (خاتر) - در بند ۶۱ همین هات نیز آمده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۹۰ از بند ۷ هات ۴۴.

۵ - آیین، دستور - رازن (رازن) - یادداشت ۸ بند ۵ هات ۴۶ (آموزش‌دهنده) - دستور ۳۳ - (ساتکه) - یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۹.

۶ - راه - رتبه، دستور - مین (مین) - در اینستا آمده، در گزارش پهلوی راس (رسم) - راه شده بگفته برتولوم (Bartholo) قولی رتبه (رسم) - راثا در آمده است. رتبه یعنی گردونه در اینستا سیر آمده چنانکه در تیریش پاره ۵۶ و مهریش پاره ۳۸ و جز آن.

۷ - بود - ستونی - در یادداشت ۵ از بند ۲ همین هات گذشت.

۱ - اکیرش - (اکیرش) - Tovo از مصدر جی هفتمین بند

دادن است. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۵ هات ۲۹.

۲ - بایش - و هم (و هم) - yama در بند ۱۰ نیز آمده، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.

۳ - چست - تیر، تندر، زودتر - زویشته (زویشته) - xavirya، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۲۸.

۴ - نکاور، انوروت - اورژته (اورژته) - این واژه در اوستا یعنی تند و تیز و جالاک و دلیر و پهلوان است. چنانکه در پاره ۹ و آبان پاره ۱۳۱-۱۳۲ و جز آن، همچنین یعنی نکاور یا اسب است چنانکه در همین بند ۷ از هات ۵۰ و در پاره ۱۱ و جز آن، در پهلوی آورده شده.

همین واژه است که در فارسی الوند (کوه) گویم و همه جغرافیا نویسان آورده نوشته اند، همچنین اوردند نام رود دجله است.

اگر پهلوانی بدانی زبان بتازی تو اوردند را دجله خوان (فردوسی)

انوروت اسب - اورژته (اورژته) - در یادداشت ۱۲ هات ۳۱ نیز صفت است یعنی تیراسب، همچنین انوروت اسب - اورژته (اورژته) نام کسی است که در فارسی لهراسب گویم. بجلد دوم پشته، گزارش نگارنده، ص ۲۶۶ و ص ۳۲۷ نگاه کنید.

در فارسی واژه نکاور درست مانند انوروت در اوستا هم، یعنی تند و تیز است و هم یعنی اسب.

۵ - بجای پنهانورد - پرتو (پرتو) - paratu در نهایت پرتوی (پرتو) - پارتاوی آمده است یعنی بین و فراخ چنانکه در پناه ۱۰ پاره ۴ و فروردین پشته پاره ۹ و جز آن، چون این صفت باین معنی در بند ۷ از هات ۵۰ درست میافتد. بجای آن پنهانورد آورده ایم، یعنی دشت پیم، میدان نورد.

۶ - جیر - اوگر (اوگر) - ugra در حاشای دیگر اوستا اوغر (اوغر) - ugra بسیار آمده چنانکه در پناه ۱۵ و جز آن، در پهلوی جیر (جیر) - یعنی دلاور، گستاخ. اوغر بازو (اوغر) - ugra.hāzu در پاره ۷۵ مهریش یعنی جیر بازو اوغر زوتوش (اوغر) - ugra-zaosha در پاره ۳۱ فروردین پشته یعنی توانا خواست یا قوی اراده، یادداشت ۲ بند ۸ هات ۲۸.

۷ - برانگیختن (برانگیختن) - (برانگیختن) - yuz، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰.

۸ - فراز آمدن، گراییدن (گراییدن) - آزا (آزا) - za، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۳ بند ۱۴ هات ۴۳.

هشتمین بند

۱ - سرود، شعر = *padra* پد
 ۲ - *padha* پده که در فارسی بی‌گویی اندازه است
 چنانکه در فرهنگ پهلوی نامزد به اوزیم آمده، به پتهای چهارده انگشت است،
 نگاه کنید پد *Sacred Books of the Kahl vol. V by west p. 98*
 همچنین واژه پد *pad* پاد = *pad* پاد که در فارسی پای
 گویم در اوستا یعنی شعر نیز آمده چنانکه در کرده چهاردهم و سپرد پاره ۱.
 ۳ - ششخته شده، دانسته شده و شنیده شده = فرسوتا *ten-ey*
 از مصدر سرو *seo* (شنیدن) یا جزء *ten-ey*
 یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰

۴ - کوشنی = ایزا پد *isa* یادداشت ۹ بند ۲ هات ۲۲
 ۵ - روی نمودن، گسراییدن، گامیدن (*isa*)
 پشیری کم *pairigam* یادداشت ۱ بند ۲ هات ۱۸
 ۵ - دستپا باشد شده، دستپای قرار برداشته = ارستان دُست
ustān gasta یادداشت ۳ بند ۱ هات ۲۸
 ۶ - پارسا، راد = آورد *aradra* در یادداشت شماره ۵ از
 بند ۴ گذشت.
 ۷ - هنر = هونرتات *hunartat* یادداشت ۶ بند ۵
 هات ۴۳

نهمین بند

۱ - پرستش = یسن *yasna*
 ستاییدن (*istu*)
 نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۴ همین هات و یادداشت شماره ۶ از بند ۱
 هات ۳۰
 ۲ - آمدن (*paill*)
paill در آمدن، پذیره شدن، روی کردن، یادداشت ۷ بند ۲

هات ۳۱

۳ - آنگاه = یغا *yadā* یادداشت ۱ بند ۸ هات ۳۰
 ۴ - بدلیخواه = بگم، بآرزو = وین *vin* یادداشت ۸ بند ۱۱
 هات ۳۱
 ۵ - پاداش = اشی *ashi* نگاه کنید به بند ۳ همین هات
 ۶ - دست یافتن، توانایی داشتن (*ash*)
ash یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۲۸
 ۷ - بجای کوشا ایستاد (*ishnyan*)
ishnyan صفت است یعنی کوشا، جویا مانند ایشان
ishan که در یادداشت شماره ۶ از بند ۱۲ هات ۳۲ گذشت.
 ۸ - نیک اندیش = هودانو *hu-dān* یادداشت ۹ بند ۳
 هات ۳۰

۹ - بجای برگرفتن دو متن گرزدا *gorazda*
 در بند ۱۷ از هات ۵۱ گرزوی *gorazdi* یعنی دارایی، ریشه
 این واژه که مصدر گرز *garadh* باشد در پاره ۱۱ از یسنا ۶۲
 و در پاره ۱ از کرده هفدهم و سپرد یا جزء آنبوی *aiwi* بکار رفته
 و در پاره ۱۶ از کرده بیست و یکم و سپرد یا جزء آوی *avi* آمده این مصدر
 برابر است با واژه لاتین *gradiar* یعنی پرداختن، رفتار کردن، اندام کردن،
 در گزارش پهلوی بجای گرزدا *gorazda* گرفتار آورده شده و بجای
 گرزوی *gorazdi* (در بند ۱۷ از هات ۵۱) گیراد (*garadh*) و خدونات
 و خدوتن (*garadh*) گرفتن (*garadh*) همچنین گرز *garadh* در
 پاره هائی که یاد کردیم، در گزارش پهلوی به فعل گرفتن ترجمه شده است.

۱ - ورزیدن، بجای آوردن (*varaz*)
varaz ورزیدن، یادداشت ۴ بند
 دهمین بند

وهو خشتتر گات - یستا، هات ۵۱

- فخنین بند
- ۱ - برگزیده - ویریه *valiyo* - یاده *valiyo* - برگزیده
مقت است - اسم فعل و یا *vali* - برگزیده
 - (نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۵ هات ۲۸) همین صفت بسیار ارستا از
برای خشتتر *valiyo* - *valiyo* آورده شده چنانکه در یستا ۱ یاره
۱ و هر مزدبشت یاره ۱ و برگزیده و ندیداد یاره ۱ و جز آن در فارسی
شهریور شده است.
 - ۲ - ببر - برخ = *baga* - نگاه کنید یادداشت شماره
۱۰ از بند ۱۰ هات ۲۹.
 - ۳ - شایان ترایی شیربشت *valiyo* - *valiyo* (مصدر) - از این
صفت فضیلتی است از مصدر *vali* (بردن) یا جزایی *vali* - از این
صفت معنی شایان تر بر غایت یا مانند این، چون شایسته تر، برآورنده تر، سازگارتر.
در گزارش یساوی ۵۶ = ۱ *apar.bari* - *apar.bari*
 - ۴ - فراهم شدن (*apar.bari*) - *apar.bari* (از مصدر *apar*)
kar (کردن) یا جزا *antar* - *antar* (اند) ساختن، فراهم کردن،
یادداشت ۴ بند ۹ هات ۳۰.
 - ۵ - کوشش - ایذا *kar* - *kar* یادداشت ۹ بند ۶ هات ۳۳.
 - ۶ - بجای آوردن (*kar*) - *kar* (از مصدر *kar*)
vi-ila بخش کردن، بجای آوردن، یادداشت ۷ بند ۱۹ هات ۳۱.
 - ۷ - ضمیر - این = *na* - *na* (از مصدر *na*) - *na* برگزیده به بهره.
 - ۸ - اکنون = نو { *nu* } - *nu* یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.

۹ - ساختن (*varae*) - *varae* - *varae* (از مصدر *varae*)
و دریدن، کردن ساختن، بجای آوردن، یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۹.

۱ - پس اینچنین - *na* - *na* (از مصدر *na*)
اینچنین، از اینتر، در بند ۱۱ از هات ۲۵ و در بند ۳ از

هات ۴۹ بآن برخوردیم و در بند های ۱۰ و ۱۲ و ۱۳ همین هات نیز آمده
۲ - تخت - *pamurvim* - *pamurvim* (از مصدر *pamurvim*)
یادداشت شماره ۲ از بند ۳ هات ۲۸. *pamurvim* - *pamurvim*
که در بند های ۳ و ۱۵ از همین هات آمده صفت است یعنی تختین، نگاه کنید
یادداشت شماره ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹.

۳ - نمودن (*dan*) - *dan* - *dan* (از مصدر *dan*)
شناساندن، در بند ۱۷ همین هات نیز آمده، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند
۱۳ هات ۳۳.

۴ - دارایی - ایشی *dan* - *dan* یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲.
۵ - سود - سوانکه *dan* - *dan* یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰.
۶ - نایشکر - نعم *dan* - *dan* یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۴.
۱ - کوشی = کوشی *dan* - *dan* یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۰.

۲ - شدن، رفتن (*dan*) - *dan* - *dan* (از مصدر *dan*)
یا جزا *dan* - *dan* یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱.
۳ - زبان - هیرو *dan* - *dan* در بند ۱۳ از همین هات نیز آمده یعنی
سخن و گفتار بکار رفته در ریشه شتوتین *dan* - *dan* *dan*
(کردار، رفتار) هیرو *dan* - *dan* *dan* و هیرو *dan* - *dan* *dan*
dan نیز معنی زبان است چنانکه در هر مزدبشت یاره ۲۸ و فرگرد هیدم
و ندیداد یاره ۵۵ و جز آن هیرو در اینجا *dan* - *dan* *dan*.

hazadāpāhī صفت است یعنی زبان دراز کردن زبان بر کشیده چنانکه در نزد کرد
سیزدهم و نینداده یازده و جز آن نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۵
هات ۲۸

۴ - گفتار ، سخن - اوخند - $\text{wax} \sim \text{wax}$ در بند های ۲۰ و ۲۱ نیز
آمده ، یادداشت شماره ۳ بند ۱۸ هات ۲۸

۵ - پیوستن (دوسه دوسه) - $\text{wax} \sim \text{wax}$ - یادداشت ۳
بند ۲۱ هات ۳۱

۶ - آموزگار - فرخنده $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت
شماره ۷ بند ۱۷ هات ۳۱

۱ - کیا - کویا $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، پنج بار
در این بند آمده و یکبار کو $\text{wax} \sim \text{wax}$

چهارمین بند

۳ - رنج ، درد ، آزار - آری $\text{wax} \sim \text{wax}$ ($\text{wax} \sim \text{wax}$) در بند ۱۴
از همین هات نیز آمده است

۴ - مزد - آفرین $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت
۸ بند ۱۲ هات ۲۳

۴ - برپا ایستادن ($\text{wax} \sim \text{wax}$) - $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت
۲۰ بند ۲ هات ۵۰

۵ - آفرینش - مرزبیک $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت ۳ بند
۱۱ هات ۲۳

۶ - برخوردار ، برهور - $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، صفت است از مصدر wax
 $\text{wax} \sim \text{wax}$ (بارجستن ، گرفتن) که در یادداشت شماره ۲ از بند ۱۳ هات
۲۹ گذشت ، واژه یس همین یکبار در او متا بر میخوردیم

۱ - برخوردار شدن ، بیست آوردن ، یافتن - پیدا
کردن ($\text{wax} \sim \text{wax}$) - $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت

پنجمین بند

۴ - برزیکر ، کشاورز - واستریه $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت ۷
بند ۹ هات ۳۱

۴ - درست کردار ، برای شینوتین $\text{wax} \sim \text{wax}$ ($\text{wax} \sim \text{wax}$) (کردار)
و ارشو $\text{wax} \sim \text{wax}$ (درست ، راست) ، یادداشت شماره ۴ از بند ۲ هات ۲۸
نگاه کنید

۴ - خوب خرد - هوخرتو $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت ۹ بند ۳
هات ۳۰

۵ - بجای ، نماز برد - ینکین $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، $\text{wax} \sim \text{wax}$ صفت است
یعنی نماز گزار ، نماز برنده ، از واژه ینک $\text{wax} \sim \text{wax}$ (نماز) که در
یادداشت شماره ۸ از بند ۶ هات ۵۰ گذشت

۶ - دانا ، هوشیار ، یسا - $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت ۱ بند ۱۰
هات ۲۸

۷ - داور درست کردار یسا رد درست (درست زد) - $\text{wax} \sim \text{wax}$
 $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، نگاه کنید یادداشت های شماره ۵ از بند ۲ هات
۲۹ و شماره ۸ از بند ۳ هات ۳۰

۸ - یمان دادن ، نوید دادن ، آموزانیدن ، آگیش دادن ($\text{wax} \sim \text{wax}$)
- جیش $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱

۹ - پادش (پادشای نیکی و پادافراه بدی) - $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، یادداشت
۵ بند ۴ هات ۲۸

۱۰ - توانا ، باردا ($\text{wax} \sim \text{wax}$) از مصدر wax ($\text{wax} \sim \text{wax}$)
توانستن ، یارستن ، یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸

۱ - از برای واژه های به - و نکبو $\text{wax} \sim \text{wax}$
 $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، بهتر - و ینک $\text{wax} \sim \text{wax}$ ، $\text{wax} \sim \text{wax}$

ششمین بند

۸ - شاد بودن (شاد) = شیا شاد . syā . در بند ۸ از هات ۵۲ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا شیا شیا . shā . شیان (در بخشهای دیگر اوستا شیان) = shāta . صفت است (اسم مفعول شیا شیا) شاد بودن (در پیروی شاد) در فارسی شاد گویم ، شاتی شادی . āi . اینجا نکته در کرده هفتم و یسپرد باره ۳ و شیانیه shiān . در فرس هفتم یعنی شادی ، در پیروی شانیه . shiān . شانیست . shiān . باره های ۱-۶ از سومین فرگرد وندیداد آمده و با حرف نفی آ : اشانیست . در پیروی شادی . shā . در باره های ۱-۶ از همان فرگرد وندیداد آمده است . در اینجا یادآور می‌شویم که واژه شاد ، ان از شات . shāta . از متکه سدسدسد . manē . (متش) ساخته شده ، یعنی شادمنش ، نگاه کنید یادداشت ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

نهمین بند

۹ - سزا = خشتوت . xshnūt . یاداش

کردار خوب و بد ، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ از بند

۳ هات ۳۱ .

۴ - کرده یا همورد = ران . rāna . در گروه دینی مزدیسنان و دیویسان مراد است ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۴ - از برای آذر = آتھر . āthr . وقت سرخ = سوخر . سوخر . (افروزان) یادداشت شماره ۶ از بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ - از برای آهن = اینکه . āyān . وقت گذاخته = خشوست . یادداشت شماره ۷ از بند ۷ هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ - نشان = دخت . daxta . نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۶ هات ۳۴ .

۶ - بجای واژه جان ، اها . ahvā . آمده ، در بخشهای دیگر

اوستا انکھوا . ankhvā . چنانکه در یسنا ۱۱ باره ۱۸ و یسنا ۶۲ باره ۱۰ و تیریشث باره ۵۴ و مهریشث باره ۱۰۵ و وندیداد فرگرد پنجم باره ۲۱ ، فرگرد هجدهم باره ۱۹ و جز آن . در گزارش پهلوی (= زند) آخو . axv . یا اخوان . axvān . یعنی نیروی زندگی ، مایه هستی یا جان و روان .

۷ - گذاردن ، نهادن = دود وید در یادداشت شماره ۲ از بند ۲ هات ۲۸ و در یادداشت شماره ۷ از بند ۱۴ هات ۴۴ بواژه داوی . dāvōi . یعنی ارزانی داشتن و دادن برخورداریم ، در اینجا با جزء آییی : آییی داوی . āi . dāvōi . یعنی گذاردن و نهادن است .

۸ - زبان = راشنکه . rāshayēhā . یادداشت ۶ بند ۱۱ هات ۳۰ .

دهمین بند

۱ - جز = انیاتها . anyāthā . از قیود است یعنی جز از این ، گذشته از این .

۴ - تپاه ساختن (تپاه) = مرنج . maraṇē . یادداشت ۸ بند ۱ هات ۳۱ .

۴ - زاده یا پسر و فرزند = هونو . hunu . در هر جا که سخن از فرزند و پسر آفریدگان بد اهریمنی باشد ، هونو می‌آید و از برای فرزند و پسر کسان پاک و یارسان پاکان ایزدی پوتھر . puthra . (نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۷ هات ۴۴) هونو . hunu . از مصدر هو . hu . (زادن) که در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۵ هات ۳۱ گذشت ، در آمده است .

۴ - آفرینش = داعی . dāmi . یادداشت ۶ بند ۷ هات ۳۱ .

۵ - بد خواه = دوزدا . duxdā . یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۶ - بجای مردمان . hontī . آمده یعنی آفریدگان یا کسانی که هستند موجودات ، نگاه کنید یادداشت شماره ۳ از بند ۱۶ هات ۴۴ .

۷ - خواندن ، بیاری خواستن (گزیدند) = زبا . zhā .

شعر است. چنین گفت خانه که با چشم و جوش قدام یکی بنده شیر است و زنده
همین معنی بر جای آمد

سید احمد علی خان

[illegible]

در این سند همچنین در بند ۶ از ماده ۳۳، واژه *palla* (راه) که موصوف
از *prova* باشد، نیامده، نگاهبانده از برای نمودن معنی افزوده است، اما در
انجام این بند واژه *palla* - راه آمده است، نگاهبانده از برای بیاندهای شماره ۸ از
بند ۳ ماده ۳ و یادداشت شماره ۵ از بند ۹ ماده ۳۱.

۴ - آشکاری کرداد با عوبنا شدت رفتار جهانی مردمان - آکا دور ۳ - مدد -
 Akh یادداشت شعاعه ۲ از بهر اوقات ۴۸

۵ - بهرام افشار (مدیر و مدیر عامل) = خرد و خرد = خرد و خرد

۶- زبان = هیرو - hirow، حالت بند ۳ از همین حالت بمعنی گفتار
شکر رفته است.

۷ - برگشتن (بجود دمی) = کسی (مرد، زن) بآبادش ۹ بند
 ۴ هجرت

چهاردهمین بند

۱- دستور : آموزش - فرمان = urvatha
چهاردهمین بند
در گذارش پهلوی دوشنبه ۲۳
(دوستی) ناگزیر مشتبه شده بازاء اورونته رفته است urvatha که بعضی
دوست است و در بند ۹۹ همین حالت گشت و در گذارش پهلوی نیز بجای آن
دوست ۳ آورده شده است

۴ - داد، آیین، قانون - دان و دانستن - data، یادداشت ۱ بند ۱
ماده ۳۳.

۲- ارزیابی واشر واسه‌نوع ۱۵۰ VASIRA : نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۲، ۲۹ و یادداشت شماره ۷ از بند ۶، عات ۳۱.

۴ - قرع‌ایرداز = آیم مدله. ۴۰۰ در اینجا چون سفت بکار رفته، یادداشت شماره ۵ از بند ۱ هات ۳۲.

۵ - آزار، رنج، درد = آری *ari*، در یادداشت شماره ۲ از بند ۴ همین هات گذشت.

۶ - گفتار = یینگه ددە گەرەم . syagha یعنی آموزش و آگوش
بسیار بیان برخورداریم ، در اینجا چون در ردیف شیوهن *syaothana* (کردار) آمده یعنی گفتار گر فیم . بجای همین واژه که در انجام این
بند نیز آمده ، داوری * آوردم

۷- بجای آوردن (دادن) - سند داده شد
 ساختن، انجام دادن، بجای آوردن، نگاه کنید یادداشت شماره ۱۵ از بند ۹
 حالت ۲۹

۸ - پیادداشت شماره ۶ نگاه کنید.

۹ - پایان انجام آیم مدافع در یادداشت شماره ۵ از تبصره همین حالت گذشت.

۱۰ - خان دمان دروغ = دروغ دمان *drajō-dorman* .
 یعنی دروغ در آنجا که دروغیست و برادر کیش دروغین در آیند . نگاه
 کنید یادداشت شماره ۱ از بند ۱۶ هات ۲۹

یازدهمین بند

۱ - *mirā* = میره = میره = میره یادداشت ۷
 بند ۱۲ هات ۳۱

۴ - مع = مگون = مگون = مگون *mirā* در بند ۷ از هات ۲۳ بآن
 برخوردیم ، نگاه کنید یادداشت شماره ۷ از بند ۹ هات ۲۹

۴ - *mirā* = میره = میره = میره در اینست همین بند نیز آمده ،
 (*mirā*) = چینی *mirā* یادداشت ۴ بند ۳ هات ۳۱

۴ - گر زمان = گردمان = گردمان *mirā* = *mirā* یعنی خان
 و مان سرود و ستایش ، یاد که از مرزا و بیست برین مراد است ، یادداشت ۱ بند
 ۱۶ هات ۳۱

۵ - نخستین = یوازینیه = یوازینیه *mirā* در یادداشت
 شماره ۲ از بند ۳ همین هات گذشت

۶ - در آمدن (*mirā*) = کم = کم *mirā* ، یادداشت ۱ بند
 ۲۸ هات ۲۸

۷ - جای رستگاری = *mirā* = سود ، یعنی سود چاودانی
 ایزدی و بهره و بخشی که عاید رستگاری است ، یادداشت ۶ بند ۱۲ هات ۳۱

شانزدهمین بند

۹ - شهریار = *mirā* = *mirā* یادداشت ۴ بند ۳ هات ۲۸

۴ - آیین ، آموزی = *mirā* = *mirā* ، در بند ۱۸ نیز آمده یادداشت ۴
 بند ۳ هات ۳۱

۴ - معنی با دین معنی و آیین زرتشتی = *mirā* = *mirā* ، یادداشت
 ۷ بند ۱۱ هات ۲۹

۴ - پذیرفتن (*mirā*) = *mirā* ، در یادداشت شماره
 ۷ از بند ۱۳ همین هات دیدیم که این واژه بمعنی برگشتن هم آمده است ، یادداشت
 ۹ بند ۱ هات ۳۲

۵ - راه (*mirā*) = *mirā* ، برخی این واژه را از *mirā* گرفته
mirā که در یادداشت شماره ۱ از بند ۸ هات ۵۰ گفتیم بمعنی سرود و شعر است ،
 گرفته سخن و گفتار بجای آن آورده اند و برخی دیگر از *mirā* گرفته
 (راه) که در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ همین هات گذشت

۶ - اندیشیدن (*mirā*) = *mirā* ، من *mirā* ، یادداشت ۸ بند ۹
 هات ۲۹

۷ - بکام ، بخوانی ، یازده = *mirā* ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱
 هات ۳۰

۸ - انجام گرفتن ، پایان پذیرفتن = *mirā* ، سرخیایی
mirā ، یادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۳۰

هفدهمین بند

۹ - پیکر ، زن ، اندام ، کالبد = *mirā* ، کرب *mirā* ،
mirā ، نگاه کنید یادداشت شماره ۲ از بند ۷ هات ۳۰

۴ - بزرگوار ، ارجمند = *mirā* ، *mirā* ، یادداشت ۹ بند
 ۹ هات ۳۲

۴ - نمودن ، نشان دادن (*mirā*) = *mirā* ، *mirā* =
mirā ، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳۳

۴ - توانا (*mirā*) = *mirā* ، از مصدر *mirā* ، *mirā* ،
 یارستن که در یادداشت شماره ۱۰ از بند ۵ همین هات گذشت

۵ - آرزو شده = *mirā* = *mirā* ، یادداشت ۷ بند ۱۶ هات ۳۲

۶ - بخشودن (*mirā*) = *mirā* ، *mirā* ، بخشیدن ،
 ارزانی داشتن

۱۰ - پتر = ویکه *valayate*، در یادداشت شماره ۱ از بند ۱ همین هات گذشت.

۱ - *gheh* = بجای آن سونگه *gheh* در یادداشت دومین بند

بخشایش ایزدی اراده شده است. نگاه کنید یادداشت شماره ۸ از بند ۱۱ هات ۳۰

۳ - *dalchali* از زبان داشتن، بخون دادن = خدیشی *dalchali* یادداشت ۵ بند ۵ هات ۳۱

۴ - *ho o anha* = هر یک از *ho o anha* یادداشت ۶ بند ۸ هات ۲۱

۴ - *canah* = نگاه *canah* یادداشت ۶ بند ۹ هات ۲۸

۵ - *gheh* = ستردن، ستایش (*gheh*) = *gheh* یادداشت ۶ بند ۱ هات ۲۰

۶ - *axdha* = گناه، سخن = *axdha* در یادداشت شماره ۴ از بند ۲ همین هات گذشت.

۷ - *rafadha* = یاری، دامن بسته = *rafadha* یادداشت ۴ بند ۱ هات ۲۸

۸ - *ayad* = بجای بخشد در من چنگد *ayad* آمده، صفت است یعنی بخشاشده، یادداشت شماره ۶ از بند ۲ هات ۴۶ نگاه کنید

۹ - *pairi-gam* = یارایی = آرمشینی *pairi-gam*، یادداشت دومین بند ۵ بند ۲ هات ۳۶

۴ - *axdha* = پاک = سینت *axdha* (سپند)، یادداشت ۳ بند ۱۲ هات ۳۳

۴ - *axdha* = بجای پندار، جیستی *axdha* آمده در ردیف *axdha* در *axdha* = گفتار، شئون *axdha* = *axdha* = کردار

نگاه کنید یادداشت شماره ۴ از بند ۳ هات ۳۱

۴ - *spā* = برافزودن (*spā*) = *spā* در یادداشت ۱ هات ۲۴، نخستین فرگرو پاره ۴ نیز بکار رفته، نگاه کنید یادداشت شماره ۵ از بند ۷

۵ - *ash* = پاداش = *ash* یادداشت ۵ بند ۴ هات ۲۸

۶ - *ya* = آرزومند بودن، خواهش داشتن (*ya*) = *ya* یادداشت ۳۰ بند ۱ از بند ۱ هات ۲۸ نگاه کنید

۹ - *yennya* = ستایش = *yennya* یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۸

۴ - *paill* = ضمیمه متصل به بجای پیشی *paill* آورده شده است، فعل «میستایم» = *paill* از مصدر *paill*، نگاه کنید یادداشت ۶ بند ۱ هات ۳۰

۴ - *vid* = شناختن (*vid*) = *vid* در یادداشت شماره ۴ از بند ۱۹ همین هات گذشت.

۴ - *naman* = نام = *naman* در فرس هخامنشی نیز نام، در جاهای دیگر اوستا نامن (*naman*) آمده است، در پهلوی و فارسی نام. در گاتها همین یکبار آمده، در بخشهای دیگر نامه مینوی بسیار بآن بر میخوریم.

۴ - *van* = درود، نیایش = *van* از مصدر *van* یادداشت ۲۸ بند ۱ از بند ۸ هات ۲۸

۵ - *pairi-gam* = نزدیک شدن، روی کردن (*pairi-gam*) = *pairi-gam* با جزه پیری، نگاه کنید یادداشت شماره ۱ بند ۲ هات ۲۸

در چچاندر و در دوسم در رجو آریا مویشی رینا کلمه آیه *ayana*
 و در شماره آینه یاد خواهم کرد در رجو *ayana* (= در رجو)
 که در دومین شعر این بند بر آمده تکرار آن در شعر سوم در وزن شعر فارسی
 است اما گویا افزوده شده است. همچنین دو کلمه دیگر مویشی رینا
ayana در این بند نیز افزوده شده. مردم در وزن شعر
 زیادی است، باید بدقت شود گذشته از این مردم کلمه خویشده و معنی ای
 از آنها بر میآید.

۹ - برگزینی برداشتن در کردن (آریا = در کردن) *ayana*
 از مصدر باس *ayana* (= خواستن) آرد کردن خواستن کردن (= در
 اینجا با جزء آ و برا = در = *ayana* یعنی در کردن در کردن
 یادداشت ۱ بند ۱ هات ۶۸

۱۰ - افشوس برنده رای گویا ناله بر آورنده درج گوییده = دیو برت
ayana-borai نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ بند ۲۰ هات ۳۱
 ۱۱ - خوردن بد = درختی خوش رفته در دوسم *ayana-borai*
 یادداشت ۹ بند ۲۰ هات ۳۱

۱۲ - رامش = خواهر *ayana-borai* از این کلمه بخشایش و رامش
 فردوس یا خود بهشت اراده شده نگاه کنید یادداشت شماره ۹ از بند ۷ هات ۳۱
 ۱۳ - برگشتن (= در رجو) = نس = *ayana* یعنی برگشتن و از
 دست رفتن و آسیب یافتن و بدر رفتن و در گریه شدن است. نگاه کنید یادداشت
 شماره ۹ از بند ۴ هات ۳۱

۱۴ - آیین آزار، خوار کننده آیین راستین = درجیت آرت *ayana-borai*
 در دوسم در رجو در بند ۹ از همین هات نیز آمده و در فرگرد پنجم
 و نهم یاد باره ۴ جیت آیین در رجو در *ayana-borai* همین کلمه است که
 یعنی آیین آزار یا برانداخته دستور و نهاد و داد است.

۱۵ - اینگونه: اینچنین از اینرو = آتایش *ayana-borai*
 از قیود است در آغاز بند ۸ همین هات نیز آمده و در سر بند ۱۵ از هات ۳۲ هم
 بآن برخوردیم.

۱۶ - مینوی = مینبه در دوسم *ayana-borai* صفت است از کلمه
 منگه در دوسم *ayana-borai* (منش) یادداشت شماره ۹ از بند ۱ هات
 ۲۸ نگاه کنید. مینبه در باره ۹ از یسنا ۴ (هفت هات) و در باره ۳ از
 یسنا ۷۱ نیز آمده یعنی مینوی یا معنوی و روحانی است در برابر جهانی یا مادی
 و جسمانی.

۱۷ - تپاه کردن (= در رجو) = مرجع *ayana-borai*
marano نگاه کنید یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات ۴۶

هفتمین بند ۱ - مزد = میزد *ayana-borai* یادداشت
 ۷ بند ۱۳ هات ۳۴

۲ - آیین مع = منگ *ayana-borai* یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۹
 نگاه کنید

۳ - تا چند = یوت *ayana-borai* در بند ۴ از هات ۲۸ و در بند
 ۹ از هات ۳۴ و در بند ۹ از هات ۴۴ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز بآن برخوردیم.
 ۴ - کوشش یا غیرت و همت = آزو *ayana-borai* یادداشت ۹ بند ۶
 هات ۳۳

۵ - بجای = دل داده تر = درزد بشت *ayana-borai*
 (در دوسم در رجو) معتقدتر نگاه کنید یادداشت شماره ۱۰ از
 بند ۱ هات ۳۱ و یادداشت شماره ۵ از بند ۵ هات ۴۴

۶ - بن = بون *ayana-borai* در باره ۵۱ زامیاد بشت دوبار آمده و
 در باره های ۴۲ و ۴۷ از نوزدهمین فرگرد و نهمین نیز بآن برخوردیم در پهلوی
 بون *ayana-borai* و در فارسی بن.

خودنیلان و باقی که زان جنه ایستاده است.

برگشتی بین اینست شمس در قرسی مکه میبارد و چون سر مکه
درآمد دوم - در فارسی سر مکه آری که را درود بود
فارسی رعدا سکه هفتاد و پنج در قرسی شکستی و بر آن

[illegible]

۳۰. بادبان، بادبان، *haxshethra*.

۸ - شکست = جزا ۱۳۱۴ (اسد) - Jokers از مصدر جن ۱۳۱۵ - Jari
 زدن، برانداختن، شکستن، کشتن. یادداشت شماره ۹ بند ۱۴ مات ۳۲
 ۹ - گزند = خوردن (۱۳۱۴) (اسد) xronar (رخم، ریش) یادداشت
 شماره ۱۳ بند ۵ مات ۲۶

۱۰- رامش - رامن - رامس - ramani ، یادداشت شماره ۷ بند ۱۰ هات ۲۹
۱۱- ده - ویس - لاجلا - vis ، یادداشت شماره ۵ بند ۱۹ هات ۳۱

۱۳- شاد = شیا لاجوردی، ۵۶۸، یادداشت شماره ۸ بند ۸ هات ۵۶

۱۳- زود = مشو moshu زود، تند، نیز، جست، چابک، در
آبان پشت باره های ۶۳ و ۶۵ و ۹۸ و در فروردین پشت باره ۱۶۶ و جز آن نیز باین
واژه بر میخوریم، در گزارش پهلوی tex نیز

۱۴- بزرگتر = مریش *marish* مریش = مریش *marish* مریش = مریش (نگاه کنید به یادداشت شماره ۶ از بند ۱۱ هات ۲۹) از آن کسی که بزرگتر است. مریدا او را اراده شده است.

۱۵- بند - دیرزا *dirāza*: دیرزون *dirāzūn* «دند»
darozan که دربارهٔ ۲ سروش پشت هادخت آمده، مشت است یعنی بسته *بند
 شده بازنجیر شده، در بسا ۱۰ یاد ۱۷ نیزواژهٔ دیرزا *darāzi* بر میخوریم از
 مصدر دیرز *dirāz* که بمعنی بستن است * یادداشت شمارهٔ ۸ از بند
 ۱۵ علت ۴۴ نگاه کنید.

۱۶۔ مرگے - مریہو ۱۵۱۶ء) marāḥiyū یادداشت شماره ۲ بند ۹
حات ۴۳.

۱۷- رنج - دوفشنگه و سولایم (dvalahān) در گزارش پهلوی این واژه با واژه دوشنیه و سولایم (dalshnya) که در نخستین شعر این بند آمده (یادداشت شماره ۳) هر دو از یک بنیاد پنداشته شده، به فریقن گردانیده شده است. همچنان در چندین واژه دیگر همین بند اینگونه اشتباه در گزارش پهلوی روی داده و مایه اشتباه چند تن از دانشمندان شده است. نگاه کنید به یادداشت شماره ۸ از بند ۱۴ هات ۵۴.

۱۸- کشیدن (پژمجه) = آر مد. ar : یادداشت شماره ۵
شماره ۳۱

۶ - بد کیش باوشت بادور = *du:varənn* دوز ورن
دوله دوز ورن = از دوز ورن پاسد. *var* بادور کورن

گرویدن . یادداشت‌های شمارهٔ ۷ از بند ۶ و شمارهٔ ۹ از بند ۳ عبارت است از :
 ۴ - تباهی یا گندیدگی فساد = ویشنگه vāshangh
 در گزارش پهلوی ویشنگ ۱۳۵۰۵۱۳ vōshan شده ، در فرگرد سوم و نبداد
 بارهٔ ۳۵ نیز آمده در گزارش پهلوی آن باره بشومند ردهٔ ۲۳۶۶ bešmand

اوسج

اوسج (اوسج) : *Ushj* ، بمعنی است که ، پشوايان کشت جو بسا داده شده است . دوگانها (آشتودگت) یستا ۴۴ بند ۲۰ از یاد شده و جز همین یکبار در هیچ جای دیگر اوستا از اوستا نیست ، در گراش یاوی (قد) معانی راوه یکبار رفته است .

اوسج در یستا ۴۴ بند ۲۰ با کرین و *karapma* که آنهم نام گروهی از پشوايان دیوستاند یا کوی *kavi* نام داشته ای از فرمانگزاران و شهبانان دیوستاند . یکجا یاد کرده اینچنین ، آیا دیوها (پروردگاران آریایی) را باید از خدای گاهان یک شماره ، آتانی که روا میدارند ، کوبنها و اوسجها هم چنانکه کوبها ، چاهاران و اهریانی کنند ، بجای اینکه آنها را از برای کشت و ورز پروراند .

بیداست که زرتشت در ابتدا مخالف آیینی است که کشتن جانداران را چون گاو و گوسفند از برای خشتودی خدایان روا میدارد و پشوايان چنین آیینی را نکوهیده است .

از اینکه گروهی از پشوايان کیش ایران پیش از برانگیخته شدن زرتشت ، اوسج خوانده میشدند ، شبهه ای نیست زیرا در دین هندوان ، برادوان آریایی ایرانیان ، گروهی از پشوايان چنین خوانده شده اند . در رنگ ردا ، کهترین بخش ردا *Veda* چندین بار باو بر مینویسیم که در هنگام یوگرا کردن مراسم دینی یاد گردیده است .^۱

۱- نگاه کنید بکاتها بخش نخست ص ۸۸

۲- Der Rig-Veda Von K. F. Geldner, Harvard University Press 1951 Vol. I p. 77 Anmerkung 2 ab.

یادداشتهای پنج گانه

۲۸۶

چنانکه میدانیم در دین یکتا پرستی زرتشت گروهی از خدایان که نزد ایرانیان پرستیده میشدند ، از دیوان ، بیکار شمار رفته اند ، اما گزیر پشوايان دینی آن پروردگاران ، نزد پیغمبر ایران از دشمنان و بدخواهان آیین نو شمار آمده اند ، از آنجا که اوسجها ، در چشکیهای زائوسیرم در فصل ۱۵ در پارهای ۱-۲ گفته شده کرینها و اوسجها از دشمنان زرتشت و ویران کنندگان ایران بودند .
واژه اوسج از مصدر *u-* آمده - *u-* در آمده که بعضی خواستن و آرزو داشتن و خواست داشتن است ، اوسج لفظا یعنی خواستار^۱

کرین

کرین *karapma* در کاتها نامی است که بگروه پشوايان دیوستان و دشمنان مزدیسنا داده شده است ، گفتیم اوسج یکبار در کاتها یاد شده ، اما کرین چندین بار در سرودهای کاتها آمده است ، در یستا ۳۲ (اهورتودگت) بند ۱۲ با گرهیم *Grahma* (*Corahma*) یکجا آمده و در بند ۱۵ از همان هات یستا با کویها (*kavi*) با هم یاد شده اند ، در یستا ۴۴ (آشتودگت) بند ۲ کرین و اوسج و کوی با هم آمده اند ، در یستا ۴۶ (آشتودگت) بند ۱۱ کرینها با کویها یاد گردیده اند ، در یستا ۴۸ (سپنتمدگت) بند ۱۰ کرینها تنها یاد گردیده اند ، در یستا ۵۱ (وهوخشترگت) بند ۱۴ باز کرینها تنها آمده اند . در سرودهای کاتها ، پیغمبر ایران ازین پشوايان دیوستان که مردم را بتایش گروه دیوان بپروردگاران

۱- نگاه کنید بیادداشتهای کاتها (بخش دوم) ص ۳۴ شماره ۱۲ .
در باره اوسج بکتابهای زیر نگاه کنید :

Haug Essays P. 289 : A Dictionary of the Gāthic Language vol. III by Lawrence N. Mills, Leipzig 1902 p. 95 ; Bartholomae, Altiran. Wörterbuch Sp. 406 : The Divine songs of zarathushtra by, L. J. S. Taraporewala, Bombay 1951 p. 531

آزادی بعنوان اهدا دانستگ است و این را اسلمرا آیت بنکارستی خوانند و از
اهورازدا خواستار است که پیران بین راستی را از آسبیه این گمراه کنندگان
برگزار دارد.

اسپریدهای گاتها که نگندم، در پاداشتهای دیگر استا سید وازه گریز
بر میخوریم چنانکه در پست ۱۰ سال ۱۸۵۰ در مژدیشته پاره ۱۹، خردانیشت
پاره ۷، آبان یشت پاره ۱۳، مهر یشت پاره ۲۲، ورواین یشت پاره ۶۳ و جز
اینکه در همه اینها گریه و آه دیوان و جانان و پیران و راهزنان و گمراه کنندگان
و دزدان (گرگها) و ستمگران آسب آورده گان دشمنان را گویا پاشند،
آنان، بخواران مردم و ستمگران بنشینند، آیین مزبده خوانده شده است.

در گزارش پهلوی استا گریز به گرم **گرم** **kar** گردانیده
شده و در جمع گزارش **گرم** ۱۳ و در توضیح افزوده شده و گرم **kar** یعنی
کسی که از آیین مزدیشته چیزی نمی شنود و گرش تنوا ندارد چنانکه واژه کوی
kavi که ساد در استا با گریز یک گریه، در پهلوی به کیک **kik** و **ka**
(**kayak**) گردانیده شده و در توضیح آمده که **kar** (۱۵) یعنی کسی که
از برای آیین زرتشتی بندگان میاندازد. در نوشته های دینی پهلوی از گریزها
و کویها به مفهوم دشمنان دین راستین زرتشتی و گروهی از گران و کوران که بارای
شنیدن و بدین دینی ندارند چیزی از مزدیشته در نمی یابند، افزوده شده است،
برای پس از گذشتن چندی از پیدایش مزدیشته و دراج آیین نو، دیگر کسی بر ریشه
این واژه نبیند که ایشان در پاریه ازیشوایان و شروان کیش پیش از زرتشت
بودند و از سران مینوی و جهانی (روحانی و مادی) دیوشنا بشمار میرفتند.^۱
گریز که گفتم پیشوای دینی پیش از روزگار زرتشت است لفظاً باید معنی

۱- نگاه کنید به دیگر پست ۷ فصل ۱۱ پاره ۱۹، پست ۸ فصل ۳۵ پاره

۱۳ (۱۰ پست یشت فصل ۲ پاره ۳)

Secret Books of The East, edited by Moller, Vol. V p. 196-8,
Vol. XXXVII p. 111-112, Vol. XLVII p. 19-20 and add-sparam p. 343

* کسی که مراسم دینی را بجای آورد باشد، شبیه نیست که واژه سانسکریت **kalpa**
که معنی مراسم و آداب دینی یا تشریفات مذهبی است (Ritual) یا گریز
اوستایی از یک ریشه و بن است.

گرم

گرم **kar** (۱۵) **kar** (۱۵) **kar** (۱۵) **kar** (۱۵) **kar** (۱۵) **kar** (۱۵) **kar** (۱۵) **kar** (۱۵)
در گاتها پست ۳۲ (اهورود گات) بند ۱۲ و بند ۱۳ و بند ۱۴ یاد گردیده
است. در بند ۱۲ با گریز **karapan** و در بند ۱۴ با کویها
kavi آمده است. درین سه بند وخت و خورشید زرتشت گفتار گاو و گوسفند
را که پیروان دیوشنا از برای خشنودی خدایان خود بجای میآورند، سخت
تکوهیده است. پیغمبر فرماید: گرم و گریز و پیروان آنان که با خورشید شادمانی
چاربایان را قربانی کنند، از دروغستان هستند. گرم در روز پسین سزای کردار
جهانی خویشان رسد و پسرای منشی بد (دورج) در آید، آنگاه پشیمانی سودی
ندهد، گرم و کویها از نابکارانی هستند که دیوشنان را قربانی کردن چاربایان
گمارند و بمستی برانگیزند.

جر همین سه بند از گاتها، دیگر در هیچ جای اوستایی که امروزه در دست
داریم، واژه گرم بر نمی خوریم. از همین سه بند گاتها بشوئی پیداست که گرم
در دهن گریزها و کویها از دشمنان دین زرتشتی، و از بزرگان کیش دیوشناست،
خواه از گروهیشوایان دینی و خواه از فرمانگزاران دیوشنان.

در گزارش پهلوی همان واژه گرم به گرم **kar** **kar** **kar**
گردانیده شده چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۲- اینان پاره ستانی را بدرستی برتری

۱- نگاه کنید به

Essays by Haug, London 1878 P. 289-90; Bartholomae, Alliran -
Worterbuch sp. 454; The Divine Songs of Zarathushtra by L. Tarapore-
wala p. 290-1

بند و کرانها بدویم از برای خود خود را گزیند. در بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه
کریمک در توضیح، بزرگ (کریم) را دارد. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
در بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)

بند و

بند و (کریمک) در بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
گفت (کریمک) در بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
اوستا از برای بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
بر بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
بزرگترین دشمن من است. گزیند که مرا باز بدارد. بزرگترین دشمن من است. گزیند که مرا باز بدارد.
دانشین. ازین گفتار بر می آید که بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
دیوستان که باز داشتند در بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
همان کسانی اند که باز داشتند در بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
پروان آیین دروغین که بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)
سرداران یا فرمانبرداران (بندهای ۱۲ و ۱۴ واژه کریمک را گزیند. بزرگ (کریم) را گزیند. بزرگ (کریم)

برخی از دانشمندان بند و را یکی از معنی رهبران دیوستان است. چنانکه
بارتولومه Bartholomae و میلز Mills و مولتون Moulton و دیگران، و برخی دیگر
این واژه را معنی ناخوش، تهاجم، نابود شدن، بیماری و جز اینها گرفته اند.

۱- نگاه کنید به:

Commenter über Das Avesta von Spiegel Band II. Wien
1866 s. 266-f. Altind. Wörterb. von Bartholomae sp. 539. Divine
songs. by Taraporewala p. 230.

نگاه کنید به معنی پهلوی یسا و ویرد.

Pahlaviyasma And Vispered Edited by Dhabhar, Bombay 1949;
A Dictionary of the Gāthā Language Vol. III by Mills p. 381.

چنانکه یوستی Jasti و اسپیکل Spiegel و دارمستر Darmesteter و تاراپوروالا
Taraporewala و دیگران.

با گزیند این صفت اخیر از اوستا دانها را، خود گزارش پهلوی اوستا (= زند)
باین معنی را نه می‌گردد است زیرا در گزارش بند ۱ از یسا آمده (کریمک) ۱۲
bāthra kamān بندهای زمان (پایان زمان) و در گزارش بند ۲ بهای بند آمده
vīmarāhه (بیماری).

باید گفته شود خود واژه بند و گزارش کن اوستا را در روزگار ساسانیان
بهترین ترجمه کشانیده است. بن (کریمک) bay یعنی ناخوش کردن، تیره
و تیره ساختن، در یسا ۳ بند ۶ بکار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به
ویمارینیش (کریمک) vīmarānīsh، همچنین مصدر بند و (کریمک)
band در اوستا همین معنی است. بند (کریمک) bānta (صفت) اسم مفعول
بن bay و بند (کریمک) bānta (صفت) اسم مفعول بند bayd می‌باشد این هر دو
صفت در گزارش پهلوی به ویمار (کریمک) vīmar (= بیمار = ناخوش)
گردانیده شده است.

گوی=کی

یغمبر ایران چندین بار در سرود های خود واژه گوی و گویه kavi
را بکار برده، گاهی از آن شهربازی، دشمن دین مزدیسنا اراده شده و گاهی عنوانی

۱- نگاه کنید به:

Altind. Wörterb. von Bartholomae sp. 956; The Treasure of The
Magi by J. H. Moulton, Oxford 1912 p. 16; Gāthas by K. E. Panegar
(The Journal of The K. R. Cama Oriental Institute No. 32) Bombay
1928 p. 276; Sacred Books of the East Vol. XXXI p. 100-101; The
Divine Songs of Zarath. by Taraporewala p. 694.

است که از برای گشتاسب، دوست و پشتیبان حین مزبنا سکر برده است.
 دراهو نو دگان، پشاهان ۲۳ بند ۱۴، کرهم (Karam) و در بند ۹۵ از همان
 مات یا کرهم (Karam) آمده. دراهو نو دگان، پشاهان ۲۳ بند ۱۴، کرهم (Karam) و در بند ۹۵ از همان
 کرهم یا کرهم (Karam) آمده. دراهو نو دگان، پشاهان ۲۳ بند ۱۴، کرهم (Karam) و در بند ۹۵ از همان
 و دراهو نو دگان، پشاهان ۲۳ بند ۱۴، کرهم (Karam) و در بند ۹۵ از همان
 با دشمنان بی‌سیر و روان گشتی پشاهان آورده شده و گفته شده این کرهم (Karam) (شهریاران)
 با تابکاران دیگر چون کرهم و کرهمها و اسبچ از باران دروغ و طردار کشتن
 چارهای در قریبانی و بکار بردن آسمان و در مراسم دینی هستند. روانی اینان
 در روز پسین در مریل چیت و بر سر افتاد و در حال و حال دروغ (= دروغ)
 در آیند. در بند ۹۶ از همان ۱۴ که کوی تها آمده، باز در آنجا سخن از کسی
 است که پیمبر از او گله نموده است و او را چاکر پست و قریبانی یک کوی
 میخواند.

در سخن از کرهم گفتیم که کرهم در گزارش بهاری اوستا کر و کوی
 (کیک و نو (keyak, kil) کور خوانده شده اند. با کرهم در روزگاران خود
 زودت این شهریاران یا کویا، به پیروی آیین درین آریایی، به خواه درشت و
 دین نوبودند و از همان کسانی هستند که پیمبر آواز را از شهریاران بد (دویش خشنه
 و دروغ) در پنج مد (د) (daxshathra) در پشاهان، پشاهان ۱۴، کرهم (Karam) و در بند ۹۵ از همان
 بند ۵ و بند ۱۰، یاد میکند. پس از سیری شدن آن روزگاران مفهوم دیرین
 کوی و کرهم از زبان رفته. آنان را یعنی خیره سر و بد خواه و گمراه
 گرفتند و همین مفهوم در بخشهای دیگر اوستا بکار رفته چنانکه در پشاهان ۹، پاره ۱۸
 فروردین پش پاره ۱۳۵، زامیاد پش پاره ۲۸ و جز اینها. کوی (kavi) در
 سانسکریت معنی داناست و از برای خدایان و سرودگویان بکار رفته است. همین
 واژه، مفهوم شهریار یا شاه چندین بار در گانها آمده است. در دشت دوست و پشتیبان

خود و پشاسب، پشاهان ۱۴، کرهم (Karam) و در بند ۹۵ از همان
 kavi یاد میکند. پشاهان ۱۴، کرهم (Karam) و در بند ۹۵ از همان
 بند ۱۶، پشاهان ۲۳ (و هشتاد و یک) بند ۲، چنانکه میدانیم یک خاندان داسانی را
 کیانی خوانده اند و در جلد ۲، پشاهان (س ۲۰۷ - ۲۸۸) آنان را یاد کرده ایم.

در ادبیات فارسی هم واژه کی که با واژه اوستایی کوی یکی است، معنی
 پادشاه گرفته شده است. فردوسی در شاهنامه در سخن از پادشاهان پیشدادی
 داسانی و ضحاک و پادشاهان ساسانی همین عنوان را سکار برده، در سخن از ضحاک گویند
 کی از دهاش بیامد چو باد بایران زمین تاج بر سر نهاد
 در پاره فرودین که از پیشدادیان بشمار است، در سخن از دین وی
 درفش چرمین کاهه را که بر نیزه افراشته بود، گویند.

چو آن پوست بر نیزه پردیگی بینگی یکی اختر افکند بی
 همچنین چندین بار همین عنوان را پادشاهان خاندان ساسانی داده، در
 سخن از قیاد بیروز آورده:

در اسبه، فرستاده آمد بری چو یاد خرابی فرمان کی
 اسدی طوسی نیز در گرشاسب نامه خود واژه کی را در همه جا یعنی
 پادشاه بکار برده است. در جایی ضحاک بگرشاسب گویند که با سپاه کم نشاید
 به جنگ هند رفتن.

کی نامور گفت کای جنگجوی بدین لشکر آنجا شدن نیست روی
 در سخن از دختر زیبای شاه روم که همه شاهزادگان خواستارش بودند،
 گویند:

بسی خواستندش کیان زادگان ز هر کشور آمد فرستادگان
 پادشاه روم درباره داماد خود گرشاسب که هنوز نمیدانست از کدام نژاد و
 تخته است گویند.

۱- بکار در پشاهان (اهو نو د) مات ۲۸ بند ۲۷ یعنی عنوان «کوی» یاد کرده است.

بدلگفت شاید که هست این جهان / ز پشت کتک به دستم گمرا
 در باره فریدن آوری
 از رخ فریدن به کفک / گری کتک بسته کردگار
 باز در سخن از فریدن گوید
 خدیو ز ماله کی رخت / گشایده کنی و نه کتک
 دو لغت قرین لیدی پلا نده = کی / از گشایده ملککن را کی خوانند و
 این از کیوان گرفته سوی مله‌ی خدیو گفت =
 کی کردار پرورنگی شد / می کردان که جهان به در گزالتا
 از اینکه لیدی و از کی را / یعنی پشته پاد کرده در دست است اما آن را
 از کیوان (رحل) گرفته دست نیست زیرا کیوان واژه ایرانی است از بابل
 زمین بایران آمده است. همچنین در پهلوی کی یعنی پشته است. * عنوان فصل
 ۳۱ بندش این است: ۱۰ روز و نیم و پیرانه گیلان در اینجا همه پادشاهانی که در
 داستانهای پادشاهان و گیایان خوانده شده یاد کرده اند کوی از نامهای رایج نیز
 بوده سه تن از پادشاهان در پاره‌های ۱۶۱، ۱۶۲ و ۱۶۳ به همین نام یاد کرده‌اند از کی
 گشتاسب، شهریار سستان که زوشت پدر پناه برد و نامهای که در کار فراهم شدن
 است (سوشیانت) سخن خواهیم داشت و از از واژه * کی گفتگو خواهیم کرد.

۱ - نگاه کنید شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم جلد ۱ ص ۲۳ شماره ۱۹۷ ص
 ۴۸ شماره ۲۶۶ جلد ۸ ص ۲۶۱ شماره ۵۴ - گرشاسب نامه لیدی طوسی - شاهنامه
 یساقی، تهران ۱۳۱۷ ص ۷۰ و ۲۱۰ و ۲۳۰ و ۲۶۹ و ۴۱۷.
 و نگاه کنید به:

Essays by M. Haug p. 290-3, Handbuch Der Awestasprache Von
 W. Geiger, Erlangen 1879 p. 219; Altiran. Wörterb. Von Bartholomae
 sp. 442-3; Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorne-
 mheiten Von Bartholomae Straassburg 1906 S. 128-7; Die Yast's Des
 Awesta Von Herman Lommel, Göttingen 1927 S. 171-2

فریان

فریان (۱۳۱۵) در (Pryāna) از نام‌های تورانی است که خاندانش
 بزوشت گرویدند. یغمر یکبار از او در یسنا (آشود گات) حالت ۴۶ به ۱۲ یاد
 میکند و امیدوار است این خاندان از یخشایش ایزدی برخوردار گردند.
 در بخشهای دیگر اوستا و در نوشته‌های عربی پهلوی نیز نام این خاندان
 تورانی بر میخوریم. در آبان یشت باره ۸۱ آمده که یواشت ۳۵ و ۳۶ در ۳۵۸۰
 Yōšta از خاندان فریان از برای اناهیتا قربانی کرد و از او درخواست که وی را به
 آختیه بدین نام دهد. ۸۸۱۷ خبره سر، چیر سازد و در پاسخ گفتن به نود و نه
 پاسخ آن نابکار، کشور را از گزند وی دور بدارد. در فروردین یشت باره ۱۲۰
 فرورد همین یواشت از خاندان فریان درود فرستاده شده است. در کتاب پهلوی
 دیگر در بخش ۳۰ فصل ۲۰ از خاندان فریان نام برده شده و در دادستان دینیک
 فصل ۹۰ پاره‌های ۳-۶ یوشت فریان یکی از هفت بزرگان (شهریاران) جاودانی
 خویزرس شمرده شده است. همچنین در زردشت یمن یشت فصل ۲ باره ۶ از جاودانی
 بودن یوشت فریان سخن رفته است.

۱ - داستان یوشت فریان و اخت موضوع يك كتاب گويك پهلوی است: اخت
 جادوگر بالشتگر بودگی شهری درآمد و گفت شهر را ویران کنم اگر کسی نتواند
 ۳۳ همای مرا بکشد. یکی از پادشاهان که یوشت فریان باشد همه پرسشهای او را
 پاسخ گفت و اخت از پاسخ گفتن به پرسش یوشت فریان فرو مانده و کشته
 گردید. نگاه کنید جلد ۱ پشته ۱ ص ۲۶۹ - ۲۷۱ و به ترجمه‌های یوشت فریان:
 Arda-vīra by Hoshang and Haug, Yosti Fryāno and Hadokht Nask
 by Haug and West, Bombay, London 1872.

Une Légende Iranienne, traduite du Pahlavi par Adrien Bartholomae,
 Paris 1888

۲ - دو پاره خویزرس در اوستا ۳۳۰ و ۳۳۱ در ۳۳۲ که کشور
 مرکز آن است نگاه کنید جلد ۱ پشته ۱ ص ۴۳۱-۴۳۲

یسنا، هات ۴۶ بند ۱۵، در اینجا که پیغمبر بگروهی از خاندان خود پند و اندرز میدهد آنان را بیست جمع، ای هیتیان، ای سیتانیان، میخواند: در و موخشر گات، یسنا، هات ۵۱ بند ۱۹، در اینجا پیغمبر از سر عم خود مدبو ماه سیتان که از او سخن خواهم داشت یاد میکند: اوزا از یاران دین خود پیغمبر

در پیشهای دیگر اوستا نام ذرشت و سیتان سپهر پیغمبر و ساهم از نام سیتان، تنها، همان ذرشت اراده شده چنانکه در آبان یشت پاره ۱۹ و پاره ۲۹ در مهر یشت پاره ۲ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۳ در اناه یشت پاره ۷، در یسنا، هات ۱۹ پاره ۱۲ و دهعت ۹۲ پاره ۷ و جز اینها

دو فرد دین یشت به فرورد یکی از پارسایان نام لریشیوت *Thraithyot* (۵۶۵) و دیگری *Spitam* درود فرستاده شده و نام خاندان او سیتان خوانده شده است. در نوشته های پهلوی مزون و فراوان، ذرشت سیتان *ذرشت سیتان* یاد گردیده است.

دو نامه پهلوی بند هش (دین آگاسی) دو فصل ۳۱ خاندان ذرشت پهلوان نسب دی یاد گردیده و خاندان وی بنوچهر پیوسته است، در این سلسله که از پدر ذرشت تا خود بنوچهر چهارده تن بر شمرده شده، سیتان نهمین قبیله ذرشت بشمار رفته است همچنین در نوشته های دیگر چون دینکرد و چکر کرت دینک و جیتکیهای زاد سپرم و روایات و طبری در تاریخ الامم و الملوك و مسعودی در مروج الذهب که خاندان ذرشت را یاد کرده اند سیتان یا سیتام و اسماع و سیمان و اسفتمان را نهمین قبیله پیغمبر بر شمرده اند.

معنی لفظی سیتام *Spitama* روشن نیست، هر چند که جزء نخست آن سیت *Spiti* (سید - سفید) از واژه های رایج ایرانی است. پوستی سیتام *Spitama* را مختصر شده از نام *Spitamenes* دانسته که در نوشته های یونانیان، در سخن از ایران، نام یکی از سرداران یاد گردیده و باید لفظاً

معنی سیتان باشد^۱ یا بصارت دیگر از منشی روشن و پاک، برخوردار^۲ *Hadatalpa* هجیت اسب *هات ۳۳ بند ۲۳*، *هات ۳۳ بند ۲۳*، *هات ۳۳ بند ۲۳*، یکی از تیاکان ذرشت است و دوبار در سرودهای گاتها یاد گردیده: یکبار در اشود گات، یسنا، هات ۴۶ بند ۱۵ در آنجایی که گفتیم پیغمبر بگروهی از خاندان خود پند و اندرز میدهد و آنان را بیست جمع، ای هیتیان، ای سیتانیان، میخواند، بار دیگر در هیت یشت گات، یسنا، هات ۵۱ بند ۱۹، در اینجا پیغمبر دختر خود پورویشت را از بیست هجیت و از خاندان سیتان میخواند، هجیت، آنچنانکه در بند هش و دینکرد و طبری و مسعودی و جز اینها آمده، چهارمین قبیله ذرشت بشمار رفته است.

جزء نخست این نام هجیت *هات ۳۳ بند ۲۳*، *هات ۳۳ بند ۲۳* (هجیت *hite*) دو سانسکریت سیج *ale* معنی آب پاشیدن، افشاندن، پاشیدن است، هجیت بمعنی آب پاشیدن، آب ریختن در اوستا بسیار بکار رفته چنانکه دو فرگرد و ویدداد پاره ۳۲، فرگرد ۸ پاره ۵۸ و فرگرد ۹ پاره ۴۷ و جز اینها، بسا باجزای های (پرفیکسها میشوند) پیتی *هات ۳۳ بند ۲۳*، *هات ۳۳ بند ۲۳* *Spiti* و *Spiti* و *Spiti* و *Spiti* و *Spiti* و *Spiti* آورده شده و در پهلوی آشنجیت *Asinjitan* گردیده، همین واژه است که در فارسی بهشت پشچیدن یا پرفیکس پتی *pali* بجای مانده و بمعنی آب و خون و مانند آن پاشیدن گرفته شده است^۳.

نظر باین وجه اشتقاق هجیت باید بمعنی دارنده اسب پشچیده باشد^۴

۱ - این نام ناگور بایستی *Spitamenouh* بوده باشد.

۲ - نگاه کنید به *Iranisches Namenbuch* Von P. Justi, Marburg 1895 S. 309

۳ - لیبی گوید: بنجر همه تشنه آتیده اند. بر آن خاک خوش پشچیده اند نگاه کنید بلفظنامه دهخدا و گنج باز یافته گرد آورده دیربانی تهران ۱۳۳۴ ص ۲۲

۴ - نگاه کنید بفرهنگ ایران باستان ص ۲۲۹

دو لغت ۱۵۹۲ و ۱۵۹۳ هم مقبول است اما مستند یکی در
قراری دوختن معنی در ضمن آن جای ندارد است محال بود که در مسکرت کی
معنی نوشته شده است.

[illegible]

در دین یشت پاره ۱۵ آمده: هر دوی پاک و داناکه خواستار زرتشت پاک بود،
چیتا (چیتا - چیتا - چیتا) را بسوزد که از خوشی بهره مند شود و
آنچنانکه باید بدین بیندیشد و از روی دین سخن گوید و از روی دین رفتار کند.
در فروردین یشت پاره ۱۲۹ هوری یاسه دختر پیغمبر - قری ۱ ازبیتی ۱
پور و چیتا، یکجا یاد کرده و فرورهایشان درود فرستاده شده است.

در اینجا یادآور می‌شوم دو فروردین پشت، آنچنانکه در گفتار * پوروشیه
گفتم، در فهرست بلندی نام گروهی از مردان و زنان نامور و پارسا برشمرده شده
و فرورهای آنان ستوده گردیده است. در بارهٔ ۱۳۹ نام هروی در سر نامهای زنان

نام اروپا را ساجای داده شده پس از او هوتوسا ۶۳۳ و بعد از او هوتوسا ۶۳۳ و بعد از او هوتوسا ۶۳۳ زن
کی گشتاسپ و پس از او هومایا ۶۳۳ و بعد از او هومایا ۶۳۳ (همای) دختر
کی گشتاسپ یاد کرده اند، چنانکه مدیو ماه پسرعم و زنتش، نخستین کسی که به پیغمبر
کردید و از او سخن خواهیم داشت، دربارهٔ ۹۵ همان یشت در سر نامهای گروهی
از مردان در گ آمده است.

در سنت سه پسر و سه دختر به پغمر باز خوانده شده ، هیچک از آنان از هووی نیستند گفته شده که سه پسر آینده دارند ، هوشیدر ماه و هوشیدر ماه و سوشیات که سه هزار سال مانده بر زندگی جهانی ، هر يك فاصله هزار سال از هوشیدر ، ووی بیجان خواهند آورد و پس از سیری شدن هزاره سوشیات ، دستخیز بر انگیزته خواهد شد ، این سه تن از پشت زدنشت و هووی میباشند و نطفه آنان در دریاچه هامون ، در سیستان ، نگهبانی هزاران قزور پنگان و پناکی سپرده شده و سه دوشیزه در آن آب از آن نطفه آبستن گردند و هر يك در هزاره خود مادرهای هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیات گردند .

در کتابی جدا گانه که اینک در کار فراهم شدن است از این سه ظهور که از مسائل بسیار دلگشاز و دینسانس، تفصیل سخن خواهیم داشت

پنجمیر ایران یکی از پسران خود را در گاتها باد میگذارد. در
وهندو است گان، سنا، هلت ۵۳ شد ۲۰۲ در جایی که از باران

خود نام غیرد، فرعاید^۱ کی گشتاسپ و پسر زرتشت سیستان وفرشوشتر راه راست
وین را ییارایند و دو جهان دیگر از کسانی باشند که پیاداش جوادانی ایزدی بر خوردار
گردند^۲ در اینجا از این پسر نام برده نشده ، اما او باید است و استر^۳
و دد ص ص ح ، وامد ص ص ل س : Isat vāstra (در بهلوی ایست واستر Isat-vāstr)
دد ص ص م ص ل) باشد که بزرگترین پسر زرتشت است .

گفتیم در سنت سه دختر و سه پسر پیغمبر ایران با خواننده
پوروچیت شده اند. پوروچیت که در اوستا پوروچیتا
(پوروچیتا) پوروچیتا (پوروچیتا) پوروچیتا (پوروچیتا)
(puroci) آمده از دخترانی است که در کتاب از نام پوروچیتا است.

دو هشتاد و شش گات "پناه هات ۵۳ بند ۲ در پوروچیتا همین دختر
با جاماسب، وزیر کی گشتاسب، دختر درشت منو کوید: "ای پوروچیت، از
پشت چشپ، از خاندان سیستان (در پوروچیتا) چشپانی (ای چواترین
دختر درشت، آن [مرد] آرمود را با منش پوروچیت از برای پیوند تو
برگزیدم، تو خود با خرد خویش، پند و اندرز بر من، از دشت چواتر با سین
(پوروچیتا) بخوبی بر جای که (درشت یک دختر بهتر و یک دختر
میانکی داشته که پوروچیت را که برین آنان خوانده است.

از دختر بهتر و دختر میانکی نامی در خود سرودهای پیغمبر چای نعلافه اما
در بخشهای دیگر اوستا، چنانکه در فروردین یشت پاره ۱۳۹ این سه خواهر با
هم یاد گردیده اند.

بزرگترین فرنی (۱۱۱) Prani و میانکی فرنی (۱۱۲) Pranti
خوانده شده اند و در پهلوی قرن ۱۱۱ و ۱۱۲ و سرینک و ۱۱۳
گردیده است. واژه فرنی Prani یعنی فرزنی، خواوانی، پیری، بسیاری گات و
جدا گانه در اوستا بکار رفته چنانکه در آن یشت پاره ۱۲۹ و هر یشت پاره ۲۰
و جز اینها.

نام خاص فرنی ناگزیر جزئی است از یک نام مرکب.

فرنی Thrill هشت مؤنث نام تربت (۱۵۵) Thrilla میباشد.

۱- نگاه کنید یادداشت شماره ۴ در ص ۳۶۷ در همین کتاب.

در گفتار پوروچیت گفتیم که تربت (اثر ۱) پدر گرشاسب و اورواخش
است از این گذشته در آن یشت پاره ۷۲ و در فروردین یشت پاره ۱۱۳ از یک
تربت دیگر برادرش آشور دنگه مدیو مدیو (۱۱۴) Mediu
پسران سارو زری دوسد دد دد (۱۱۵) Sayundri یاد گردیده است، معنی لفظی
نوبتی و تربت دانسته شده یوستی (۱۱۶) Iusti از واژه نری (۱۱۷) Itri (سه) گرفته
بمعنی "سومی" ۱.

نام کمترین دختر، پوروچیت، یعنی پوروچیت یا دارنده دانش بسیار و
از دانش بسیار پر خوردار روشن است.

این نامها در ایران باستان بسیار رواج داشت، و در فروردین یشت که نام گروهی
از زنان و دوشیزگان پارسا یاد شده در پاره ۱۴۰ آن، نام چهار زن فرنی، با
نامهای شوهرهایشان یاد گردیده اند.

دیگر از خاندان پیغمبر، کسی که در کتابها هم از او نام برده
مدیو ماه شده باشد، مدیو ماه است که در اوستا مدیوی ماهی مانوکه
Mediu mah (۱۱۸) Mediu mah یا مدیو ماهی مانوکه
Mediu mah (۱۱۹) Mediu mah آمده و در پهلوی مدیو ماه
Mediu mah (۱۲۰) Mediu mah شده است، لفظاً یعنی در میان ماه [زاییده شده]
یا در نیمه ماه زایش یافته.

در پازند مدیو ماه خوانده شده است، مدیو ماه پسر عم درشت است. یک
بشار دوهوشتر گات، پناه هات ۵۱ بند ۱۹ یاد شده است، پیغمبر پس از یاد کردن

۱- در پهلوی اثر Atrai در تاریخ سیستان (ص ۶) اثر ۱، در گرشاسب نامه و
مجله التواریخ (ص ۲۵) اثر آمده. در کتاب سوشانت تحصیل از گرشاسب و خاندانش
همین خواهم داشت.

یادان بزرگ و نامور خود چون کسی کشتاب در فرودین پیر سرپاد کوبید:
«مدیوماه از دودمان سیمانیس از آنکه آیین مزد اراد در یات، چکران ما و احدا
کرد و بدین راستین آشناسازد»

در فرودین یشت یاره ۹۵ آمده:

«اینک بخشایش در فرود مدیوماه پسر آراستی از آنکه ما میستیم نخستین کسی
که بگفتار و آیین زرتشت گشوی در اداد» در یشت فصل ۳۱ یاره ۲ آمده:
آنکه که زرتشت در ایران و یج دین آورده، مدیوماه آرا پسر است»

در زاد سیرم فصل یازده گفته شده: «زرتشت در نخستین ده سال یقهگیری
خود، یک پیرم داشت و بی زاد مدیوماه بود، و فصل بی از آن کشتاب دین دی
پذیرفت»^۱

در فصل ۲۴ از یشت نیم دیگر در یاره ۱۹ نخستین بران دینی زرتشت چنین
یاد گردیده اند: مدیوماه، پسر گشوی در اداد پسر گشوی. *parshai gun* و
سین در *neue*، کن کشتاب افرشوشتره چاماس.

آنها که پیداست مدیوماه یکی از نخستین گردندگان بآیین زرتشتی است.

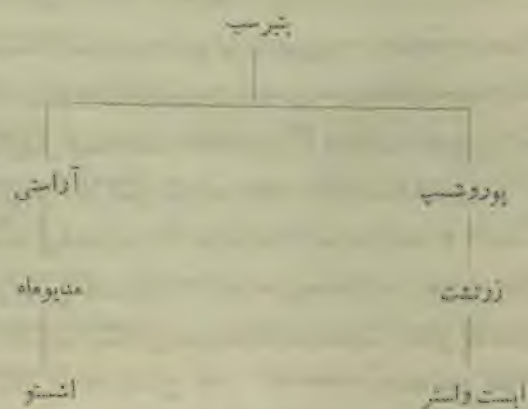
۱- نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص ۸۰.

۲- در یاره ایران و یج و روه آن وختو (*Oxus*) = آموه = جیحون که در
کرانه آن زرتشت باهام ایزدی رسید، نگاه کنید به جلد ۱ یشتها ص ۵۰

۳- نگاه کنید به: BBE Vol. V p. 187

۴- در فرودین یشت یاره ۹۶ پسر گشوی *Parshai gun* پسر برات
در *Parāta* که در یشت فصل ۲۹ از عباد آنها بشمار رفته و
پانچ تن دیگر از نخستین پیروان آیین مزدیسنا یاد گردیده اند. پسر گشوی لفظاً یعنی
دارنده گاومای دورنگ (اللق). سین *saēna* در یاره های ۹۷ و ۹۶ فرودین یشت یاد
گردیده و همین واژه چندین بار در اوستا یعنی شاهین بکار رفته و در سانسکریت هم
همین معنی آمده است. بکارنده شبهه نیست که نام داین سبناه از همین واژه است.
نگاه کنید به جلد ۱ فرهنگ ایران باستان ص ۲۰۲ - ۲۰۵ بگفتار شاهین.

در فصل ۲۲ یشت در یاره های ۲ و ۳ آمده: پسر پسر را در پسر بود، یکی
پوروشپ و دیگری آراستی از پوروشپ. زرتشت زاد دار آراستی، مدیوماه.
ازین آراستی بعد از مدد *Arasti* در فرودین یشت یاره ۹۵ یاد گردیده
و گفتیم که مدیوماه پسر وی خوانده شده است و در یاره ۹۶ از فرودین یشت نام
اشنو مد *Ashantu*، پسر مدیوماه یاد گردیده است.^۱



۱- در اوستایی که امروزه ندرست داریم، بنام پسرپ *Paithrasp* بران پیغوریم
و در نوشته های بهلوی و پارسی و فرها که یاد شده با املا مختلف نوشته شده
است. نگاه کنید به: *Iranisches Namenbuch Von Justi S. 252*

نام آراستی *Arasti* پسر پسرپ در اوستا یاد شده و گفتیم در فرودین یشت یاره
۹۵ مدیوماه پسر آراستی خوانده شده است. این نام از مصدر راد (*rād* با
برهنگس *rād* مد) یعنی آراستن (آرایه) در آمده است. نگاه کنید به یادداشت
شماره ۵ از بند ۹ ازین ص ۲۹ ص ۵۰ - ۵۱

همچنین نام اشنو *Ashantu* در فرودین یشت یاره ۹۶ یاد شده و گفته شده:
فرورد پاکدین اشنو پسر مدیوماه را میستایم. این نام لفظاً یعنی ستاینده یا کی و
درستی و راستی یا دین راستین مردا.

و چرکوت دینیک که چندی با آران نامیده می‌شود به مدیومه پسر آولس باز خوانده شده چنانکه چند نوشته دیگر پهلوی می‌باشد چندی از زرگان روزگاران پیش باز خوانده شده است. لذا آریستائوس نوشته‌ها و جناس نام که به اوشنر سطرینج (Sudra) و اندرید یا وزیر پادشاه استانی کادوس^۱ و جاماسب دربر کی گشتاسب باز خوانده شده اند. معلومست که از برای ارزش دادن باین نوشته‌ها باین پیوسته اند.

مدیوماه از نامهای بسیار رایج ایران امین بوده و آنجا که در فصل ۳۳ بندهش آمده، در همان خاندان نامور می‌باشد و چندی مدیوماه خوانده شده اند. در گزارش اوستا (زرد) نام چندی از گزاردگان (مشرین) بجای خوانده مدیوماه یکی از آنان است که گویا در پایان روزگار ساسانیان می‌زیست. که یارینام او در وندیداد بر می‌خوریم و به یازدهم در لغت پهلوی شایسته قه شایسته در فروردین یشت باره ۱۶۷ از یک مدیوماه یاد شده و فروردین در دفتر ستاده شده است. از برای اینکه این مدیوماه از مدیوماه پسر آریستی باز شناخته شود با صفت آبرزات مدیوماه در سطرینج - *pariusta* آورده شده یعنی پس از آن زاییده شده با متأخر دوم و در همان باره ۱۶۷ از فروردین یشت از یک جاماسب دوم (آبرزات) و از یک او و تندتر دوم یاد گردیده است.

گفتیم در نوشته های پهلوی چون بندهش و زادسپهر و دینکرد و چرکوت دینیک چهارده تن از یاکان زرتشت یاد گردیده و خاندان ادراه منوچهر (منوتی چهر) ۳۰ در ۳۰ (Maouhathra) پیوسته اند (نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص ۵۰) همچنین طبری و مسعودی همین نامها را یاد کرده‌اند. در همه این نوشته ها این نامها دیگرگون شده، بیستهای باستانی و اصلی بهمان رسیده است.

۱. درباره اوشنر اندرید کیکاوس که در فروردین یشت باره ۱۶۷ یاد گردیده، نگاه کنید به جلد ۲ یشتها ص ۱۰۳.

ایک سلسله نسب زرتشت آنجا که در بندهش و زادسپهر و هروج الذهب مسعودی آمده است:

مروج الذهب مسعودی بندهش و زادسپهر و دینکرد

Mānūshehr	منوشهر
Dūrāsrōb	دورشرین
Airio-Rafan	ایرج
Nayazom-Ayazom	هائوم
Vandish	واندیش
Spitām-Spitiāmān	اسپتمان
Hordhāt	هرداد
Arejadharsn	ارجدیس
Paithasp-Paithasp	پائیس
Caxshush	خشیش
Hacataasp	هچتسف
Urugdhasp	اریگتسف
Paithasp-Paitharāsp	پائیسف
Pōrushasp	پورشسف
Zaratūsh	زرداشت

برخی از این نامها که در سرودهای گاتها و یا در بخشهای دیگر اوستا آمده، درست بجای مانده اما برخی دیگر که در نوشته های پهلوی آمده - بواسطه کم و کاستی که در القای پهلوی است، بیستهای کم و بیش درست بهمان رسیده است. در بندهش نام یازده تن از یاکان زرتشت بخط اوستایی (بازند) نوشته شده و در دینکرد نام پنج تن از آنان و در زادسپهر نام سه تن از آنان بخط اوستایی

ویدشت وادیویدم (Vedat) آمده در آدسیرم به خط پهلوی در هشت
Vaeditat خوانده شده است. در روایات یازده وادیویدم نوشته شده است.
آمده است

در مروج الذهب وادست ودر الفرج طبری ویدم نوشته شده است.
تردیده است که هشت یا ستانی است یا یازده یا بیست و یک.
Vadistat میباشد. هر چند در اوستایی که امروزه در دست داریم، کسی بیان نمیکرد
نکرده و در نوشته‌های دیگر چون پهلوی و پارسی و پارسی‌چین و پارسی هندو اما
این واژه درست یا رسیده و صفت تفصیلی است. معنی آگاه تر و دانای، از صد و نود
وادیوید (vond - وید) وادیوید (vond) معنی دانستن آگاه بودن از اتمهای
وادیوید اوستایی است و آن را یاد کردیم

در میان نامهای نیاکان زرتشت، هردار (Herdar) جایز است باشد است
در پندش یازده هردار (Herdar) و در دیگر
Herdar و در آدسیرم با تبدیل یافتن «ه» به «خ» خردار
وادیوید (Herdar) شده است. طبری و مسعودی نیز مراد از آن کرده‌اند.
همچنین است در روایات هر چند در اشعار و ترانه‌ها وادیوید (Herdar)
نام کسی نیست اما معنی نگهبان و پاسدار بسیار بکار رفته چنانکه در مهریشت یازده ۱۰۳
و یسنا ۵۷ یازده ۱۵ و فرگرد دوم و یسناد یازده ۴ و ۵ و جز اینها، این واژه از
مصدر هر (Herdar) معنی پاسداری و نگهبانی کردن است و هار (Herdar)
hara صفت است معنی آگاه و پاسدار و نگهبان، دو فارسی «زهار» از همین بنیاد
است معنی آگاه باش ازین، هشاردین
ای ز بهار خوار بدین روزگار از بار خویشین که خورد ز بهار
(فرخی)

واژه‌هایی که ازین بنیاد است یاد کردیم

- ۱- نگاه کنید صفحه ۱۵۳ یادداشت شماره ۱۰
- ۲- نگاه کنید صفحه ۱۲۲ یادداشت شماره ۸ و صفحه ۳۱۹ یادداشت شماره ۳

ارجدرش یا هردرش در سلسله نسب پیغمبر ایران هفتمین
ارجدرش پشت منوچهر و هفتمین نیای زرتشت بشمار آمده است. این نام در
دیگرده یازده ارجدرش (Arajudharan) و در ششمین نیز
یازده هردش (Haran) - هردش (Hardaran) و در آدسیرم
یازده ارگدرسی (Aragadar) آمده، همچنین در روایات یازده وادیوید هردش
وادیوید (Herdaran) یاد شده، در مروج الذهب ارجدس نوشته شده
است. چنین نامی در اوستا بجای نمانده و معنی لفظی آن بدرستی دانسته نشده است.
پتیرسپ در روایات یازده وادیوید پتیرسپ (Paitirasap) و در دیگرده
Paitirasap در دیگرده یازده پتیرسپ (Paitirasap) و در
آدسیرم به پهلوی پتیرسپ (Paitirasap) خوانده شده است. همین نام در سلسله نسب
زرتشت دوبار دیده میشود: یک بار نام پدر بزرگ زرتشت (پدر بوروشپ) و بار
دیگر نام ششمین نیای زرتشت است. در آدسیرم، در پهلوی نام پدر بزرگ زرتشت
Paitarasap خوانده شده و همین کس در دیگرده (خط پهلوی) Paitarasap
Paitarasap خوانده شده است. وست West این نام را Paitarasap
خوانده است. در ششمین در دو مورد پدر بزرگ زرتشت و ششمین نیای او هر دو
در پهلوی پتیرسپ (Paitarasap) خوانده شده است. از هیچیک از هشتای این
نام چیزی ندانستیم. جز، اخیر این نام چنانکه بدانست، همان واژه اسپ (Aspa)
است که در نامهای چهارتن از نیاکان زرتشت دیده میشود.

چخشوش (Caxshush) را، چخشوش، چخشوش هم نوشته‌اند و در
تاریخ طبری چخشوش آمده و آن نام پنجمین نیای زرتشت است. این
نام باید چاخشنی (Caxshni) باشد در میان نامهایی که در فروردین
یشت یاد شده، یکی باین نام در یازده ۱۱۴ آن بر میخوریم و فروردی در شمار

گروهی از یارسانان دیگر ستوده شده است معنی لفظی این نام داست شخصیت
 اورو گنسب، در دینکرد یازده نوشته شده (لا، ج ۳ ص ۳۵۰)
 اورو گنسب Uragadhasp و در شش نیز یازده نوشته شده اورو گنسب
 اورو گنسب Uragadhasp در عروج الذهب از یکتا و در تاریخ طبری که
 نگارنده بررست دارد از یهود آمده است؛ در افسیرم اهور و گنسب Ahravandhasp
 خوانده شده است؛ در روایات یازده و یارسی اورو گنسب مد ظله العالی در
 اورو گنسب نوشته شده، شاید در اینجا پس از حرف « (زال) حرف -
 (آ) افتاده باشد. این نام باید همان واژه آوستایی اهور و گنسب معادل اهورامزدا
 Ahravandhasp باشد یعنی تیزاسب و از همین واژه است نام اوردون اسپ Ahravandhasp
 که در فارسی اهراسب شده است.

۵۵۵

در این نامه‌ها خاندان زرتشت یاد شده است.

۱- شش (دین آکسی - دین آکھی) فصل ۲۳ در ترجمه یوست
 Zandehesh von F. Justi Leipzig 1898 S. 455.

۱- کتاب روایات که در این گفتار از آن مطالبی یاد کردیم، مجموعه ایست در دو
 جلد بزرگ، گردآورنده آنها داراب هرمزد باراست و سال انتشار آنها ۱۹۷۲
 میلادی است در بیلی. این روایات بر زبان فارسی است هر باره مسائل دینی، در این
 مجموعه پرستش‌ها و پاسخهایی که در هنگام نزدیک به سیصد سال میان یارسان هند و زرتشتیان
 ایران، دوام داشت، گردآوری شده است. آغاز آن سال ۸۴۷ هجری = ۱۴۷۸
 میلادی و انجام آن سال ۱۹۴۲ هجری = ۱۷۷۳ میلادی است، بنابراین از روزگار
 سلطان حسین میرزا از سلاطین گورکانی نیوری تا روزگار کریمخان زند است. مجموعه‌ای
 هم که روایات بهلولی خوانده میشود دوست داریم، در جای دیگر از این دور روایات همین
 خواهیم داشت. نگاه کنید به -

Pahlavi Text Series No. 2, The Pahlavi Rivayat Edited by Ervad
 B. N. Dhabhar Bombay 1913 P. 1-3

۲- نگاه کنید مجلد ۴ پشتهای ۲۶۶.

- ۱- فصل ۳۲ شش در ترجمه وست
 Sacred books of the East, Edited by M. Müller Vol. V,
 pahlavi texts by E. W. West, Oxford 1897 p. 140.
 - ۲- دینکرد در ترجمه وست بخش هفتم (زرتشت نامه) فصل دوم باره ۷
 S. B. E. vol XLVII Oxford 1897. p. 34
 - دینکرد: ترجمه سجانا فصل یکم =
 The Dinkard by Darab Desur p. Saajana Vol. XIII, Bombay, p. 43
 (text) and p. 37 (translation).
 - ۳- چشمتکهای ژان سپرم فصل ۱۳ باره ۶:
 S. B. E. Vol. XLVII Selections of Zand Sparm by West, Oxford 1897.
 P. 139-140.
 - ۴- ویر کرنت دینک، نگاه کنید بخرد اوستا گزارش نگارنده س ۷۸-۸۸
 ۵- روایات داراب هرمزد بار جلد ۱ چاپ بهشتی ۱۹۶۶ میلادی س ۳۵۶ و
 جلد ۲ س ۴۳، در این کتاب پیوند زرتشت، یازده نگاشته شده است.
 - ۶- طبری - تاریخ الامم و الملوک جلد ۱ چاپ قاهره ۱۳۵۷ س ۴۰۳
 - ۷- مسعودی عروج الذهب جلد ۱ چاپ مصر س ۱۴۲
 - ۸- Les prairies d'or Vol. II n. par Barbier de Meynard, p. 123.
 Eranisches Alterthumskunde Band 1 Leipzig 1871 S. 887. - A
 Von Spiegel.
 - ۹- Avesta, traduit par De Harlez, Paris 1881, Introduction
 p. CCXXVIII
 - ۱۰- Iranisches Namenbuch von E. Justi Marburg 1896
 S. 303
 - ۱۱- Zoroaster the prophet of Ancient Iran, by Jackson
 New York 1901 p. 10.
 - ۱۲- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی تألیف دکتر معین تهران ۱۳۲۲ س ۶۶.
 - ۱۳- The Divin Songs of Zaratushtre by Insh. J. S. Tareporawala
 (the family of Zaratushtre) Bombay 1951 p. 808-814.
- تارا پوروالا در ۱۵ ژانویه ۱۹۵۶ - ۲۴ دی ۱۳۳۴ خورشیدی در بهشتی درگذشت.

خاندان هاگو

فرشوشتر و برادرش جاماسب در سرودهای گاتها، بخاندان هاگو گویا خوانده شده اند. این نام در گاتها هاگو «*hagva*» و در پخشهای دیگر هو «*hova*» آمده و در گزارش پهلوی اوستا هو «*hob*» شده است. این نام لفظاً یعنی نازنده گاهای خوب یا از گاه و رفته خوب برخوردار

در آیین یشت پاره ۹۸ آمده از بی ستایش آناهیتا، مزدیسنا برسم بدست گرفته در آیند. او را هو و یان بستودند و نودریان ستایش کردند. هو و یان آزاد دارایی (*hōvān*) خواسته و نودریان اسپای تدررو. دیری نیامید که هو و یان توانگر شدند و نودریان نیز گمایل گریه شدند. گشتاسب در این کشورها از اسپای تیزنگ برخوردار گردید

در سراسر اوستا، فرشوشتر و جاماسب از همین خاندان آزاد و توانگر دانسته شده اند. فرشوشتر که در اوستا فریاشتر «*Frashastar*» خوانده شده در گاتها «*Frashastar*» و در پهلوی فرشوشتر «*Frastōtar*» گردیده برادر جاماسب، پدر زن زرتشت، وزیر کی گشتاسب است. در ائندو گات، پناه مان ۲۸ بند ۸ پیغمبر ایران او را با صفت مرد یا دلیر (*nar*) یاد میکند و امیدوار است از بخشایش منشی نیک از وی بهره مند شود. در ائندو گات، مان ۴۶ در بندهای ۱۶ و ۱۷ فرشوشتر هاگو و جاماسب هاگو یاد شده، پیغمبر بآنان نوید

۱- در پاره گشتاسب جلد ۲ یشتها ص ۲۶۷-۲۸۴ و درباره نودریان جلد ۲ یشتها ص ۲۷۲-۲۷۳ نگاه کنید

یادداشت های پنج گانه

۴۲۱

و ستگای در جهان دیگر میدهد و امیدوار است که آنان بخشایش بهشت برین فرستد. در سینه دگات، مان ۴۹ بند ۸ باز بنام فرشوشتر بر میخوریم، در اینجا خوشتر زرتشت از مزدا او را خواستار است که بدو در کشور مینوی خویش آمیزش یا ادب بهشت ارزانی دارد. در دوهوشتر گات، مان ۵۱ بند ۱۷ فرشوشتر هاگو میناسبت دخترش، هووی «*hōvi*» زن زرتشت که از او سخن داشتیم، یاد گردیده است. در ویشنوا یشت گات، مان ۵۳ بند ۲ کی گشتاسب و سر زرتشت (اید وستر) و فرشوشتر یا هم یاد گردیده و از آریاندگان راه دین راستین، خوانده شده اند.

در پخشهای دیگر اوستا با بنام فرشوشتر از خاندان هو و «*Hōva*» بر میخوریم، از آنهاست در فروردین یشت پاره ۱۰۳ در اینجا فرشوشتر هو و و جاماسب هو و «*spantōdāta*» (اسفندیار) و ستوری «*Bastavari*» (ستور بفلط ستور) و کواشمن «*Kavāshman*» (کرزم یا کرزم) و جز اینان با هم یاد گردیده و پیرو عایشان درود فرستاده شده است. در سنا ۱۲ پاره ۷ از ایمان (یادمان) زرتشت و کی گشتاسب و فرشوشتر و جاماسب و سوشیانتها یاد گردیده است. در سنا ۷۱ پاره ۲ از پرسن و یاسخی که میان فرشوشتر و زرتشت رفته یاد شده است. در گشتاسب یشت پاره ۱۱ ازین سخن رفته که چگونه زرتشت به جاماسب و فرشوشتر اندرز داد و در پاره های ۵۴ و ۵۵ آن، فرشوشتر تنها یاد شده است.

در فروردین یشت پاره ۱۰۴ هوشیون «*Huaynothna*» (لفظاً خوب کردار) از خاندان فرشوشتر خوانده شده و فرودش ستوده شده است. همچنین در همان پاره از فروردین یشت با ساسی، بنام خواهر دین «*Huaynothna*»

۱- درباره اسفندیار و ستور و کرزم و فرشوشتر و جاماسب نگاه کنید جلد ۲ یشتها ص ۸۷-۸۸

Xydueno از خاندان فرشتگان خوانده شده است^۱

[illegible]

جاماسب از باغهای بسیار رایج ایران بوده، با از خاموشان ایران که نامشان در تاریخ بجای مانده چنین خوانده میشدند در فروردین بهشت باز ۶۶۷ از جاماسب دوم (~~معدود~~) یاد گرفته است و در نوشته های یونانی Zamares نوشته شده است جاماسب ناموری که از او در اینجا سخن میاوریم، گفتیم سه بار به میر ایران از او در سرودهای خود نام برده است. یکبار در استوگان، هات ۴۶ بند ۱۷ جاماسب هوگو آمده و آنرا یاد کرده و بار دیگر در سبندگان، هات ۴۹ بند ۹ در اینجا گفته شده که جاماسب از راستی یا دین راستین برخوردار و از دروغ یا دین دروغین روگردان است، در جهان دیگر، بهترین پادشاه ایرانی از آن او خواهد بود و بار سوم در وهوشترگان، هات ۵۱ بند ۱۸ در اینجا جاماسب هوگو کسی است که بداری را فرایزدی رسیده و تأیید راستین است یافته، کشور مینوی مرزا آرامگاه او خواهد شد.

در بختهای دیگر اوستا چندین بار از جاهای پیداشده، از آنهاست در

۱- واژه خواندنی است: *Xvadaana* در مورت پاور ۲ بکار رفته و در گزارش پهلوی گردانیده شده به *xvadaana* خوشتر دین.

۲- نگاه کنید به صفحه ۳۷۴ یادداشت شماره ۱۴ و صفحه ۳۸۰ یادداشت شماره ۷.

آمان بشت در بار معانی ۶۸-۶۹ ایچین:

آسگاه که جاماسب از دور دید، رده سپاه دیوستان دروغریست، پیش می‌آید،
از برای اناهیتا سد بسپ و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و از او درخواست
که او را مانند ایرانشان تیرکار ازیر و زی بهره مند گرداند *

چنانکه پیداست در اینجا سخن از جنگی است که در میان ارجاسپ توانی
دیوسا و کی گشتاسپ مزداپسا در سردین رشت در گرفت. جساماسب و زیر
کی گشتاسپ و زیر برادر کی گشتاسپ و اسفندیار پسر کی گشتاسپ از ناموران این
نبرد میخی میباشند در شاهنامه و یوز « ناعه پهلوی » یادگار زیر بران * از آن سخن
روژه است

در گشتاب بخت که از زبان زشت یکی گشتاب آفرین و درود گفته شده
در باره ۳ آمده

• بکنند که از توده پدید آید: سه چون اتورن (مد مد مد) () سه
چون ارشتران () سه چون ولستریوشان و یک پسر مانند جاماسب، آباد کنند
کتور •

در آفرین پیغمبر و زشت پادشاه از زبان زشت یگانه‌سای گفته شده : برومند
باش مانند جاماسب^۱

درد در دین یشت پاره ۱۰ یکی از اربابان تمام هکیتور و نگه
 عوم مد ۳ عوم مد ۳ عوم مد ۳ عوم . (لفظاً یعنی تکهدار، باسدار) یاد شده و از خاندان
 جاماسب خوانده شده است و پس از او فرورد پاکدین ورشن واسدین آمد.
 Varshma بر هکیتور و نگه درود فرستاده شده است.

از خاندان هوگو کانی که در اوستا از آنان نامی بجای مانده ایشانند :

۱۔ سنگا کی طرف:

Zendavesta or The Religious Books of The Zoroastrians, edited by N. L. Westergaard Vol. I *The Zand Tests*, Copenhagen 1852-54 p. 300 and 302

هوکو

جاماسب

فرشوشتر

هنگینویسکه

هووی - هوشینون - خوانین

دین

جاماسب در نوشته‌های پارسی و پهلوی به‌اندازه‌ای فرقه و حکیم خوانده شده است.

فرشوشتر لفظاً یعنی دارنده شتر بکار آمد و لغت‌نامه دهخدا (۱۳۰۳) (۱۳۰۳) + (۱۳۰۳) متن لفظی نام جاماسب شناخته شده. *šm* که جزء نخست آن است در اوستا بجای *šm* آمده، جزء دوم *šm* است که در نام گروهی از ایرانیان دیده می‌شود، معنی را که چند تن از دانشمندان باین نام داده اند، درست نیستم.

۵۴۵

در باره جاماسب نگاه کنید مجلد ۱ یشتا ۱۲۲-۱۲۳.

Das Ytkañ Zariran Von W. Geiger 1890.

Pahlavi Texts, edited by Jamat-Asana, I-II Bombay 1913 P. 1-16.

Grundriss der Iranischen Philologie-pahlavi Literature by West-p. 110.

Peshotan Rehtamji Sanjani, Memorial Vol-The pahlavi Jamasp-nāmah by W. West-Strassburg 1904 p. 97-116.

Ayātkarī Jamāspik Von Giuseppe Messina, Roma 1891.

Poure-Davoud Memorial Vol. No. II-Jamasp Bitaxah or Jamasp Hakim by Ervad B. N. Dhabhar- Bombay 1931 P. 57-61.

جم

در گاتها یکبار بشام *Yima* برده‌خوریم و در بخش‌های دیگر اوستا چندین بار و سبباً با صفت خشیت *Xshaita* که معنی روشنی و فروغ و درخشندگی است آمده و این همان واژه‌ای است که در فارسی شنیدیم: *فلک نالت آن ناهید است ز هره گز نور او جهان شید است* (سنائی).

جم یا جمشید در گاتها و سراسر اوستا نوشته‌های پهلوی و بازند و فارسی، پسر ویونکیان است، در اوستا ویونکیوت *Vivandhvant* در پهلوی ویونکیان *Vivanghan* است. معرب آن ویونجهان در بسیاری از کتابهای فارسی و نازی چون تاریخ طبری و مروج الذهب مسعودی و تاریخ حمزه اصفهانی و اخبار الطوال دینوری و المسالك و المعالك ابن خردادبه (چاپ لندن ۱۹۳۴) و تاریخ ابن الاثیر و مجمل التواریخ و فارسنامه ابن‌الطخی و تاریخ سیستان و جز اینها یاد گردیده و بسا هم بدست نویسندگان دیگرگون نوشته شده است، در شاهنامه بشام ویونکیان پسر تمیخویریم ا جمشید پسر طهمورث دانسته شده است. داریوش در سنگنبشته بیستون چندین بار مردیان (خشنویان) *Harauvati* را بنام ویوان *Vivānu* یاد میکند، نامی که با آ و بنام اوستایی ویونکیوت است، در سانسکریت ویوسونت *Vivasyant* همان نام ویونکیوت اوستاست. در نامه حبشی مرهمان ویوسونت بدر *Yama*

۹- در مجمل التواریخ (ص ۱۵) آمده: جمشید نام او جم بود، اما آن نیکوئی و روشنائی که از وی تافتی جمشید گفتندش و شد روشنی باشد چنانکه آفتاب را خورشید و خورشید یعنی آفتاب روشن. در آوا گنده‌جا، باروت ۹۴ آمده: او را جمشید خواندند برای اینکه جمشید روشن بود و هورما خواندند برای اینکه رومه مردم فرست داشت.

میباشد، آنچنانکه جلی شبهه است، جم یا شاهداستی ایرانیان (۱) م. تخمین کسی
که مرد و در جهان فرین بیا به خداوندی رسید یکی است در راه Valah که چنین مرد
ازیم و خواهرش بی Vami سخن رفته، بود و در سخن هم مرگ و راه Valah - فصل
۱۰ گفتگویی که در میان این وادر و خواهر هم شکم اعراد = توان - در قیافه
شایان توجه است. در این فصل از راز واد که در اواز چهارده ادا است بی اثر وادر
خودیم خواستار است که او را هم سر خود در گزیده با وی در آمیزد؛ گوید: جشودی
خدا بان در این زلفی است و یتر ازانیکه در بانی جان چشم یگنائیم و در شکم
مادر نیز با همیگر در آمیخته بودیم. هم بندر گوید: چون ما برادر و خواهریم
نشد که همسر یکدیگر شویم و چنین آیین مذکوریم. آن به که پوست دیگری
بگریزی و مانند گیاه بیچاک که بدرخش بیچند اوی در آمیزی چون در ده دندان
نخستین کسی است از مردمان که مرد، ایست که او را با خدا، دایر مرگ دانند
بویژه در سردهایی که در سوگواری کسی خوانند. آرزوی دوگشت را درینه هم
خواستار شوند

دولستان زانوشوی جم یا خواهرش نزد ابرایان هم رواج داشتند و با نام پهلوی
بندش در فصل ۳۱ آمده. جم و تمولوت (طمووت) و سیتور و ترسی همه با
همدیگر براند بودند. از جم **جم** و جمك **جمك** و **tanak** که خواهرش بود
يك حقت مرد و زن زاینده شدند و آنان شوهر زن همدیگر شدند...

باز در بند هش فصل ۲۳ از جم و خواهرش جمك چنین یاد شده: آنگاه كه
فره [ایزدی] از جم روی بر تافت، او از بیم دیوان (شیدا) خانه دیوی (دروغ)
برزی گرفت و خواهر خود جمك را برنی بدیوی داد، ازیانان كيك (سور)
Kapik کبی بوزینه) و خرس و زیانکاران دیگر بر خاستند، در روایت از جم و
خواهرش جمه نیز یاد شده و گفته شده داستان او را در يك نوشته پهلوی (هروارش)

چنین دیدم : از یو ادا آن برادر خواهر با دیوان هیومن و خرس و جانوران زیبا شکاری
چون وزغ و بزجه و سنگیشت و گربه و خود آمدند ، همچنین در این کار جاماسییک
(بادکار جاماسی) از جبه و خواهرش حکم و برادرانش و روزگار کامروایی وی در
حکام مقصد و مقصد سال و هفت ماه و سرانجام وی و کشته شدنش بفرمان یو واسپ
بست سئور ، سخن رفته است^۱

دیونگیهان بندر جم در پشاور هفت ۹ در پاره های ۳-۵ پساد گردیده و از زبان فرشت از قوم پرسیده شد ای قوم باک در میان مردمان خاکی جهان که ترا نخستین بار بشرد کدام پادش بدو داده شد و چه نیکی بخی بدو رسید . آنگاه قوم باک دوم دارنده مرك در پاسخ گفت « مرا نخستین بار در میان مردمان خاکی جهان دیونگیهان بشرد ، این نیکی بخی بدو رسید که از او بسری آمد چون جمشید دارنده ربه خوب ، آن فرزند و خورسان نگران کسی که در هنگام شهریاری خویش ، جانور و مردم را نمرودی ، آب و گیاه را نشت کیدنی ، خویش را نکستی ساخت ، در هنگام شهریاری جم دایر نه سرا بود و نه گرما ، نه بیری بود و نه مرك و نه رشک دیو آفریده ، در آن روز گارانی که جم پسر دیونگیهان شهریاری داشت ، بدو پسر هر دو چون جوانان با زده ساله می نمودند .

در ایران باستان در بارهٔ جم که بیکى از ناموران داستانی آذربایى است،
داستانهای گوناگون در سر زبانها بوده درواستایی که امروزه در دست داریم چندین
بار از او نام برده شده گاهی بیکى و گاهی بزشتى - دسرودهای یقینر زشت
بیکى از آن داستانها بجای مانده و آن در اهوروند گات، یسنا * هات ۳۲ بند ۸ میباشد
اینچنین: «ازین گناهکاران است جم و یونگهان * کسی که از برای خشنود ساختن
مردمان، با آن گوشت خوردن آموخت [امید است] فرد نوای مرزا * از چنین کسانی
باز شناخته شوم»

۱- نگاه کنید به روایات جلد ۱ ص ۲۶۰ و جلد ۲ ص ۲۰۸، درجۀ ۱ گفته شده که دوال یا وسپر گوش هم از آفاتان است.

از اینکه زرتشت جم را از گناهکاران یا بزه‌گران و بدگشتان (آتشگاه مدح‌آموز) ۱) شمرده باشد باید مایه شکفت باشد زیرا جم را به بدگشتان آریایی مانند گروهی از خدایان پیش از زرتشت از کتراه کشندگان بشمارده است. در بخش‌های دیگر اوستا هم «ایان شهریاروی جمشید بنکی یاد نگردیده است» (ازین گذشته) گفتیم در بسا هات بهم آمده که ویونگهان بدو جم نفسین کی است که بنا بست دیرین آریایی «گیاه هوم را بقتل» چون زرتشت (آنچه آنکه در بند ۱۱ بسا ۳۲ اهنودگات آمده) آتام هوم را نکوفیده دیرین خود را از بکار بردن آن باز داشته، ناگزیر بایستی ویونگهان بدو جمشید و خاندان او را از بدگشتان بداد اما اینکه گفته شده جم مردم گوشت خوردن آموخت، مقصود این نیست که ترد آریاییان گوشت خوردن روا بود چنانکه در ادب‌اشنا گفتم (س ۱۵۳-۱۵۴) در اینجا یکی از اختراعاتی جم یاد گردیده و آن از گوشت جانوران خوردن ساختن است. در ورفه بسیاری از اختراعات دیگر که در سنت دیرین بدیوست اند، شبهه نیست که در اینجا مقصود همان گوشت خوردن است که از آیین جمشید دانسته شده است. در روزگار ساسانیان هم گرانندگان (مفسرین) اوستا ازین بدگناهان همین مفهوم را دریافته‌اند. این است که واژه گویو *gōiyo* را که دو معنی اوستا آمده به بهلولی به سربا *basryā* گردانیده اند و این واژه آرامی (مزدائی) را بجای گوشت *gōi* آورده اند. اما پارسیان هند «بیروان کتونی دین زرتشت» این واژه را به معنی دیگر گرفته اند، و ترجمه گناهان هشت تن از دانشمندان پارسی که نگارنده در دست دارد واژه اوستایی *gōiyo* به *gōiyo* یا *univers* (جهان، کیتی) و جز اینها گردانیده شده، چنانکه کتونی اورون *ōron* «دو» «دو» (س ۱۵۳) *gōiyo* که در بند ۱ از بسا ۲۸ (اهنودگات) آمده و در بازده بند از هلت ۲۹ از آن سخن رفته، به معنی *The Soul of Earth-Spirit of Earth-Soul of Creation* [روان زمین - روان آفرینش] گردانیده شده است. این واژه هم چنانکه

۱- نگاه کنید به صفحه ۸۷ یادداشت شماره ۳

۲- نگاه کنید به صفحه ۹۶۶ یادداشت شماره ۱۰

از دو جزء آن بیعت است به معنی «روان چارپایان» سودمند است، بسا از آن بزرگی اراده میشود که بشکبهانی جانداران سودمند اهورایی، گمناشته شده است. واژه کوی که امروزه گاه گویم در زبان اوستایی هم نام همین جانور است و نام و رز او (کاویر) و هم نام همه جانوران نیک سودمند. بسا هم در اوستا همین واژه به معنی جانداران نیک اهورایی در ردیف آفریدگان دیگر یک مزدا چون آسمان و زمین و آتش و آب و گیاه آمده. چنانکه در فروردین یشت پاره ۲۸: بسا ۱۹، پاره ۲، بسا ۲۳ پاره ۱: و سپرد کرده ۷ پاره ۴ و جزایشنا، گردانیده بهلولی اوستا در روزگار ساسانیان همین واژه مرکب را به کوش اورون *gōiyo* گردانیده بسا به گوسپندان روبان *gōspandān rubān* (روان جانوران سودمند) چنانکه در گزارش پاره ۲ از بسا ۱ و پاره ۱ از بسا ۳۹ و پاره ۲ از بسا ۷۰ و پاره ۵ از کرتوه ۹ و سپرد همچنین گویو *gōiyo* در اوستا به معنی گوشت و به معنی شیر، بسیار بکار رفته است.

دیگر از جاهایی که در اوستا جم یاد گردیده در فروردین یشت پاره ۱۳۰ میباشد. در اینجا فرورد جم ویونگهان پالک توانا و از کله ورمه بسیار بر خود ارستوده شده، از برای پایداری کردن در برابر یثوایی دیو آفریده و خشکسالی و آسیب‌رشتون (س ۱۵۳) *Marshaana* دیو فراموشی، در گوش یشت در بارهای ۱۱-۱۲ آمده: از برای دروasia (س ۱۵۳) *Drvaspā* ایزدنگهان جانوران سودمند (جمشید دارنده کله ورمه خوب از بالای هو کشیر به) *Drvaspā* (س ۱۵۳) *Hukairyā* سداسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد و آب زوریش آورد، از او درخواست که من بفراهم آوردن کله برواری از برای آفریدگان مزدا کامیاب گردم و از آفریدگان مزدا گردند دور بدارم - و از آفریدگان مزدا گرسنگی و تشنگی دور سازم و در هنگام هزار زمستان (۱۰۰۰ سال) آفریدگان مزدا را از باد گرم و سرد

۱- هو کشیر به بهلولی *Hukar* نام یکی از بلندترین سره‌های

کوه البرز است، نگاه کنید به جلد دوم پیشها ص ۱۴۸ یادداشت ۱

بر کنار دارم - او را کامیاب ساخت بر وایا. در آبان پشت در برمه‌ها ۱۷۶۶۰ آمده - از برای انعامت (ایزد نیکبخت آن) - حشید از آنها که درجه خوب از برای هو کثیری به حداسب هزار کار ده هزار کوسفت تر است - از او در خواست که من بر همه کشورهای نزدیکترین شهر را شوم - و به دلیران - مردمان و بهیله جادوان و پریان و بهیله گویا و گریزهای سنگبار (دست یابم) - که من عمو را از توانگری و سود، از کشایش و گله، از خشنودی و سراقازی بی بهره ساختم -

در اونت پشت در پاره‌های ۲۸-۳۱ مانند پاره‌های بالا گوی (در واسط) پشت از جمشید یاد شده است - در زامباد پشت (نیکبخت) که در آن اوزا کیانی با قره شاهی سخن رفته - در پاره‌های ۳۱-۳۸ از جمشید چنین یاد شده - قره (ایزدی) دیگر گاهی از آن جمشید بود و از بر تو آن بهت کشور پادشاهی داشت دیوان و مردمان و پریان و گویا و گریزهای سنگبار همه در فرمان وی بودند - اوست که دیوها را از خواست و سود و کشایش و گله و رعد و خشنودی و سر بلندی بی بهره داشت - در هنگام پادشاهی وی خوردنی و نوشیدن نیامد - جانوران و مردمان بی گزند میزیستند، آبها و گیاهها خشک نمیگردید - در هنگام پادشاهی وی نه سرما بود و نه گرما، نه پری بود و نه مرگ و نه رشک و بر آن بود - اینچنین بود تا اینکه او لب بدوغ گشود - و بهیله که او درون گوی آغاز کرد، قره ایزدی او را بیکر مرغ وارغن (نامزد و همسر) - (Varghan شاهین) جدا گردید - از آن پس جمشید بیچاره شد و در برابر دشمن پایداری نتوانست کردن - نخستین بار که فر از جم پسر دیونکیان بگست، باز در هر رسید - در همین بار که قره ایزدی از او روی بر تافت به فریدون پسر آیین گرایید و از در میان مردمان بیرون رفتند و بیرون گردید - فریدون از بر تو آن قره باز دعا که جیره شده و جهان را از کرد وی برهانید - سومین بار که قره ایزدی بیکر مرغ وارغن از جمشید پسر دیونکیان بیرون شافت، گر شایب دلیر آن را دریافت و در میان مردمان زود شنیدن گردید -

۱- نگاه کنید به هنگام ایران باستان، بخش نخست ص ۳۰۵ - ۳۰۶

در پاره ۴۶ از زامباد پشت گفته شده که سینتور از گماشتگان ازدهاک (سهاک) جم را (یا اوه) دو نیم کرد -

آنچه تا کنون از اوستا در پاره جمشید یاد کردیم، همان است که در شاهنامه و نام‌های دیگر درباره جمشید یاد شده، چنانکه در شاهنامه آمده که قره ایزدی آنگاه از جمشید روی بر تافت که خود را جهان آفرین خواند -

چو این گفته شد فریزدان ازادی گشت و جهان شد پر از گفتگوی دروندیداد - فر کرد دوم نیز از جمشید سخن رفته است - در سراسر این هر گرد که دارای چهل و سه پاره است، سخن ازین شهریار داستانی است - دو ست دیرین ایرانیان در پاره وی در آن بجای مانده، یکی از آنها از پاره ۹ تا خود پاره ۶۹ می‌باشد و دومی از پاره ۲۰ تا خود پاره ۴۳ را فرا گرفته است - در جمله و نبداد بگردان این فر کرد خواهیم برخورد - در اینجا کوتاه گرفته گوییم، در بخش نخست (پاره ۱-۱۹) سخن از این است:

اهورامزدا خواست که جمشید پسر دیونکیان پیامبر دین اهورایی باشد -

۱- در متن آمده یسو کرت ۳۵۰۳۵۰۳۵۰۳۵۰۳۵۰ yimō.korontā یعنی جم دو نیم کننده یا کسی که جم را با اوه بدو نیم کند و این صفت آورده شده از برای سینتور که در اوستا سینتور ۳۵۰۳۵۰۳۵۰۳۵۰۳۵۰ Spityura خوانده شده و فقط یعنی «دارنده پره سفید» او برادر جمشید است - گفتیم که در فصل ۳۱ بندهش آمده جم و نه سورت و سینتور و نرسی به یا هندوگر برادر بودند - از تهمورث که در اوستا تصور او در ۳۵۰۳۵۰۳۵۰۳۵۰۳۵۰ Taxmō-Urupa آمده در جمله ۲ بندهش ص ۱۳۸ - ۱۴۴ سخن از ششم نگاه کن به اینجا، برادر دیگر او را که در پهلوی نرسی (۱) خوانده شده جز در بندهش در جای دیگر ندیدیم که برادر جمشید یاد گردیده باشد -

۲- در تاریخ باطنی (جای هند ص ۳۹-۴۰) آمده: ابلیس (اهریمن) جمشید را به فریفت و بهیله گفت من فرشته ام و از آسمان آمده‌ام تا بتوبی گویم که تو خدایی، پسر دم یگوی تا ترا ببرند - هر که فرمان کند، او را پادشاهی یگوی کن و هر که فرمان نکند، او را یسوز -

چون او خود را درخورد پایا پیگیری ندید. اهورا مزدا چو شهریاری دینی زمین داد و از برای پیشرفت کار جهانی در ابزار بدو بخشید. یکی تنگی و دیگری دشته. هنگام شهریاری وی باد سرد و گرم نبود و بیماری و مرگ.

آنگاه که سیصد سال از شهریاری جم سپری شد، از غنای آن سرریز آفریدگان پاك مزدا تنگ گردید زیرا مردمان و حیوانات خود و شرک و سنگین و مرغان و آتشها فرونی یافته زمین را پر کردند. آنکه جم بهوشید و آید و زمین را با تنگین خویش پسود و با دشته خود شکافت. اینچنین زمین يك سو فراختر از آنچه بود گردید. پس از سر آمدن این سیصد سال، دیگر باره زمین تنگ گردید، باز جم آنرا پاك سوم بزرگتر ساخت.

در پایان هفتمین سال شهریاری جم برای سومین بار زمین يك سوم فراختر از آنچه بود گردید.

سنت دوم که گفتیم در همین درمین فرگرد دیداد در هزاره‌های ۲۰-۳۰ مائید چنین است.

اهورا مزدا، جم پسرو یونگهان و از پاك زمستان سخت و نابود کشته آگه ساخت و بدو گفت، پناهگاهی (در پادشاهی) بساز و از همه آفریدگان پاك از هر کدام نمونه‌ای در آنجا نگهدار تا پس از سیری شدن آن آسپه سبزه رفور نشستن آب، بتوانی زمین را دگر باره آبادان کنی.

در سخن از اور و تندر (در دهمین ص ۵۰) در (Hrvatai Nam) گفتیم که در پایان همین فرگرد دوم دیداد گفته شده: در و ز Vata اور و تندر و خود زرتشت، بزرگ و سرور اند.

در پهلوی این در و زرتشت در ۱۹۵۳ Vart Jamkar خوانده شده یعنی در ساخته جم.

۱- در جلد ۱ یشتها ص ۱۸۸-۱۸۹ از جیشید باغ ویا در شهری که او نام در Vart دستور اهورا مزدا ساخت سخن داشتیم، نگاه کنید آنجا.

در آنادانیایه دوسخن از ماها و جشتها، مانند اوستا از فراختر شدن زمین یاد گردیده: هیچ چانداری در هنگام پادشاهی جمشید نمر د آنچنانکه زمین تنگ گردید، پس آنگاه خداوند سه برابر زمین را فراختر ساخت.

در پایان این گفتار باید یغزاییم که در اوستا پادشاهی جم هنگام هزار سال دانسته شده. در گوتیشت باره ۱۰ که یاد کردیم هزار سال هنگام پادشاهی او دانسته شده است و این بخوبی از باره‌های ۱۲ و ۱۶ از فرگرد دوم و دیداد هم بر می‌آید و گفتیم که در هر سیصد سال با سیصد زمستان (زم گداهه ۰۰۰) جمشید زمین را فراختر کرد و سه بار چنین کرد و صد سال هم پس از آنکه فره ایزدی از وی روی بر نافت، یکگفته فردوسی پنهان بود.

چو صد سالش اندد جهان کسی ندید ز چشم همه مردمان نا بدید عوفی در جوامع المعکبات آورده جمشید هزار سال بر سر پادشاهی نشست. این البلیخی در فارسانمه (ص ۳۴) گوید: ششصد و شانزده سال جمشید پادشاهی کرد. پس از دعوی خدایی صد سال دیگر پادشاهی کرد اما کارش افتان و خیزان بود. تا بیوراسف در کنار دریای چین بدو دست یافت و او را باره یا بلستخوان ماهی بدو نیم کرد.

طبری هنگام پادشاهی او را هفتصد و شانزده سال و چهار ماه و بیست روز یاد کرده همچنین ابن الاثیر، بلعی هفتصد سال آورده (ص ۴۰) بقوی (جز اول ص ۱۲۸) نیز هفتصد سال نوشته است. در شاهنامه نیز هفتصد سال آمده: حمزه اصفهانی (ص ۱۱۲) هفتصد سال و شانزده ماه: مسعودی در مروج الذهب ششصد و بیروانی هفتصد سال و شش ماه: محمد التواریخ (ص ۳۹) هفتصد و شانزده سال: تعالی (ترجمه فارسی ص ۸) مدت پادشاهی جمشید را پانصد و بیست سال نوشته و گفته: مدت کمتر و بیشتر هم یاد کرده اند.

در داستان ما جمشید سومین پادشاه بشمار رفته اما در شاهنامه فردوسی چهارمین پادشاه پیشدادی یاد گردیده و کیومرث که در سنت ایرانیان نخستین پسر است، نخستین

پادشاه این خاندان دانسته شده است پس از ازبوشك و پس از ازبهورت و پس از ازجشید که برادرتهمورت است. دو میان ایشان، از جشید بیشتر و اوستا یاد شده است و در نوشته‌های پهلوی و پارسی و تازی قریب‌تر به همان است و به‌خصوص در هر حاکم از او سخنی بیان آمده، بابان پشاهی از پیشی یاد شده است. این پادشاه که از پرتو فرّه ایزدی کارهای بزرگ و بیکو از او آمده و چنان آفاق گسترده سرانجام برپایه اهریمن خود را آفرید که گیتی بدانست و مردم را به پرستش خویش خواند از اینرو آن ره ایزدی از ایزدی بر نافت و ازدهد بدست یافته. بقولری نکشت

درست دهرین ایران جشید، خودستا و گمراه و گناهکار ساخته شده. این است که در سوره‌های یغیر ایران (گناه)، هات ۳۴ بند، همین است که بنام یغای مانده و از ازبک‌ها کاران خوانده شده است. این سنت دهرین در باره جشید بر ویونگهان، در نوشته‌های دینی بهتر و روشن‌تر یغای مانده است.

در نوشته‌های معروف پروایان درجایی آمده: سر دوش جشید برود آمد و قمران خداوند بدو رسانید که سدره پوشد و گیتی بندد. جشید فرمان برد و چنین کرد بداد و دهش پرداخت و جهان چون بهشت ساخت.

پس آنگاه امشاسپند بهمن او را ببارگاه هرمزد بسوی گرتزان رهنمون گشت. خداوند بدو گفت: دین من در جهان رواج ده، جشید گفت: خواستارم که بمن شهر باری بخشی، خداوند بدو پادشاهی داد آنگاه که جشید از آسمان بالبرز کوه فرود آمد، مردم در شکست ماندند که چگونه درخویشد سرزد، یکی از آسمان و دیگر از زیر گیتی. جشید نخست هنر جامعه دوختن بر مردم آموخت، از نیه و ابریشم جامعه بافتن و دوشتن آموخت. اینچنین پنجاه سال بگذشت پس از آن ابزارهای جنگ ساخت و آهن نرم کرد. پنجاه سال هم اینچنین سرآمد. از آن پس مردم را چهار گروه کرد: آتوربان، ارشتاران، و استربوشان. هفتشان در این کار هم پنجاه سال سپری شد.

پس از آن خشت ساخت، از سنک و کج و چوب خانه برپا داشت، کشتی در

آب افتادخت، مروارید از دریا بر و ن آورد، از گیاهان بوی خوشی بیرون کشید... پنجاه سال هم در اینکار سرآمد.

پس از ساختن اینگونه کارها، فرمان پروردگار، بسوی جینوه پیل روی آورد و بعد و رنج کید بر نهاد و آن در را بروی مردم بست. کسی در هنگام شهرباری وی نمره، این در خرداد روز (ششم) از فروردین ماه بود که او را در دوزخ دا بست. پس از بدکردن اهریمن و دیوان، بخوشی و شادمانی از آن جایگاه بگشت و تاج شهی بر نهاد، موبدان و سران بدو درود گفتند و آن روز را نوروز خواندند.

در روزگار جشید مرگ و پیری و رنج و زبان و گینه نبود. پس از بدو باز شناخته میشد، هر دو یکسان جوان می نمودند. از وی یاد فرمایند او را بودند جهان چون بهشت برین بود. به از بود و نه نیاز، دخت خشک نمیشد و برگ از آن نمیرفت. اگر میوه ای از درختی جیبیدند همانم میوه دیگر بجایش سر میزد. از دود و چاه و چشمه آب کم نمیشد. ستودان فرمان او ساخته شد، و رجم کرد و او بی افکند.

چون هفتصد سال جشید گشت، روزی اهریمن خود را بدو نمود و خرد از سرش برد.

جشید سران و مغان و دستوران و موبدان نیز خود فرا خواند و گفت: منم خدای جهان. سالخورده مغان از گفتار او خیره ماندند و سرها بیش افکندند. چون این میگفت فرّه ایزدی از او بشد، آشفته و شور بخت گردید، ازدهاک (شعاک) ماردوش ایران بگرفت، تاج و تخت از او بر برد. جشید بیچاره و سرگشته بکوه و به بیابان پناه برد.

در جای دیگر روایات بنظم آمده:

در آن روز گاران که جمشید از بیم ازدهاک گریزان بود، خواهرش جمه نیز همراه او بود، روزان و شبان با اندوه فراوان بسر میبردند و هفت سال اینچنین سر آوردند.

آنگاه اهریمن دستان کرد، در دیو برای بریدن نزد آن فرستاد. جمشید از آن پرسید: شما کیستید و از کجا آید؟ گفتند: ما نیز از اژدها که بر این ایست با شما همراه گشتیم، باشد با هم دیگر شادمان شویم. آن یه که من خواهر خود را نیز بهم و تو هم خواهر خود را بمن دهی، اینچنین خوش بگذرایم. پادشاه نیز ایست. جمشید چون ازین دستان و پیران آگاه نبود، پذیرفت که خواهر خود بدو دهد و خواهری ستاد آنگاه که آن بهم در آمدند، از جم و آن در درج (مات) و (بو) بویست (نیر) و خری وایمه شدند و آفریدگان شکفت الکیزی چون در آن با سپر گونی (آ) و خستند و از جم و آن دیو چندین گونه خراسترا - خرفتر - جاود زین (سات) چون مرغ و بزمجه و شکفت و کره آمدند سالها بر این گذشت تا اینکه جمه بدرگه خداوند بنالید و آزاد گردید. جمشید با سوز و گداز یکصد سال در پشته چین پنهان بود، تا او را بکشند.^۱

باز در جای دیگر از کتاب درایات، همان منظومه تکرار شده و سرانده آن دستور نوشیدان هر زبان گوید: داستان جمشید و جمه را در یک نوشته هزارانی (پهلوی) دیدم و در پایان آن منظومه آورده:

جمشید شایر روز در سوز و گداز، هنگام صد سال در پشته چین پنهان بود، بیوراسپ (شاه) او را در آنجا بدید. جمشید از خدا یاری خواست. در آنجا درختی بود که بخواست خدا من باز کرد و جمشید را در بر گرفت. اهریمن به بیوراسپ آن درخت را نمود و از بر آن نهادند چون دندانهای اهریمن بر جمشید رسید، تیرگی شب فرارید، تا که بر دست از کار داشتند. دیگر روز اهریمن و اژدها که از دیدن آن درخت در شکفت ماندند، زیرا شکاف از بهم پیوسته بود. باز باره کردن درخت برداشتند چون بر جمشید رسید باز شب در آمدیان درخت آتش افکندند، سوم روز درخت را

۱- نگاه کنید به روایات داراب هرمزدار باهتام این والا، جلد ۱ ص ۲۵۹
Dārāb Hormazdār's Rivāyat by Unvalā, Bombay 1923

بریدند، جمشید در هماندم جان بداد و خداوند او را در دوزخ فرستاد. در آنجا هنگام دو هزار سال دورنج و شکنج بود تا اینکه بیانیی زرتشت خداوند او را یارم زد و به همنستان (برزخ، اعراف) فرستاد. هزار سال نیز در آنجا گرفتار سرما و گرما بود. پس از سر آمدن هزار سال او را خداوند بگره زدن فرستاد و تاکنون در آنجا شادمان است.^۲

در صدر بندهی آمده: آنگاه که زرتشت به بحثایش گفت و شنود با خداوند پیوست، از هر مرد درخواست که روان مرد خود خواه و خوش پسندی را بدو بنماید. خداوند در دوزخ روان جمشید را بدو نمود. جمشید مانند کسی که بدر پا دچار باشد، زانوی همبرفت و جامه کهنه و دریده در برداشت و از دیدن امشاسپندان اندوهگین و شرمزده بود. زرتشت پرسید این روان کیست که چنین اندوهناک و شرمناک است. هر مزد گفت این روان جمشید پسر دیونگیان است کسی است که من نخست بدو دین نمودم و او بر تنی و خود ستایی کرد و دین پذیرفت، بگفتار دیوان فروخته گردید و گفت من آفریده زمین و آسمان. چون این بگفت و در آخره کیان از او بشد و بدست اژدها که کشته گردید، این است که روان او چنین در آزار است، برین گاهی که در گیتی از او سرزد این بود که بخواست دین بگشرد. آنگاه که جمشید این سخنان بشید، زرتشت گفت: دل بگفتار دیوان «بند» خوب شدن از بد کردن نگاهدار. دین پذیر و در رو کردن آن بکوش. خدای این دین بمن سپرد و من از نادانی پذیرفتم و گفتم جهان را آنچه در آنست من آفریدم تا اینکه خرّه پادشاهی از من بشد، تپاه و درهاند بدست دیوان افتاد. ای زرتشت ترا اندرز دهم، در هیچگاه دین از دست نده نه در تنگی و نه در گشایش زندگی. آنگاه که جمشید این سخنان بگفت و از گناهانی که از او سرزده بود پش (نوبه) کرد و پشیمان شد، خداوند او را یارم زد و

۱- درباره مستکان ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ Hamestakān اهراف نگاه کنید به دره

اوستا ص ۱۸۹-۱۸۴

۲- نگاه کنید به جلد ۲ روایات داراب هرمزدار ص ۲۰۸-۲۱۰

از آن رنج و درد برهائید و پادشاهی همسکان بدو داد.

از اینها گذشته، دوست، بسیاری از مراسم دینی را به پیشبرد پیوسته از آنست شش جشن گنبداسال گوشت است نخستین کسی که بنیاد گنبد نهاد و دیگر رسم کشتی بستن دو سنت جدید نخستین کسی است که کشتی بستن باید بنیاد داشت که در نامه‌هایی که از پادشاهان سلسله ساسانیان رفته، خواسته از پشندان و خواه از کیانیان از جنبه دینی آنان، کمتر مطالب بجای مانده است بهیچ شهر باری و توانایی آنان پرداخته شده است. در میان آنان جمعی از شهریاران داستانی است که در نوشته‌هایی مانند اوستا و زنده‌یاد و پهلوی و پهلوی و پهلوی دینی مطالبی از جنبه دینی وی بجای مانده که در کتابهای چون شاهنامه و تاریخ طبری و جزاینها، اثری از آنها دیده نمیشود.

۵۵۴

نامه‌هایی که در آنها کم و بیش از جمشید سخن رفته است:

شاهنامه فردوسی

تاریخ الامم والملوک تألیف طبری جزء الاول قاهره ۱۲۵۷ س ۱۹۱-۱۹۲

۱- نگاه کنید به صدر شمس در ۳۹

Saddar Nusr And Saddar Runderhsh. Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1909 p. ۸۸-۱۰۰

آنها که دو بیان گمنام در تحت عنوان وی «گفتار» روایات مجموعه است که راجع به سفر کشیده از ایران به هند است. در آنجا در اسرار من فارسی زبانان، ناگزیر ذکر کرده شده است و از این گفتار خود را بران روایات در دو زبان فارسی و سانسکریت نوشته‌گان آنان در چهار نصب بهیچگی بوده، این است که عبارات این مجموعه بسیار و بهیچ سببهای که سال دینی در آن گرد آورده شده، و بهیچ و روی دیگری گرفته، هر گویای شور و خروش ایران است و هم خود را راجع به سفر هندوستان، این است که نگارنده مطالب روایات را در هر جا که یاد کنم، مختصر کرده و بهیچ دو عبارت میهم.

۲- نگاه کنید به جلد ۱ و ۲ از کتاب تاریخ ایران در ۴۹۸ و جلد ۲ و ۳ از ۲۲۳-۲۲۴

۳- نگاه کنید به جلد ۱ و ۲ از کتاب تاریخ ایران در ۴۹۸ و جلد ۲ و ۳ از ۷۴-۷۵

تاریخ واهی چاپ هند در ۳۹-۴۰

ترجمه فرانسه آن

Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduite par Louis Dubeaux. Tome premier paris 1826 p. 94-96

تاریخ الکامل تألیف ابن الاثیر، جزء الاول قاهره ۱۳۰۱ س ۲۸-۲۹

آثار الدقیقه تألیف ابودیمان بیرونی، باهتمام زاخو Sachau، س ۲۱۸-۲۱۹

ترجمه فارسی آن از اکبر دانا سرشت، صیرفی، تهران ۱۳۲۹ س ۲۴۰-۲۴۶

مروج الذهب تألیف مسعودی جزء الاول قاهره ۱۳۴۶ س ۱۳۸-۱۳۹

تاریخ ستر حاکم الارم والاندیه تألیف حمزه اسفندی چاپ برلین س ۲۴

عز اخبار ملوک الفرس و سیرهم تألیف لغالی باهتمام زوتنبرگ Zotenberg

پاریس ۱۹۰۰ س ۱۰-۱۷

ترجمه فارسی آن شاهنامه عالی ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸ س ۵-۸

فارس نامه تألیف ابن البیاض باهتمام لیسترانج و نیگلسون، کمبریج ۱۹۶۱ س ۲۹-۳۴

مجموع التواریخ باهتمام بهار، طهران ۱۳۱۸ س ۳۹-۴۰

در کتابهایی چون جوامع العکایات عوفی (چاپ تهران ۱۳۲۴ س ۴-۷) و

روضه الصفا میرخواند (چاپ هند، س ۱۷۲-۱۷۳) و حبیب السیر خواند میر (چاپ تهران

۱۳۳۳ س ۱۷۸-۱۸۰) و جزاینها از جم سخن رفته و مطالب آنها از فردوسی و طبری و

نویسندگان دیگر است که یاد کردیم.

Zoroastre Par J. Duchesne-Guillemin Paris 1946 p. 30-43

La Vie Future D'après Le Mazdeisme par Nathan Söderblom, Paris 1901 p. 160-190

Eräisches Alterthumskunde Von F. Spiegel. 1 Band, Leipzig 1871 S. 622-30.

Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft XLV Band, Leipzig 1891 S. 187

فهرست واژه‌های اوستایی که در این نامه آمده است

- Article Studies Von F. Spiegel, Leipzig 1874 S. 110 Fig. und S. 187 Fig.
Article Jastisch Von F. Spiegel, Leipzig 1887 S. 243 Fig.
Zand-kyama. Par Carnestromer Vol. II p. 16-20.
Sir Jamshedji Tattva Madras Jubilee Volume. (Jamshed in the
Avesta and the Vedas by Hodivala) Bombay 1914 p. 50-57
Die Ya Vi Des Avesta Von H. Lommel, Göttingen 1927 S. 196-203
Pavry Memorial Volume (Eds. Yima and Saturn Von Hermann
Collitz) London 1923 p. 86-108
Jastisches Namenbuch Von F. Justi, Marburg 1895 S. 144-5 und S. 390
(Sambhara)

۳۴۳. مدیته سدا
 ۱۸۸-۱۵۲. مدیته سدا
 ۵۲. مدیته سدا
 ۲۲۵. مدیته سدا
 ۳۶. مدیته سدا
 ۳۶. مدیته سدا
 ۲۱۵. مدیته سدا
 ۱۹۳. مدیته سدا
 ۲۵۵. مدیته سدا
 ۲۵۵. مدیته سدا
 ۲۵۵. مدیته سدا
 ۲۷۱. مدیته سدا
 ۴۱۸. مدیته سدا
 ۲۴۱. مدیته سدا
 ۱۶۶. مدیته سدا
 ۳۹۱-۱۶۶. مدیته سدا
 ۱۶۶. مدیته سدا
 ۱۶۶. مدیته سدا
 ۴۱۲. مدیته سدا
 ۳۱۴-۱۷۰. مدیته سدا
 ۳۷. مدیته سدا
 ۳۱۰-۱۵۶-۱۴۶-۱۴۳-۱۳۸. مدیته سدا
 ۹۵. مدیته سدا
 ۱۳۱. مدیته سدا
 ۱۳۱. مدیته سدا

۴۳. مدیته سدا
 ۴۰۲-۲۶۰. مدیته سدا
 ۸۷. مدیته سدا
 ۵۲. مدیته سدا
 ۳۴۲. مدیته سدا
 ۴۰۲. مدیته سدا
 ۴۰۲. مدیته سدا
 ۴۲۸-۱۲۵-۱۲۱-۸۷. مدیته سدا
 ۲۸۳-۱۷۰. مدیته سدا
 ۱۵۸-۵۰. مدیته سدا
 ۳۰۵-۲۶۰-۲۱۸-۱۶۶-۱۲. مدیته سدا
 ۲۶۶-۲۵۵-۲۱۸. مدیته سدا
 ۳۸۰. مدیته سدا
 ۱۲. مدیته سدا
 ۳۶۳-۲۵۹-۸۴-۲۸. مدیته سدا
 ۳۱۶-۲۸. مدیته سدا
 ۵۲-۱۶. مدیته سدا
 ۵۲. مدیته سدا
 ۱۶۰. مدیته سدا
 ۲۵۳. مدیته سدا
 ۳۴۳-۲۹۳-۲۱۵-۱۶۰. مدیته سدا
 ۲۱۳-۱۹۸-۵۲-۱۶. مدیته سدا
 ۱۶. مدیته سدا
 ۱۹۲-۵۲-۱۶. مدیته سدا
 ۲۱۶

۳۷۱-۱۶۳-۱۴۵-۸-۷۲-۷۱	مرد	۳۷۱	مرد
۷۲	مرد	۳۵۲-۶۵	مرد
۳۰۴-۷۳-۶	مرد	۲۹۲-۶۱۰	مرد
۳۴۹	مرد	۲۹۲	مرد
۳۰۹	مرد	۲۱۰	مرد
۹۶	مرد	۳۵۱	مرد
۳۹۲	مرد	۳۳۷-۹۸	مرد
۳۴۶-۳۳۵	مرد	۳۴۴	مرد
۸	مرد	۳۴۱	مرد
۸	مرد	۹۸	مرد
۲۵۲	مرد	۱۵۰	مرد
۱۶۰-۱۴۸-۸۰-۱۹	مرد	۱۶۱	مرد
۳۱۶	مرد	۶۴	مرد
۷۹	مرد	۲۸۰	مرد
۸۶۳۱	مرد	۶۴	مرد
۲۹۵	مرد	۱۹۷	مرد
۲۳۲	مرد	۳۹۵	مرد
۲۷۹	مرد	۳۲۶-۲۷۳-۱۷۳-۱۴۳	مرد
۳۵	مرد	۴۱۵	مرد
۲۳۰-۲۰۲-۹۸	مرد	۲۰۰	مرد
۱۲۶-۵۴	مرد	۳۴۲	مرد
۴۲۳	مرد	۳۴۲	مرد
۱۹۵-۲۰	مرد	۳۴۲	مرد
۲۹۶-۱۱۸	مرد	۴۱۸-۳۳۹-۲۴۰	مرد
۳۱	مرد	۳۳۸	مرد

۳۷۷	مرد	۳۳۲	مرد
۳۰۹-۲۶۳-۲۵۸-۲۱۴-۸۰	مرد	۳۳۲	مرد
۳۵۷-۳۴۸	مرد	۳۳۲	مرد
۲۵۸	مرد	۳۳۲	مرد
۱۸۶	مرد	۸۶	مرد
۳۷۲-۲۲	مرد	۳۳۲	مرد
۳۷۲	مرد	۳۳۲	مرد
۲۹۷	مرد	۳۳۲	مرد
۲۹۷	مرد	۳۳۲	مرد
۳۴۴	مرد	۳۳۲	مرد
۲۹۷	مرد	۳۳۲	مرد
۳۴۴	مرد	۳۳۲	مرد
۱۶۲	مرد	۳۳۲	مرد
۲۴۸	مرد	۳۳۲	مرد
۲۴۸-۷۰	مرد	۳۳۲	مرد
۲۴۸-۱۵۰-۷۰	مرد	۳۳۲	مرد
۵۱-۳۹	مرد	۳۳۲	مرد
۱۷۰-۳۰	مرد	۳۳۲	مرد
۷۹-۶	مرد	۳۳۲	مرد
۳۵۱	مرد	۳۳۲	مرد
۲۳۵	مرد	۳۳۲	مرد
۲۷۳-۵۰	مرد	۳۳۲	مرد
۲۵۳	مرد	۳۳۲	مرد
۱۶۶	مرد	۳۳۲	مرد
۲۹۷	مرد	۳۳۲	مرد

۷۳ - در کتب ...
 ۱۵۸-۱۳۳ - در کتب ...
 ۱۵۱-۱۳۵-۷۳ - در کتب ...
 ۱۹۱-۱۳۳ -
 ۳۰۹-۱۶۰-۲۵ - در کتب ...
 ۲۰۲-۱۷۰ - در کتب ...
 ۲۵ - در کتب ...
 ۱۵۰ - در کتب ...
 ۹۳ - در کتب ...
 ۹۲-۸۷ - در کتب ...
 ۱۸۵ - در کتب ...
 ۱۵۲-۱۹۸-۱۹۲-۱۸۵ - در کتب ...
 ۴۳ - در کتب ...
 ۳۶۱ - در کتب ...
 ۲۱ - در کتب ...
 ۲۵ - در کتب ...
 ۲۶۶ - در کتب ...
 ۱۸۲ - در کتب ...

۲۶۸-۲۵۹-۱۵ - در کتب ...
 ۲۷۰-۲۵۱-۲۳۳-۲۲۲ - در کتب ...
 ۱۵۱-۱۹۹ - در کتب ...
 ۲۰۲ - در کتب ...
 ۱۹۱ - در کتب ...
 ۲۱۹-۲۵۲ - در کتب ...
 ۲۱۲-۱۹۸ - در کتب ...
 ۱۳ - در کتب ...
 ۲۰۲-۱۳۳ - در کتب ...
 ۱۶۱ - در کتب ...
 ۹۲ - در کتب ...
 ۱۹۶ - در کتب ...
 ۲۷۲ - در کتب ...
 ۱۹۸ - در کتب ...
 ۱۹۸ - در کتب ...
 ۱۹۸ - در کتب ...
 ۸۷ - در کتب ...
 ۸۷ - در کتب ...
 ۲۷۶ - در کتب ...

۲۰۵-۱۶۲ - در کتب ...
 ۲۸۹ - در کتب ...
 ۲۰۵-۱۶۲ - در کتب ...
 ۱۷۳ - در کتب ...
 ۲۵۹-۲۱۴-۱۷۰ - در کتب ...
 ۲۲۵ - در کتب ...
 ۲۴۱ - در کتب ...
 ۲۷۱-۲۰ - در کتب ...
 ۲۶۶-۲۸۱-۲ - در کتب ...
 ۲۰ - در کتب ...
 ۲۲۰ - در کتب ...
 ۲۷۹ - در کتب ...
 ۲۷۱ - در کتب ...
 ۱۵۸ - در کتب ...
 ۲۷۴-۲۴۲-۱۹۲-۱۵۸-۱۵۷ - در کتب ...
 ۲۴۵-۲۲۱-۲۱۲-۲۹۹-۱۹۶ - در کتب ...
 ۲۰ - در کتب ...
 ۲۴۱-۱۶۲ - در کتب ...
 ۵۱ - در کتب ...
 ۵۱ - در کتب ...
 ۲۶۶ - در کتب ...
 ۲۴۰-۲۲۲-۲۲۴-۱۷۷-۴۶ - در کتب ...
 ۲۴۴ - در کتب ...
 ۲۲۹-۱۵۲ - در کتب ...
 ۱۴۹ - در کتب ...
 ۲۲۲-۲۲۲-۲۱۶-۱۵۸-۵۰-۱۱ - در کتب ...
 ۲۶۶ - در کتب ...
 ۴۰۵ - در کتب ...
 ۲۴۲-۱۱ - در کتب ...
 ۲۲۲ - در کتب ...
 ۲۸۲ - در کتب ...
 ۲۱۶ - در کتب ...
 ۲۰۲-۲۲۲ - در کتب ...
 ۱۷۷ - در کتب ...
 ۲۲۲-۱۷۷ - در کتب ...
 ۲۲۷ - در کتب ...
 ۲۶۰ - در کتب ...
 ۲۶۰-۲۲۹-۲۱۸-۱۷۰-۱۰۴-۱۲ - در کتب ...
 ۲۸۰-۲۲۵ - در کتب ...
 ۲۶۰ - در کتب ...
 ۲۴۱ - در کتب ...
 ۲۴۱ - در کتب ...
 ۱۰۴ - در کتب ...
 ۲۲۴ - در کتب ...
 ۲۶۱ - در کتب ...
 ۲۶۶ - در کتب ...

۱۱

د. س. ۵

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۸۱ - ۸۰

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۲۶۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۱۹۲

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

د. س. ۲۳۳

۳۵۵-۲۱۳ - ...
 ۱۷۱-۱۶۱-۱۵۱-۱۴۱-۱۳۱ - ...
 ۱۲۶ - ...
 ۳۵۸ - ...
 ۱۲۶ - ...
 ۱۲۶ - ...
 ۱۹۰ - ...
 ۲۸۳ - ...
 ۱۲ - ...
 ۲۸۳ - ...
 ۵ - ...
 ۲۸۹ - ...
 ۲۰۰ - ...
 ۱۵۹ - ...
 ۲۷۴ - ...
 ۳۴۱ - ...
 ۳۶۰-۳۴۱ - ...
 ۲۷ - ...
 ۳۸۷ - ...
 ۱۱۲-۴۷ - ...
 ۱۱۲-۲۷-۴ - ...
 ۴۲۸ - ...
 ۲۸۹-۱۱۲ - ...
 ۴۰ - ...
 ۳۴۵-۶۵ - ...

۱۵۱ - ...
 ۲۸۱-۱۹۰ - ...
 ۳۰۹-۲۳۲ - ...
 ۹۶ - ...
 ۳۲۷-۱۶۰-۱۴۲-۱۶۰-۴۱ - ...
 ۲۲۴ - ...
 ۲۳۱ - ...
 ۳۰۸ - ...
 ۱۳۲ - ...
 ۴۸ - ...
 ۲۲۶ - ...
 ۲۶۰ - ...
 ۲۰۰-۱۹۱ - ...
 ۳۸۵-۱۶۵-۱۵۰-۱۴۵ - ...
 ۳۸۷ - ...
 ۲۳۸ - ...
 x
 ۴۱۶ - ...
 ۲۹۲ - ...
 ۳۵۶ - ...
 ۲۹۲ - ...
 ۲۹۲ - ...
 ۳۷۷-۲۹۲ - ...

۳۷۷ - ...
 ۸۲ - ...
 ۱۶۵-۱۵۷-۱۴۸-۱۰۹-۴۱ - ...
 ۳۱۷-۳۰۹-۲۹۹ - ...
 ۴ - ...
 ۳۷۸-۱۰۹ - ...
 ۱۹۴-۱۵ - ...
 ۳۵۶-۲۹۲ - ...
 ۳۵۶-۲۹۲ - ...
 ۳۷۷-۲۹۲ - ...
 ۲۸۲ - ...
 ۲۸۲ - ...
 ۳۷۸ - ...
 ۲۸۱ - ...
 ۲۸۲ - ...
 ۲۸۲ - ...
 ۳۱۷-۲۸۲ - ...
 ۸۲ - ...
 ۸۲ - ...
 ۲۹۲ - ...
 ۱۱ - ...
 ۱۱ - ...
 ۳۹۴ - ...
 ۴۲۵-۱۵۳ - ...
 ۱۴۵-۱۲۴-۸۷-۵۵-۴۲-۸ - ...
 ۲۶۷-۲۶۷-۱۸۸-۱۶۸ - ...
 ۲۲۷-۱۶۸-۴۳ - ...
 ۲۲۷ - ...
 ۲۲۷ - ...
 ۲۲۷ - ...
 ۱۷ - ...
 ۳۱۴ - ...
 ۱۶۸ - ...
 ۱۲۵ - ...
 ۳۴۱ - ...
 ۲۵۲ - ...
 ۱۵۰ - ...
 ۳۴۷-۲۷۹-۲۱۸-۲۰۷ - ...
 ۳۵۹ - ...
 ۲۲۷ - ...
 ۵۰ - ...
 ۳۴۱-۳۳۸ - ...
 ۱۲۷ - ...
 ۳۵۰-۱۵۲ - ...
 ۸۳ - ...
 ۲۹۹ - ...
 ۲۲۱-۱۶۸-۵۵ - ...
 ۳۵۲ - ...

۳۵۲ - ...
 ۳۳۲-۳۴۰ - ...
 ۲۱۵ - ...
 ۲۱۵ - ...
 ۲۴۰ - ...
 ۲۷۲ - ...
 ۲۷۲ - ...
 ۲۱۹ - ...
 ۱۵۰ - ...
 ۱۸۱ - ...
 ۳۷۷ - ...
 ۲۷۰-۲۲۹-۱۱۱ - ...
 ۲۴۴ - ...
 ۲۴۰-۱۱۲ - ...
 ۳۵۹-۲۴۰ - ...
 ۳۵۹ - ...
 ۲۱۰-۲۰۲-۱۷۵-۱۱۲-۱۱۲ - ...
 ۳۵۲۳۳ - ...
 ۱۱۲ - ...
 ۲۷۸-۱۱۲ - ...
 ۲۴۰ - ...
 ۲۲۲ - ...
 ۳۱۹ - ...
 ۱۱۲ - ...
 ۳۵۲-۳۱۹-۳۰۷-۱۹۰-۱۵۰-۲۴۰ - ...

۳۴۰ - ...
 ۳۷۲-۱۲۴ - ...
 ۳۳۴ - ...
 ۲۸۸ - ...
 ۳۸۳ - ...
 ۳۵۲ - ...
 ۳۵۲-۳۳۴-۳۰۷ - ...
 ۳۰۷ - ...
 ۱۲۵ - ...
 ۳۳۹ - ...
 ۱۲۵ - ...
 ۳۵۰-۲۴۰ - ...
 ۲۴۲ - ...
 ۳۱ - ...
 ۲۴۸ - ...
 ۸۴ - ...
 ۳۸۰ - ...
 ۳۸۱ - ...
 ۳۵۲ - ...
 ۳۳۴-۳۰۷-۱۲۴-۱۵۰ - ...
 ۴۰۱ - ...
 ۴۰۰-۲۴۰ - ...
 ۳۵۰-۲۵۲ - ...
 ۴۰۱-۳۵۲ - ...
 ۴۰۸-۱۰۱ - ...
 ۳۵۹ - ...
 ۳۳۴-۳۰۷-۱۸۳-۱۱۵ - ...
 ۳۳۳ - ...
 ۱۱۵ - ...
 ۱۱۵ - ...

۲۵۹-۲۴۶-۲۱۴-۲۰۵-۱۸۳ ...
 ۲۹۴-۲۹۳-۲۷۳
 ۲۵۹ ...
 ۱۸۳ ...
 ۱۸۳ ...
 ۲۱۴ ...
 ۲۴۶ ...
 ۲۷۲-۱ ...
 ۲۵۰ ...
 ۲۵۳ ...
 ۴۰۷ ...
 ۲۲ ...
 ۲۲۷ ...
 ۴۴ ...
 ۳۰۷-۲۰۳ ...
 ۳۱۵ ...
 ۲۷۵ ...
 ۲۶۵ ...
 ۷۴ ...
 ۴۰۸ ...
 ۲۷۷ ...
 ۲۲۳-۴۱ ...
 ۲۷۸ ...
 ۲۷۸ ...
 ۲۹۰ ...

۲۶۲ ...
 ۱۳۸ ...
 ۳۹۵ ...
 ۳۹۵ ...
 ۱۷۴ ...
 ۱۷۴ ...
 ۱۷۴ ...
 ۳۱۲-۲۸۹-۲۲۲-۱۵۹-۲۰ ...
 ۱۹۸ ...
 ۲۸۹ ...
 ۲۸۹-۶۷ ...
 ۳۶۳-۷۸ ...
 ۲۵۲-۲۴۹ ...
 ۲۶۲-۲۱۷-۱۹۱-۱ ...
 ۳۴۷-۳۳۷ ...
 ۱۷۹ ...
 ۱۷۹ ...
 ۲۷۲ ...
 ۱۹۰ ...
 ۲۳۰ ...
 ۲۳۱ ...
 ۲۳۱ ...
 ۳۱۱ ...
 ۲۶۲-۱۶۸-۱۱۴ ...
 ۲۶۳ ...
 ۲۷۴-۳۵۹ ...
 ۲۶۲ ...
 ۱۳۸ ...
 ۳۹۵ ...
 ۳۹۵ ...
 ۱۷۴ ...
 ۱۷۴ ...
 ۱۷۴ ...
 ۲۹۳-۲۷۱ ...
 ۲۷۱ ...
 ۲۹۳ ...
 ۲۳۲ ...
 ۲۹۳ ...
 ۳۰۹ ...
 ۲۷۲-۱ ...
 ۴۱۵ ...
 ۲۲۲-۱۹۱-۱۵۹-۲۷۷-۶۷-۲۰ ...
 ۲۷۳-۲۸۹ ...
 ۳۸۰ ...
 ۳۸۰-۲۳۰ ...
 ۳۱۰-۶۷ ...
 ۳۵۲ ...
 ۳۵۹-۳۵۶-۱۵۰-۱۴۸ ...
 ۱۴۹ ...
 ۱۴۹ ...
 ۱۴۹ ...

۳۵۶ . ۳۵۶	۳۵۸-۱۷۸-۶۰-۵۶
۲۵۰ . ۲۵۰	۱۴۶-۱۴۴ . ۱۴۶
۲۵۳ . ۲۵۳	۳۱۶ . ۳۱۶
۳۲۲ . ۳۲۲	۳۱۶ . ۳۱۶
۳۲۷ . ۳۲۷	۳۱۶ . ۳۱۶
۳۲۹-۲۵۰ . ۳۲۹-۲۵۰	۳۱۶ . ۳۱۶
۳۲۹-۲۵۰ . ۳۲۹-۲۵۰	۳۲۲-۱۳۴-۷۰-۵۴-۱۴۹-۶۰
۲۵۱ . ۲۵۱	۱۴۳ . ۱۴۳
۳۲۵ . ۳۲۵	۲۳۸ . ۲۳۸
۵۲ . ۵۲	۱۷۷-۸۹-۸۱-۷۱-۷۰-۶۰
۲۴۹ . ۲۴۹	۲۸۴-۲۱۰-۱۸۹
۳۱۸ . ۳۱۸	۳۷۵ . ۳۷۵
۳۱۸ . ۳۱۸	۳۰۰ . ۳۰۰
۳۲۵-۱۶۴ . ۳۲۵-۱۶۴	۳۰۰ . ۳۰۰
۳۱۲-۲۴۹-۱۳۴-۱۱۰ . ۳۱۲-۲۴۹-۱۳۴-۱۱۰	۱۹۸-۸۱ . ۱۹۸-۸۱
۱۶۵ . ۱۶۵	۱۴۳ . ۱۴۳
۳۱۲-۲۶۷-۱۶۵ . ۳۱۲-۲۶۷-۱۶۵	۴۱۲-۱۴۰ . ۴۱۲-۱۴۰
۱۱ . ۱۱	۳۷۲ . ۳۷۲
۳۵۳ . ۳۵۳	۲۴۹ . ۲۴۹
۱۱۹ . ۱۱۹	۱۷۲-۶۶ . ۱۷۲-۶۶
۳۴۴-۲۶۶-۲۶۶-۱۱۰-۶۶ . ۳۴۴-۲۶۶-۲۶۶-۱۱۰-۶۶	۹ . ۹
۱۱۰ . ۱۱۰	۳۵۹-۱۷۷-۱۳۴-۱۰۹ . ۳۵۹-۱۷۷-۱۳۴-۱۰۹
	۲۹۸-۱۷۷-۱۷۴ . ۲۹۸-۱۷۷-۱۷۴
	۲۰۹ . ۲۰۹

۲۸۳-۲۲۷ . ۲۸۳-۲۲۷	۳۵۸-۱۷۸-۶۰-۵۶
۲۹۱-۱۵۱-۷۲-۳۷ . ۲۹۱-۱۵۱-۷۲-۳۷	۱۴۶-۱۴۴ . ۱۴۶
۲۹۱-۱۳۲ . ۲۹۱-۱۳۲	۳۱۶ . ۳۱۶
۲۹۲-۱۶۴ . ۲۹۲-۱۶۴	۳۱۶ . ۳۱۶
۱۵۱ . ۱۵۱	۳۱۶ . ۳۱۶
۳۵۱ . ۳۵۱	۳۱۶ . ۳۱۶
۲۵۱ . ۲۵۱	۳۲۲-۱۳۴-۷۰-۵۴-۱۴۹-۶۰
۲۹۱-۲۶۴-۴۸-۳۸ . ۲۹۱-۲۶۴-۴۸-۳۸	۱۴۳ . ۱۴۳
۲۹۱ . ۲۹۱	۲۳۸ . ۲۳۸
۳۵۲-۲۹۲-۱۶۴-۱۵۷ . ۳۵۲-۲۹۲-۱۶۴-۱۵۷	۱۷۷-۸۹-۸۱-۷۱-۷۰-۶۰
۳۵۶ . ۳۵۶	۲۸۴-۲۱۰-۱۸۹
۲۹۱-۲۶۶-۱۶۴-۱۵۷-۹۶ . ۲۹۱-۲۶۶-۱۶۴-۱۵۷-۹۶	۳۷۵ . ۳۷۵
۳۷۵-۳۵۱ . ۳۷۵-۳۵۱	۳۰۰ . ۳۰۰
۹۶ . ۹۶	۳۰۰ . ۳۰۰
۲۲۳ . ۲۲۳	۳۰۰ . ۳۰۰
۲۵۱ . ۲۵۱	۱۹۸-۸۱ . ۱۹۸-۸۱
۴۲۹ . ۴۲۹	۱۴۳ . ۱۴۳
۲۲۰-۱۶۶-۱۴۵-۷۱-۵۶-۱۳ . ۲۲۰-۱۶۶-۱۴۵-۷۱-۵۶-۱۳	۴۱۲-۱۴۰ . ۴۱۲-۱۴۰
۲۹۵-۲۶۸ . ۲۹۵-۲۶۸	۳۷۲ . ۳۷۲
۵۶ . ۵۶	۲۴۹ . ۲۴۹
۵۵ . ۵۵	۱۷۲-۶۶ . ۱۷۲-۶۶
۵۶ . ۵۶	۹ . ۹
۳۷۲-۲۶۴-۵۷-۱۳ . ۳۷۲-۲۶۴-۵۷-۱۳	۳۵۹-۱۷۷-۱۳۴-۱۰۹ . ۳۵۹-۱۷۷-۱۳۴-۱۰۹
۳۷۲-۲۶۶-۶۳ . ۳۷۲-۲۶۶-۶۳	۲۹۸-۱۷۷-۱۷۴ . ۲۹۸-۱۷۷-۱۷۴
۶۳ . ۶۳	۲۰۹ . ۲۰۹

۲۲ - ۴۸۳۳	۲۴۲-۱۷۲ - ۴۸۳۳
۳۱۳-۳۱۷-۱۴۲-۹	۱۰ - ۴۸۳۳
۱۴۲ - ۴۸۳۳	۲۷۰-۲۴۲-۱۷۷-۱۱ - ۴۸۳۳
۳۱۳-۱۷ - ۴۸۳۳	۵۱ - ۴۸۳۳
۳۱۳ - ۴۸۳۳	۴۸۳۳ - ۱۰ - ۴۸۳۳
۳۱۳ - ۴۸۳۳	۲۷۰-۲۴۲
۳۱۳-۲۲ - ۴۸۳۳	۲۴۲ - ۴۸۳۳
۱۸ - ۴۸۳۳	۲۰۲-۱۸۹-۱۸-۲۳ - ۴۸۳۳
۴۰۸-۲۷-۱۶ - ۴۸۳۳	۲۴۰-۲۶۸
۲۴۲-۳۱۳-۲۹۲ - ۴۸۳۳	۲۳ - ۴۸۳۳
۱۵۱ - ۴۸۳۳	۲۴۲-۳۱۳-۱۹۰-۱۷۲-۲۳ - ۴۸۳۳
۷۱ - ۴۸۳۳	۳۱۳-۳۱۳ - ۴۸۳۳
۲۶۴ - ۴۸۳۳	۱۷۲ - ۴۸۳۳
۲۱ - ۴۸۳۳	۱۹۰ - ۴۸۳۳
۲۹۲ - ۴۸۳۳	۳۱۳ - ۴۸۳۳
۲۶۰ - ۴۸۳۳	۲۵۲-۱۹۰ - ۴۸۳۳
۳۱۳-۲۹۰-۱۸ - ۴۸۳۳	۲۷۷-۱۹۰ - ۴۸۳۳
۲۱ - ۴۸۳۳	۲۷۷ - ۴۸۳۳
۴۱۵-۲۴۰-۱۵۲-۹۲ - ۴۸۳۳	۲۸۲-۴۴ - ۴۸۳۳
۴۲۱ - ۴۸۳۳	۲۵۹-۱۵۲ - ۴۸۳۳
۳۱۳-۲۹۸-۲۹۲-۲۲۱-۲۰ - ۴۸۳۳	۲۶ - ۴۸۳۳
۳۱۳-۲۲۷ - ۴۸۳۳	۹۲ - ۴۸۳۳
۳۱۳-۲۲۷-۲۹۰-۲۳۰-۹۱ - ۴۸۳۳	۹۲ - ۴۸۳۳
۳۲۹-۹۱ - ۴۸۳۳	۲۱ - ۴۸۳۳
۳۲۹-۲۹۰ - ۴۸۳۳	۲۱ - ۴۸۳۳

۱۶۱-۶۶ - ۴۸۳۳	۵۲-۲۴ - ۴۸۳۳
۱۲۲ - ۴۸۳۳	۳۲۲-۵۲ - ۴۸۳۳
۱۶۶ - ۴۸۳۳	۳۲۲ - ۴۸۳۳
۲۷۱ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۰۰ - ۴۸۳۳	۵۲ - ۴۸۳۳
۲۵ - ۴۸۳۳	۵۲ - ۴۸۳۳
۱۰۰-۱۰۲ - ۴۸۳۳	۵۲ - ۴۸۳۳
۲۲۷ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۴ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۴۴-۲۲۱-۲۰۴ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۹ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۰۱-۱۸۳-۱۸۲-۱۰۷ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۱۱-۲۰۲-۲۲۳ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۱۴ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۳۱۱-۲۰۲-۲۱۰۷ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۹۰-۶۲ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۴۹ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۲۷-۲۲-۲۵-۱۴ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۱۳۵-۱۱۲-۷۱-۲۶ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۱۹۰-۱۸۹ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۶ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۵ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۱۶۱ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۱۶۱ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳
۲۷۱ - ۴۸۳۳	۲۲۷-۲۱۰-۵۲ - ۴۸۳۳

۱۷۳ - (سند)	۳۶۱ - (سند)
۲۸۰-۲۵۶ - (سند)	۲۳۷ - (سند)
۲۷۲-۲۵۶ - (سند)	۲۳۷ - (سند)
۵۰ - (سند)	۲۶۲-۲۱۶-۲ - (سند)
۲۵۰-۲۰۵-۲۲-۱۰۹-۹۹ - (سند)	۲۹۴-۱۸۶-۸-۳ - (سند)
۲۰۳-۲۳۹ - (سند)	۲۲۱-۲۱۶-۱۶-۳ - (سند)
۲۳۴ - (سند)	۲۱۶ - (سند)
۲۸ - (سند)	۲۰۳-۱۶۲ - (سند)
۲۷۸-۲۱۷-۲۰۳-۵۴ - (سند)	۷۷-۵۴-۱۹ - (سند)
۵۳ - (سند)	۲۸۰ - (سند)
۲۰۳ - (سند)	۲۸۰ - (سند)
(سند) - (سند) - (سند)	۴۱۵ - (سند)
۲۰۳ - (سند)	۱۷۱-۷۴ - (سند)
۲۲۲-۱۶۳ - (سند)	۱۶۲-۱۳ - (سند)
۲۰۳-۱۶۳ - (سند)	۹۳ - (سند)
۱۶۲ - (سند)	۲۸۰ - (سند)
۱ - (سند)	۲۸۱ - (سند)
۲۸۰ - (سند)	۶۱-۲۰ - (سند)
۲۲۸-۲۸۰-۲۰۱ - (سند)	۲۰ - (سند)
۲۰۱ - (سند)	۲۱۷-۱۸۷-۶۶-۲۰ - (سند)
۲۸۰ - (سند)	۱۷۹-۶۱-۲۰ - (سند)
۹۳ - (سند)	۲۴۸-۲۸۱-۱۷۳-۵۳-۵۱ - (سند)
۲۵۱-۳۱۳ - (سند)	۴۱۱ - (سند)
۲۸۰-۲۰۱ - (سند)	۵۰ - (سند)
۲۲۳-۲۱۲-۲۸ - (سند)	۲۷۸-۲۹۴-۲۶۵-۵۰ - (سند)

۱۹۷-۱۶۱-۱۵۳ - (سند)	۵۰ - (سند)
۱۵۳ - (سند)	۲۷۸-۱۶۶-۱۲۹ - (سند)
۱۰۸ - (سند)	۲۹۵ - (سند)
۱۳۶-۱۰۸ - (سند)	۱۶۶ - (سند)
۱۰۸ - (سند)	۲۱۲ - (سند)
۲۰۸ - (سند)	۲۱۸ - (سند)
۱۰۸ - (سند)	۲۱۳-۲۱۹-۲۲۳-۲۰ - (سند)
۲۰۸ - (سند)	۲۲۷ - (سند)
۲۰۸ - (سند)	۲۴۵ - (سند)
۱۲۸ - (سند)	۱۷ - (سند)
۱۲۸ - (سند)	۲۶۴ - (سند)
۲۳۱-۱۰۹-۶۴ - (سند)	۱۷۵ - (سند)
۲۴۲ - (سند)	۲۷۷-۱۹۹ - (سند)
۲۱۲-۱۲۸-۱۹ - (سند)	۲۳۶ - (سند)
۲۱۲ - (سند)	۲۹۱-۲۴۰ - (سند)
۱۲۸ - (سند)	۸۴-۷۲ - (سند)
۴۹ - (سند)	۲۶۷ - (سند)
۲۲۸ - (سند)	۲۴۰-۴۴ - (سند)
۴۱۵ - (سند)	۳۷۷ - (سند)
۲۸۰ - (سند)	۳۱۲ - (سند)
۲۱۴-۱۷۱-۴۵-۲۲-۲۱ - (سند)	۱۷۹ - (سند)
۲۵۵ - (سند)	۲ - (سند)
۲۲۸ - (سند)	۲۲۰-۲۰۸ - (سند)
۲۶۱-۲۱۶-۲۱۶-۷۰۳ - (سند)	
۱۹۲-۷ - (سند)	

۱۰۲	دست‌نویس
۲۰۸	دست‌نویس
۱۶۳	دست‌نویس
۲۰	دست‌نویس
۱۶۲	دست‌نویس
۱۵۲	دست‌نویس
۶۴	دست‌نویس
۲۵۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس
۲۰۲	دست‌نویس
۲۱۰	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۲۲۸-۲۲۹	دست‌نویس
۲۵۰-۱۳۵-۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۲۲۸	دست‌نویس
۲۲۲-۲۲۹	دست‌نویس
۱۸۰	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۱۸۲-۵۱-۱۲	دست‌نویس
۲۷۸-۹۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس
۲۰۲	دست‌نویس
۲۰۸	دست‌نویس
۱۶۳	دست‌نویس
۲۰	دست‌نویس
۱۶۲	دست‌نویس
۱۵۲	دست‌نویس
۶۴	دست‌نویس
۲۵۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس
۲۰۲	دست‌نویس
۲۱۰	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۲۲۸-۲۲۹	دست‌نویس
۲۵۰-۱۳۵-۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۲۲۸	دست‌نویس
۲۲۲-۲۲۹	دست‌نویس
۱۸۰	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۱۸۲-۵۱-۱۲	دست‌نویس
۲۷۸-۹۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس

۱۱۷	دست‌نویس
۲۵۷	دست‌نویس
۲۵	دست‌نویس
۲۰۰-۲۱۹	دست‌نویس
۳۱	دست‌نویس
۲۷۶	دست‌نویس
۲۵۱	دست‌نویس
۲۵۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس
۲۰۲	دست‌نویس
۲۱۰	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۲۲۸-۲۲۹	دست‌نویس
۲۵۰-۱۳۵-۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۲۲۸	دست‌نویس
۲۲۲-۲۲۹	دست‌نویس
۱۸۰	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۱۸۲-۵۱-۱۲	دست‌نویس
۲۷۸-۹۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس
۲۰۲	دست‌نویس
۲۰۸	دست‌نویس
۱۶۳	دست‌نویس
۲۰	دست‌نویس
۱۶۲	دست‌نویس
۱۵۲	دست‌نویس
۶۴	دست‌نویس
۲۵۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس
۲۰۲	دست‌نویس
۲۱۰	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۱۴۸	دست‌نویس
۲۲۸-۲۲۹	دست‌نویس
۲۵۰-۱۳۵-۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۲۲۸	دست‌نویس
۲۲۲-۲۲۹	دست‌نویس
۱۸۰	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۶۶	دست‌نویس
۱۸۲-۵۱-۱۲	دست‌نویس
۲۷۸-۹۱	دست‌نویس
۹۱	دست‌نویس

کتابخانه ۳۵۴	کتابخانه ۳۵۳
کتابخانه ۳۵۱	کتابخانه ۳۵۴
کتابخانه ۳۴۹	کتابخانه ۹
کتابخانه ۳۴۱	کتابخانه ۱۸۵
کتابخانه ۳۵۲	کتابخانه ۱۰۲۳۶
کتابخانه ۱۰۴	کتابخانه ۳۲۹
کتابخانه ۳۲۸-۳۱۸-۳۱	کتابخانه ۲۱
کتابخانه ۱۲۰-۹۷	کتابخانه ۲۵۵
کتابخانه ۹۷	کتابخانه ۲۴۵-۲۱۶-۱۸۷
کتابخانه ۹۷	کتابخانه ۳۱۶
کتابخانه ۲۱۸-۹۷	کتابخانه ۳۱۶
کتابخانه ۲۵۵	کتابخانه ۴۰۶-۳۱۶
کتابخانه ۲۵۵	کتابخانه ۹۷
کتابخانه ۲۵۵	کتابخانه ۱۱
کتابخانه ۲۱۱-۳۱۰-۳۱۹-۲۱۳	کتابخانه ۲۱۹-۹۷
کتابخانه ۲۱۷-۳۱۲-۳۱۲-۳۱۱	کتابخانه ۹۷
کتابخانه ۳۲۳-۲۵۴	کتابخانه ۲۷۵-۹۷
کتابخانه ۳۰۸-۳۰۵-۳۱۶-۲۰۴-۹۰-۴۵	کتابخانه ۱۶۰-۵۲-۲
کتابخانه ۳۴۹	کتابخانه ۵۲
کتابخانه ۳۲۳-۲۱۸-۱۰۴-۲۱۲-۱	کتابخانه ۳۲۷
کتابخانه ۱۱	کتابخانه ۳۲۷
کتابخانه ۱۴۸-۱۹	کتابخانه ۳۲۷
کتابخانه ۳۲۳	کتابخانه ۱۸۵-۲۲
کتابخانه ۱۲۲	کتابخانه ۲۲۳-۱۹۹
کتابخانه ۳۵۱	

کتابخانه ۲۹۵-۱۷۵	کتابخانه ۲۵۰
کتابخانه ۳۳۲	کتابخانه ۲۷۳
کتابخانه ۳۳۲-۲۹۵-۱۷۵-۱۰۴-۲۸۰-۹	کتابخانه ۲۷۷-۱۲۹-۱۲۷-۵۴
کتابخانه ۲۵۱	کتابخانه ۲۹۶-۱۷۵-۱۲۸-۵۲
کتابخانه ۹۴	کتابخانه ۱۲۲
کتابخانه ۹۴	کتابخانه ۳
کتابخانه ۹۴	
کتابخانه ۳۵۳	
کتابخانه ۳۵۴-۲	کتابخانه ۱۴۶-۱۱۷-۷۱-۳
کتابخانه ۲۴۴	کتابخانه ۱۸۹-۱۷۱
کتابخانه ۹۷	کتابخانه ۱۹۳
کتابخانه ۲۴۴	کتابخانه ۳
کتابخانه ۲۱۹-۱۷	کتابخانه ۳
کتابخانه ۳۷۵-۹۷	کتابخانه ۱۴۶-۲
hi	کتابخانه ۱۸۰
کتابخانه ۱۷۵	کتابخانه ۲۷۸-۲۵۰
کتابخانه ۲۹۶	کتابخانه ۲۵۰
کتابخانه ۲۲۴	کتابخانه ۲۵۰
کتابخانه ۵۳	کتابخانه ۲۴۵
کتابخانه ۳۱	کتابخانه ۱۸۰-۱۴۶-۳۶۳
کتابخانه ۲۵۰	h
کتابخانه ۳۵۰	
کتابخانه ۳۵۰	کتابخانه ۳۱۱-۱۹

۱۹۷۱-۹۰	۳۱۸
۳۱۷۲-۹۰	۳۱۷
۲۶۳	۳۹۹
۲۲۱۷	۳۱۷
۳۱۷۲-۱۰۶۶	۲۹
۲۱۸	۱۶۷
۳۱۷	۴۱۴-۹۲
۳۱۷۱۸۲	۲۱۸-۲۱۱
۲۱۸-۱۱۸	۲-۲۱۹-۱۰۶۸۳
۱۲۴	۳۱۷۲-۳۱۹-۲۱۸۲-۲۱۹-۲۱۰
۲۱۵-۲۱۹-۲۱۵	۲۱۶
۳۱۷۱۸۲	۲۴۲-۸۳
۲۴۵	۸۳
۱۹۱۰	۱۰۷
۲۲	۲۴۹-۲۶۱-۱۰۶
۲۱۲-۱۴۱	۱۰۷
۱۴۶	۲۲۳
۱۴۷	۷۶
۱۴۶	۲۷۶
۱۴۷	۲۲۶
۱۴۱	۲۲۳
۲۱۲	۳۱۷۱۹۲
۲۲۰	۲۹
۴۲۳	۲۱۲-۱۹۳-۱۸۲
۳۲۰	۷

۱۵۸	۳۱۷۲-۲۵۷-۱۵۱-۷۶
۴۱۷-۳۲۰	۱۲۵
۲۲۰	۲۵۷
۳۲۰	۳۰۰
۳۲۰	۳۰۴
۳۲۰	۱۲۴
۳۲۰	۱۲۳
۴۱۷	۱۲۳
۴۱۶	۲۵۳
۴۱۶	۸۵
۴۱۷	۱۶۴-۸۳
۹۲-۴۸	۱۱۰
۳۱۷۲-۱۹	۳۱۸
۲۱۳-۱۸۵-۲۸	۱۰۲
۳۱۷	۱۰۲
۱۶۴	۳۱۸
۲۵۶	۳۱۸
۲۲۸-۱۸۲	۳۱۸
۱۵۱	۳۱۸
۱۵۱	۳۱۸
۱۵۱	۳۱۸
۳۶	۳۱۸
۱۵۲	۷۹
۱۱۰	۶۸
۴۰۲	۲۲۷
۴۱۷-۳۲۰-۲۲۹-۱۲۲	۴۱۷-۳۲۱-۳۱۹-۱۲۲-۷۸

۲۵۱-۱۸۲ - ۴۹۶
۱۲۳ - ۴۹۶
۱۱۱ - ۴۹۶
۱۱۱ - ۴۹۶
۸۴ - ۴۹۶
۲۹۳ - ۴۹۶
۲۰۲ - ۴۹۶
۱۷۲ - ۴۹۶
۲۸۲ - ۴۹۶
۲۵۲ - ۴۹۶
۷۱ - ۴۹۶
۲۰۲ - ۴۹۶
۱۷۸ - ۴۹۶
۳۸ - ۴۹۶
۵۱ - ۴۹۶
۱۱۹-۱-۸-۲۹-۳۱-۱۹-۵ - ۴۹۶
۳۱۸
۲۹۳-۲۷۸ - ۴۹۶
۲۵۲ - ۴۹۶
۲۵۰ - ۴۹۶
۳۸۲-۳۰۲ - ۴۹۶
۳۸۲-۲۷۸ - ۴۹۶
۱۷۲ - ۴۹۶
۲۰۰-۱۶۵-۲۰ - ۴۹۶
۳۹۹ - ۴۹۶

۳۱۷-۳۱۱-۹۱-۷۶-۵۲ - ۴۹۷
۳۳۱-۲۶۳ - ۴۹۷
۴۲۱ - ۴۹۷
۷۵ - ۴۹۷
۲۰۲ - ۴۹۷
۷۹ - ۴۹۷
۳۰۰ - ۴۹۷
۶۸ - ۴۹۷
۳۳۱ - ۴۹۷
۳۶۴ - ۴۹۷
۳۶۴ - ۴۹۷
۳۳۴-۲۲۵-۱۵۹ - ۴۹۷
۱۵۳ - ۴۹۷
۱۶۰
۴۰۲-۳۶۶ - ۴۹۷
۲۲۶ - ۴۹۷
۳۲۴-۷۹ - ۴۹۷
۶۸ - ۴۹۷
۲۳۶-۷۶ - ۴۹۷
۲۲۷ - ۴۹۷
۲۲۹ - ۴۹۷
۴۸ - ۴۹۷
۴۸ - ۴۹۷
۴۲۰-۴۰۴ - ۴۹۷
۴۲۰ - ۴۹۷
۳۱۹-۳۴۱-۲۴۴-۱۲۷-۷۵ - ۴۹۷
۳۶۹-۷۵ - ۴۹۷
۳۶۹ - ۴۹۷
۴۹۰-۶۹۶ - ۴۹۷
۷۴ - ۴۹۷
۷۴ - ۴۹۷
۲۱۴-۷۶ - ۴۹۷
۲۱۴ - ۴۹۷
۲۱۴ - ۴۹۷
۲۴۰-۲۱۴ - ۴۹۷
۱۲۴ - ۴۹۷
۲۵۱-۲۴۰ - ۴۹۷
۷۹ - ۴۹۷
۳۳۱ - ۴۹۷
۴۰۰ - ۴۹۷
۱۱۴-۹۶-۷۶ - ۴۹۷
۲۳ - ۴۹۷
۷۵ - ۴۹۷
۱۲۵ - ۴۹۷
۲۷۹-۲۶۸-۲۱۱-۷۶ - ۴۹۷
۳۲۵
۲۹۴-۱۴۴-۷۶ - ۴۹۷
۵۳ - ۴۹۷
۳۷۳-۱۵۱-۷۶ - ۴۹۷
۳۱۱-۷۶-۵۲ - ۴۹۷

فهرست واژه های پارسی باستان
که در بخش نخست و دوم آمده است

یادداشت های پنج گانه

۴۹۸

۳۰۰ - ۳۰۱	۴۹۱-۴۰۴
۳۰۱ - ۳۰۲	۶۲۰ - ۶۲۱
۳۰۳ - ۳۰۴	۸۲
۳۰۵ - ۳۰۶	۲۰۲-۶۸
۳۰۷ - ۳۰۸	۲۰۲ - ۳۰۳
۳۰۹ - ۳۱۰	۳۲۶-۲۸۱-۲۷۲-۱۷۳-۱۴۳
۳۱۱ - ۳۱۲	۳۷۰
۳۱۳ - ۳۱۴	۱۵۲ - ۱۵۳
۳۱۵ - ۳۱۶	۱۷۸ - ۱۷۹
۳۱۷ - ۳۱۸	۲۲
۳۱۹ - ۳۲۰	۲۳۷-۲۲
۳۲۱ - ۳۲۲	۲۷۰ - ۲۷۱
۳۲۳ - ۳۲۴	۳۴۲-۲۳۰-۲۲۵-۱۹۵-۱۰۹
۳۲۵ - ۳۲۶	۳۹۳-۱۴۷
۳۲۷ - ۳۲۸	۱۴۴ - ۱۴۵
۳۲۹ - ۳۳۰	۱۵۶-۷۸-۴۸
۳۳۱ - ۳۳۲	۲۴
۳۳۳ - ۳۳۴	۳۳۱-۳۱۰-۲۰۱-۱۵۶

h

۲۲۵ - ۲۲۶
۸۸ - ۸۹
۲۱۶ - ۲۱۷

۱۴۷	bumi	بومی	۲۳۳	āpi	آپی
۱۱۲	pathi	پتی	۱۷۰	āthi	آتی
۲۸۷	patiy	پتی	۹۹	apara	آپرا
۱۵۰	paru	پرو	۳۱	ada	آدا
۲۰۹	paruva	پرووا	۱۰۲	ar	آر
۵۴-۶۶	paruviya	پروویه	Arśama	ارشام	۱۳۶
۱۴۶	pariy	پری	Ariyāramna	اریارمن	۳۳۳
۱۱۱	pitar	پیتار	azdā	ازدا	۸۲
۲۱۱	axma	آکما	asman	آسمن	۱۷۹
۲۵۳-۲۱۱	Taxma-spāda	تخم سباد	antar	آنتار	۱۹۷
۱۶۶	jan	جن	aniya	آنیه	۱۰۴-۱۲
۴۲	jiva	جیو	aish	ایش	
۲۴۴	ṣā	چا	Bāgayādi	باک یادی	۶۰
۳۸	ṣiy	چی	bar	بر	۱۱۹
۱۴۰	ṣithra	چیترا	bara	بر	۱۴
۲۱۱	ṣithra-taxma	چیترا-تخم	brātar	براتر	۲۷۰
ṣiṣpiṣ	یش	یش	Bardiya	بردیه	۶۰
۲۳۷	xāp	خسپ	bu	بو	۸۹

در این فهرست چند واژه ای که بحروف اچید برشمرده شده واژه هایی است که در گفتار «پشه واران» و «چینود پل» در بخش نخست بکار رفته است.

۱۳۰	star	ستر	۱۳۰	xṣathra-pāvan	خستهر یاون
۲۵۰	ṣiyāti	شیاتی	۵۵	ṣānā	خشنا
۳	ṣiyu	شیو	۱۸	xṣayūrān	خشیارشن
۳۱	fras	فرس	۱۹	dansh	دانش
۱۴۳	fra-māna	فرمان	۱۹	daughtar	دگوشتر
۳۶۰	īarnah	فرنه	۱۷۱	dāta	دات
۱۰۷	frayarti	فرورتی	۱۱۱	dar	در
۱۰۷	frabarayam	فرهروم	۲۸	darsh	درش
۲۳	kāma	کام	۹۱	dargu	درگ
۸	kṣathra	کستهر	۲۵۴	drayah	دریه
۲۷۳	kamna	کمن	۲	dasta	دست
۱۲	gātu	گاتو	۵۵	dan	دن
۱۱۱	grab	گرب	۱۶۶	dura	دور
۲۱۳	garma	گرم	۷۷	dušiyār	دوشی یار
۵	gam	گم	۲۶۱	duvitiya	دوویتیه
۶۰	Gaumāta	گمانه	۱۳۰-۱۲۹	dahyu	دهیو
۲۳۲	gaud	گود	۹۴	diyā	دیا
۶۵	gauṣa	گوش	۵۱	rād	راد
۲۳۰	māha	مام	۶۴	rauṣah	راوشه
			۲۵۳	spāda	سپاد
			۲۳۵	stā	ستا

۲۸	Martiya	مرتبه
۵۴	man	من
۶۰	mugu	مگو
۲۷۹	Mithra	میترا
ن		
۲۸۲-۷۸	nāman	نامن
۱۳۸	ni	نی
و		
۶۵	vain	وین
۶۷	var	ور
۶۸	vardana	وردن
۱۹۸	vaśna	ویشن
۱۰۵	van	ون
۳۶۰	Vindafarna	ویندفرنه
۵	haša	هش
۷	haxāman ii	هخامنش
۲۳	hadā	دادا
۱۰۴	ham-ra	هم را
۸۳	hāsiya	هشیه
۱۰۲	ham-ara	هم از
۱۰۲	ham-arana	هم از
۷۵	hvaspa	هواسپ
۷۵	hu-martāya	هومرتیه
ی		
۲۱	yān	یان
۳۶	yad	ید

فهرست واژه‌های پهلوی

که در بخش نخست و دوم آمده است

آ	آبام	آبیت (آفت)
آب	۲۳۳	۶
آباتیه	۶	
آبامینین	۱۲۳	
آرژوک	۱۵۸	
آزارتن	۲۱	
آسپکان	۴۰۰	
آستارین	۲۳۰	
آستارین	۲۳۰	
آسروک	یف	
آسرون	یف - یق	
آسمان	۸۲	
آسین	۸۶	
آشکارک	۳۱۳-۱۱۰-۸۳	
آشجین	۳۹۹	
آکومن	۳۰۴	
آگاس	۱۱۹	
آگاس‌بوتن	۶۱	
آمتن	۵	
آمرزین	۱۸۴	
آموختن	۳۱۵-۹۳-۲۷-۲۵-۱۱	
آموختن	۳۱۵-۱۶۹	
آهوک	۲۳۵	
آهوک (بلید، بلشت)	۲۳۵	
آهوکینشن	۲۳۵	

اروس	۳۴۲-۲۷۵	اخرموغ (بخش)	۲۲
اروند	۳۳۸	اخروب (اخروب)	۳۴
اریشک	۱۰۶-۲۸	ایاریه	۵۲
ازیوندکیه	۷۹	ایافتن	۲۳
آسترك	یف	ایتون (اتون)	۱۴۱-۹۱-۳۹-۳۰
استومند	۲۱۷-۶	ایرج	۴۱۵
اشه	۲۸	ایرمان	بن
اشمرتن	۳۷	ایرهاییه	بن
اشموغ (بخش)	۲۲	ایستواستر	۴۰۵
افروختن	۶۴	ایستاتن	۳۳۵
اکوشیتار	۱۳۰	ب	
امادند	۱۸۵	بخت	۱۱۵
امرك رويشيه	۱۰۷	بخش	۱۱۵
اناک	۲۶۳	بخشین	۱۱۵
اناکیه	۲۶۳	برائر	۲۷۰
ان آگاس	۱۱۹	برین (بوتن)	۲۵۰-۱۱۹
اندر	۱۷۹	بریتن	۲۷
انپوها (هزارش)	۲۵۸	بستن	۲۵۳
اؤر	۲۳۴	بسر یا (هزارش)	۴۲۸-۱۵۶
اؤزونکیه	۴۶	بلند اوزین	۲۴۱
اوزونیک	۱۸۵	بشیتن	۱۷
اؤز	۵۲	بتمن (هزارش)	۴۰۴
اوزمند	۵۲	بوتن	۸۹-۲۶
اورواخمنیه	۶۴	بوختار	۱۲۱
اوش	۱۶۶	بوختن	۱۲۱

بورژین ۱۵۸
 بورژین ۱۲۱
 بو ۱۴۷
 بوندك ۱۳۸
 بوندك پاتخشاخیه ۱۳۸
 بون ۳۷۵
 بورژین ۶۹
 بوار ۲۵۶
 بزر ۱
 بشومند ۳۷۹
 بیم ۱۹۷
 پ
 پاتخشاخ ۹۸
 پاتخشاخیه ۱۸۲
 پات دوشن ۲۸۷
 پاتفراس ۸۶
 پارك ۳۸۸
 پاسیان ۲۴۷
 پاسیانین ۲۴۷
 پانك ۲۵۳
 پانكبه ۳۱۹
 پاه ۴۳
 پایشتن ۲۵
 پت ۱۳۸-۲۴۴-۲۷۰

پتامیر ۲۸۵
 پتکار ۱۰۹
 پتکارناران ۱۰۲
 پشان یز ۱۷۴-۲۹۷
 پشایکبه ۲۹۷
 پیوم نمان ۳۸۹
 پیوند ۳۹۱
 پیوسپ ۴۶۲
 پیرك ۱۰۲
 پیرك دولقه ۲۸۷
 پیرشتن ۳۸۸
 پیشخوارگر ۶۷
 پرورتن ۱۹۱
 پیخون گفن ۳۵
 پر ۱۲۴-۱۵۰
 پریشتن ۳۱
 پرورچست ۴۰۸
 پرورسپ ۴۰۱
 پرور ۲۴۰
 پرور ۲۴۰
 پومن (مزداران) ۳۰۲
 پوهل ۳۵۳
 پرچ ۱۷۴
 به کامك ۱۳۵
 بیت ۱۱۱-۲۳۷

پنك ۱۴۰-۳۰۸
 پیر ۱۱۱
 پیورکریه ۲۵۴
 پیشتن ۱۸۹
 پشك (گناریشه و دان) پیشتن ۹
 ت
 تاشینن ۲۷
 تپاهشتن ۹۷
 ترك ۱۳۸
 تك ۲۱۱
 تاپور ۳۸۱
 تن پشین ۲۶۱
 تنك ۱۹۶
 تنكبه ۱۹۶
 تنوقن ۱
 توان ۵۲
 توانيك بوئن ۱۱
 توبانیکبه ۱۸۴
 توختن ۲۲۸
 توختشاك ۳۳
 توختشاكبه ۳۳
 توختشن (توختشین) ۱۸۴-۸۵-۲۹
 توخم ۳۹۲
 توران ۳۹۵
 تورشتن ۲۲۸
 توم ۱۲۷
 تیز ۲۳۴-۳۷۸
 ج
 جاماسب ۴۲۲
 جم ۴۲۶
 جملك ۴۲۶
 جوتش ۲۰۱
 جه ۲۸۹
 جینك ۱۲۸
 ج
 جاشینن ۱۸۶-۱۱
 جریه ۴۹
 چشم ۱۱۱
 چگون (چگون) ۳۱-۱۴۱-۸۰-۲۵۸
 چیر ۳۲۹
 چینوت ۳۵۳
 چه ۴۵
 خ
 خلدك ۴۰
 خرن ۴
 خروشتن ۳۷۷
 خروشتن ۲۹۲
 خسرون ۴۱۴
 خشتون ۴

خواراناران ۴۸	دانه ۱۹۴-۱۹۲
خواریه ۵۳-۷	دانوبر ۲۸۶
خواسنار ۲۲۲	دانیک ش
خواسناریونین ۱	داسر ۱۲۳
خواسنک ۱۵۸-۱۵۳	دانشن ۱۱۰
خواسنک کم ۲۷۳	دام ۱۱۰
خواسن ۱۲-۱	داناک خوشیه ۱۶۶-۱۶۷
خواسن ۳۳۴-۹	خاستن ۵۵
خواهش ۱۷	دنیگر ۲۶۱
خویش ۷۲	دنیگر تر ۲۶۱
خوب شناسک ۲۱۱	دنیگر تر زمان ۲۶۹
خوتای ۲۷۰-۲۵۸-۲۴۴	دخک ۱۹۵
خود ۷۸	درنجین ۲۹۲
خورتک اوسنک یا	درنگ ۹۴
خورشیت ۲۷۵	دروغ ۱۹۹
خورشیت لکیرشن ۲۲۶	درون ۱۸۰
خویش (گفتار پشه و ران) پخش ۱	دروید ۱۲۴-۳۴
خویشان (گفتار پشه و ران) پخش ۱	دروندان خروکبه ۲۸۲
خویش بقیه ۱۳۸	درویش ۱۹۴
خویش دین ۴۲۲	درین ۱۱۰
خوشیه (گفتار پشه و ران) پخش ۱	درلوتن (هزار و ایش) ۲۴۹
د	دست (داوری) ۲۸۵
دات ۱۷۰	دست کورت ۲۸۵
داتار ۳۲۶-۲۴۲-۵	دستوبر ۴۲۲-۳۲۲-۲۸۵
دانستان ۱۷۹-۱۷۰	دستوبر زتار ۴۲۲

دستوبریه ۲۸۶	دوت ۳۱
دشتان ۱۹۵	دسین ۲۲۳-۵
دوتک ۲۵۷	دشو ۲۸۱
دوارستن ۸۴	دواک دشمن ۲۱۹
دوخت ۴۰۴-۲۶۳	دواک دشمنه ۲۱۹
دور ۲۶۰	دوستاک ۱۲۸
دوراسروب ۴۱۴	دوچ ۲۷۵
دوزد ۱۲۱	دوستاک ۱۲۷-۱۲۸
دوست ۳۵۷-۱۳۹	دوستن ۵۰
دوستیه ۲۵۷	دوشن ۶۶
دوشارم ۱۹	دوشنیتن ۶۴
دوش روشنیه ۱۳۲	دوشنیه ۲۷۵
دوش لکیریه ۳۲۱	دودان (دوبان) ۹
دغان ۳۰۹-۲۵	دوینتن ۱۵۳
دغشن ۲۰۹-۲۱۳-۱۸۴-۸۶-۱۶	دوین ۱۵۳
دغیوت ۲۴۵	دیش ۲۸۲-۹۳
دغن ۶۵-۱۲	دیشین ۹۳
دیر ۹۴	ز
زات ۱۹۶	زایشن ۲۱۳
زاتیه ۲۰	زباشن ۱۰۴
زاتیه کرتار ۱۳۹	زفار ویناسکاران ۲۵۴
زاس ۳۳۸-۱۱۲-۹۸	زتن ۱۶۶
زاست ۱۶	زوتشت ۴۰۶
زاشن ۳۱۶-۱۸۶-۵۴-۳	زوتشتان ۴۰۶
	زده ۲۳۸

فرمیک ۲۳۱-۸۲
 زرد ۱۲۹
 زردیت ۲۴۵
 زرد ۱۷۶
 زرداوند ۲۳۶
 زرداوندیه ۲۳۶
 زردستن ۷۹
 زردندک ۴۲
 زردندکبه ۷۹
 زردستن ۴۲
 سامتار ۱۹۷
 سامان ۴۰۰
 سیاه ۲۵۳-۹۱
 ستار ۲۳۰
 ستایش ۲۲
 ستون ۲۲
 ستمک ۲۸
 سخت ۸۲
 سخوم ۸۲
 سخر ۶۶
 سخون ۳۶
 سرایش ۱۹۴
 سرت ۲۵۵
 سردار ۳۲۱

سردار بانک ۲۲۲
 سردار دشت ۱۸۱
 سردار ۳۸۳-۱۸۶-۳۵
 سرامک ۳۵۵
 سروب ۴۱۴-۱۵۷-۲۴
 سرت ۴۰۰
 سرتک ۱-۸
 سیر ۱۹۸
 سیرمند ۱۹۸
 سیه ۱۳۴-۱۳۳
 سوت ۱۴-۲۲
 سوچین ۶۶
 سود ۱۸۲
 سیر ۳۷۰
 شات ۲۵۰
 شایه ۲۵۰
 شایستن ۱۶۸
 شایش ۱۶۸
 شب ۲۳۷-۴۳
 شتر ۴۳
 شرم ۴۳
 شستن ۲۲۳
 شکستن ۹۱
 شتاختن ۵۵

شناسکبه بی
 شایستن ۴
 شوپان ۴۳
 شوتن ۳
 شیریه ۴۶
 شیون ۱۳۷

ف

فراج آفریشکایه ۳۲۷
 فراج طاق ۲۰۵-۱۸۲
 فراج داتارگپان ۱۸۴
 فراخین ۲۰۵
 فراخوهوشه ۱۹۷-۱۶۹
 فروم ۷
 فروانکبه ۷۴
 فروکرت بی
 فرو ۴۰۸
 فروت ۲۷۷
 فروه دانن ۱۸۳
 فریستن ۲۵۱
 فریتون ۴۰۰
 فریفتار ۳۶۵
 فریفتن ۳۶۵-۸۴

ک

کارت بی

کامک ۳۲۴-۱۱۸-۲۳
 کامک خوتاکیه ۱۹۸
 کیدا (مزدارتن) ۲۲۴
 کییک ۴۹۶
 کتک ۲۷۰
 کتک مانوک ۱۶۲
 کتک خوتای ۱۶۲
 کدبا (مزدارتن) ۱۱۹
 کرب ۳۸۶-۸۵
 کرمان ۳۸۶
 کرب خوار ۸۵
 کرناریه ۳۰۸
 کرلک بی
 کرن ۸۸
 کرشاسپ ۴۰۰
 کم ۲۷۳
 کم رمت ۲۷۳
 کم مروت ۲۷۳
 کنتن ۲۵۰
 کنتن ۳
 کنیچک ۳۷۰
 کنیک ۳۷۰
 کوتک ۱۲۱
 کور ۳۸۶
 کون مرزیه ۳۵۳

والپن ۱۰۵	ویرک ۲۰۷
وامین ۳۵۳	ویرک زمستان ۳۵۴
واوریکابه ۱۹۳	ویچارنار ۱۰۳
وخموشن ۳۴۱	ویچارتن ۳۹
وخشور ۱۴-۲۸۶	ویچارشن ۲۹-۴۴
وخشین ۱۰۷	ویچیتن ۳۹
وریش ۲۱۴	ویخرونه ۲۸۲
ورحمکوت ۴۳۲	ویر ۱۱۵
وروشن (گفتارپیشه واران پختن ۱)	ویسیت ۲۴۵
ورزیتار ۱۱۳	ویسترن ۲۱۲
ورون ۲۷۸	وریشن ۳۷۹
وروشن ۶۷	ویمار ۳۸۹
وردیسن ۶۷	ویماریتن ۸۵-۳۸۹
وریش ۱۴۱-۲۷۶	ویماریه ۳۸۹
ورس ۱۴۶-۲۲۶	ویمانیکه ۱۷۰
ورشن ۲۵۷	ویمیشن ۱۰۸
ور ۲۱-۱۳۶	ویناسکار ۳۹۵
ورشر ۷۱	ویناسکاریه پاتفراس ۱۲۴
وریش ۱۸	ویناسیشن پاتفراس ۱۲۴
ویاپایینتن ۱۶۱	ویناک ۶۶
ویاپلیه ۱۶۱	ویندائن ۴۴
ویناک ۳۵۲	ویندیت ۴۴
وینیشک ۳۵۲	ویشتن ۶۶
وینارن ۲۵۰-۳۰۷	ویشن ۶۶
ویشتن ۳۰۷	ویونگهان ۴۲۵

هات یا	همبستاریه ۳۱۶
هاناک مانسریک سن	همبستک (بخش یکم) ۵۰
هاسر یب	همبشک ۲۰۱
هاوند ۲۲۷	هتارتن ۲۵۰
هاربشت ۴۰۲	هتر ۲۱۴
هت ۹۸	هترومند ۲۱۴
هچ ۷	هوب ۴۲۰
هفت ۳۷۶	هوداناک ۷۵-۷۴
هشتن ۱۹۹	هود ۳۳۴
هکر ۹۸	هوزوان ۱۵
هکر ۴۲۹	هوزیوشنیه ۷۶
هکرچ ۲۵۸	هوش ۲۷۵
هم ۱۱۰	هومانیسینه ۵۳
هناک رویشن ۱۰۷	هومینیتار ۶۲
هناکیه یج	ی
همبرسکیه ۱۷۸	پان ۲۱
همبریشتن ۱۷۸	یدمن (هزدارش) ۲
همسایکان یم	یوشت قریان ۳۹۴
همسایکیه یم	یوشداسریشتن ۲۴۴
همستار (همستار) ۳۱۸-۳۰۴	یوشداسریه ۲۴۴
همسکان (همسکان) ۴۳۷	یوک ۹۶
همکرناریه یج - ۱۸۲	یپولتن (هزدارش) ۱۹۴-۲۹۲
	یپوتن (هزدارش) ۲۶

فهرست واژه‌های پارسی

ت

آب ۲۳۳	این مینا ۴۹۰
آبار ۶	انرط ۴۰۰
آذر ۱۰۰-۳۵۰	ارج ارژ-ارژنی ۳۴۲
آذوبرزین ۲۰۸	ارچاسپ ۳۴۲
آراستن ۵۱	اردشیرخر ۳۶۰
آرامیدن ۱۹	اروندتر ۴۳۶.۳۶۶
آرمیدن ۷۷-۵۴	اروند ۳۳۹
آز ۱۷۷	از ۷
آزردن ۲۱	اسیرنی ۲۵۵
آس ۸۲	است است است ۶
آسمان ۸۲	افراختن ۲۸۰
آسیاب ۸۲	افروختن ۶۴
آفرین ۳۳۲-۴۰	البرز ۴۱۹-۹۵۸
آک ۷۲	الوند ۳۳۸
آول-آواز-آواز ۲۶	امار، اماره (آمار، آماره) ۳۷
آوند ۲۳۳	امرداد ۱۰۶-۱۰۷
آوه ۲۹۳	ایاردن ۲۵۰
آهن ۳۵۰-۸۶	انجیدن ۳۹
آهو ۲۳۵	اندر ۱۷۹
آهو (بلیدی) ۲۳۵	اندزید ۲۴۵
آیقت ۶	انوشه ۱۶۷
	انوشیروان ۱۶۷
	اودر ۲۷۱
	اوستا ۱۵۷
	اهریمن ۷۰-۱۵۰

الف

ایر ۲۳۴

پ

پاده باز ۲۸۷	ایران‌شهر ۱۲۹
پاداس ۸۲	ایزد ۶۴
پادافراد ۸۶	ایست و امتر ۳۶۶
پادافره، پازهر ۲۸۷	پ
پاره ۲۸۸	باد ۲۳۳
پاسخ ۲۷	پاداس ۸۲
پاسیدن ۲۴۷	پاسره ۳۲
پاییدن ۲۵۹	بالیدن ۱۰۵-۱۰۸
پیشخوارگر ۲۵۷	پاور ۶۷-۱۵
پدر ۱۹۱	پخت ۱۱۵
پدیره ۱۰۲-۱۸۷	بد (سپید)، بد ۱۲۸-۲۴۴
پر ۱۸۶-۱۵۰	بردن ۱۱۹
پرامون (پیرامون) ۱۹۰	برز ۴۱۵-۱۵۸
پرسیدن ۳۱	برزگ فرم‌دار ۲۸۶
پرزار ۲۷۷	بن ۳۷۵
پریر ۲۰۹	بودن ۸۹-۲۶
پریشك ۱۳۵	بوز ۱۴۷
پس (پسر، پور) ۱۴۱-۲۴۰	به ۱۳۶-۷۱
پشنجیدن ۳۹۹	پورام ۲۵۴
پشوتن ۲۸۱	پوشته ۲۸۳-۱۸
پل ۳۵۳	پومن ۷۰
پناه ۲۵۳	پیم ۱۷۰
پنج بخت ۱۲۱	پیمر ۳۷
پند ۱۱۳	پیش ۶۵

پورجست ۴۰۱

بی ۳۴۰

ت

نخشا ۱۷۳-۳۳

نخسیدن ۳۳

نخم ۲۷۱

نرمشت ۱۴۵

نکار ۳۳۹

نم ۱۳۷

نن ۲۱۵

تافور ۳۸۱

تندیس ۱۸۷

تند ۱

تودن (تیدن) ۱

توانستن ۳۴۳-۲۹

توغشن ۲۲۹-۲۲۸

تور ۳۹۴

توزیدن ۲۲۹-۲۲۸

توش ۱۸۴-۲۹

تهم ۲۱۱

تهمتن ۲۱۲

تهمورت ۴۳۱

تیشه - تش ۲۷

ج

جادو ۹۲

جام ۹۲

جاماسب ۴۶۴-۱۲۰-۱۰۴

چشن ۶۲

چفت ۹۲

چگر ۹۲

چم ۱۵۵-۱۵۳-۱۲

چه ۲۸۹

چجان بین ۶۵

چهرز ۲۸۹

چیوه ۴۲

چ

چراغ (چرا) ۲۵۵

چریدن ۳۵۵

چوبان ۴۳

چه ۴۵

چهر ۱۴۰-۷۷

چیدن ۳۹

چیر ۳۳۹

چینود ۲۵۳-۲۲

خ

خدد ۴۰

خراس ۸۲

خراستر ۱۵

خرد ۴

خرداد ۱۰۷-۱۰۶

خردس ۳۷۸-۳۷۷

خردشیدن ۳۷۷-۳۹۲

خره، خوره ۳۶۰

خشم ۸۴-۶۸

خشنو (خشنود) ۴

خشن ۷۶

خنیده ۱۵۹

خوار ۱۰۸

خوار (لاشخوار) ۱۵۶

خواری ۷

خواست ۱۵۳

خوالیکر ۱۵۶

خواهر ۲۷۰

خور ۱۶۰

خورشید ۱۶۰-۱۵۳

خورشید چهر ۳۶۶

خونیرس ۳۹۴

خویشتن ۶۸

خیش ۲۱۸

خیم ۷۹

د

داد ۱۷۱

دادار ۵

دادن ۵

دار ۱۲۳

داشتن ۱۱۱

دام ۱۱۰

دانستن ۵۵

دخت ۲۷۰-۲۶۳

دد ۱۱۰

درازالکل ۹۴

درز ۲۵۳

درزن ۲۵۳

درزی ۲۵۳

درستید ۲۴۵-۱۳۵

درشت ۲۹

درنگ ۹۴

درون (بان) ۱۸۱-۱۸۰

دروند ۳۴

درویش ۳۸۲-۱۹۴

دربا ۳۵۴-۲

دربوش ۱۹۴

درد ۷۴

دژخیم ۷۹

دست ۲

دست (داری) ۲۸۵

دستاس ۸۲

دستور ۲۸۵-۲۸۴

دشت ۷۷

دشتان ۱۹۵

دشتیاد ۷۸	دشتن ۵۰
دشتوار (دشوار) ۷۸	دشتم (دستم) ۲۱۱
دشمن ۲۳۱-۷۰	دشك ۱۰۶-۲۸
دشنام ۷۸	دشكن ۱۰۶
دغدو ۴۰۴-۴۰۱	دشكناك ۱۰۶
دل ۲۱۹-۱۲۰	دشن ۲۸۱
دعه ۲۵۴	دعه ۲۰۰
دوختن (دوشیدن) ۴۰۴	دوان ۸
دور ۱۶۶	دود ۵۰
دوزخ ۷۹-۱۹	دوز ۶۴
دوست ۱۹	دوزنه ۶۴
دک ۲۵۲	دوشا ۱۲۷
دیدن ۲۲	دویدن ۲۱۱-۵۰
دیر ۹۴	دوختن ۱۵۲
دین ۱۱۶-۱۱۵	دین (زخم) ۱۶۲-۹۲
دیه (ده) ۱۲۹	دیود ۲۰۸
دیو ۲۸	د
دانی ۶۱-۲۰	زدن ۱۶۶
داسپی ۱۷۶-۱۰۸	زدودن ۱۳۶
داست ۵۱	زدرشت ۲۶۶
داهش ۵۴	زده ۲
دد ۳۱	زفر ۱۶۰
دده ۲۸۰	زرم ۲۵۴
دزم ۲۸۰	زرمی (زعمین) ۲۲۱
	زون باره ۲۸۹

دشیر (دشیل) ۲۸۶	دشیرگاه ۵۴
دشمار (دشمار) ۴۱۶-۳۲۰-۱۱۲	دشی ۱۲۲
دوت ۱۷۶	دخن ۳۶
دود ۲۲	درایدن ۱۳
دور ۲۲	دوخ ۳۵۰-۶۶
دوش ۳۵۶	دورخاب ۶۶
دیه ۴۲	دورشك ۲۷۸
دیان ۹۴-۹۲	دورم (ملم) ۳۹۵
دیشتن ۷۹-۴۲	دورا ۱۵۷
دینغ ۱۲۰	دورودن ۱۳
دوین ۱۳۴	دوروش ۱۳
دیره ۴۲	دوریت ۴۰۱
دور (دنج) ۱۹۶	دورسکار ۴۸
دور (سر) ۳۶۸	دورسکانش ۴۸
دور ۴۰۰	دورسکیدن ۴۸
دوریت ۱۲۱	دورسی ۱۳۴-۱۲۲
دورس ۲۵۲	دور ۶۶
دورسید ۲۴۵	دورود ۹۴-۲۲
دورسیدان ۳۹۷-۳۶۷	دور ۱۸۱-۱۸۰
دورسید ۴۲۶-۴۲۷-۴۳۱	دورون ۱۲
دورسیدان، ایستادن ۲۳۵	دورشیانت ۲۰۳
دورسید ۲۳۰	دورسید (سید) ۱۹۸
دورسید ۶۲-۲۲	دورس
	دورس ۲۵۰
	دورس ۲۳۸

شایستن ۱۶۸-۸	کام، کامه ۱۶۴-۱۱۸-۲۳
شب ۱۶۸	کی ۴۲۶
شیان ۱۱۴-۴۲	کده ۲۷۰
شدن ۳	کردن ۸۸
شرم ۴۳	کشور ۱۴۷-۱۲۹
شکستن ۳۷۸-۹۱	کنیز، کنیزک ۳۷۰
شناختن ۱۶۸-۵۵	کیومرث ۸۰
شور ۱۶۸-۱۲۹	کی ۳۸۹-۱۶۵
شید ۴۲۵	کی آرش ۲۵۷
خ	کی ایوه ۲۴۶
غلامبار ۳۵۳-۳۵۲	کیش ۱۰۱
ف	کی کاوس ۲۴۶
فر، فره، فرهی، فرمند، فرمند، فرخنده،	کی گشتاسپ ۳۶۶
فرخندگی ۳۶۰	کین ۸۶
فرزان، فرزانه ۷۴-۵۵	کیهان (جهان) ۸۰
فرستاده ۳۲۷	گ
فرشته ۳۲۷	گامیدن ۲۰۷-۵
فرشوستر ۴۲۴-۴۲۰-۴۰۴	گار ۲۴۱
فرمان ۱۴۳	گذر ۳۰۷
فرن ۴۰۱	کردن ۲۳۸
فره (بسیار) ۳۲۸-۲۰۵	گرزمان ۳۳۶-۲۶۷-۱۲۶
فریدون ۴۰۰	گرزیدن ۲۷
فریفتن ۳۶۵	گرشاسپ ۴۰۰-۲۴۰
ک	گرفتن ۱۱۱
کاست ۱۲۱	گرم ۲۱۳

مردم ۲۹۱-۲۹۰-۲۸	کریبان ۲۳۸
مرده ریگ ۱۵۳	کریواره ۲۳۸
مرده ری ۱۵۳	کریوه ۲۳۸
مرك ۲۹۱	کزاردن ۳۹
مزد ۲۰۴-۱۲۳	کزارش، گزاره ۳۹
مست شدن ۳۱۶	کزیدن ۳۹
مشت ۱۴۶	کستردن ۲۱۲
مغ ۶۱-۵۶	کستم ۲۱۲
من ۷۰	گشتاسپ ۲۴۰
منوچهر ۱۴۰	کشن ۲۵۷
موید ۲۴۵-۶۱	کشن اشتر ۲۵۷
مه ۱۳۱	کشن بز ۲۵۷
مه، مهست، مهتر، مهتری، مهی	گشنسپ ۲۵۷
مهین ۵۶	کلشن ۵۴
مهبزد ۱۲۲	کله ۲۷
مهر ۲۸۰-۲۷۹	گوازه، گوازه ۲۶
مهست ۳۷۹	گوشواره ۲۸۵
می ۳۱۶	گوهر ۷۱-۷۰
میزبان ۱۸۴	ل
میزد ۱۸۱-۱۸۰	لهراسپ ۳۳۹-۲۴۰
میزیدن ۲۵۹	م
میش گشن ۲۵۷	مادر ۲۷۰
میغ ۲۳۴	ماه ۲۳۰
مینو ۶۹	مجوس ۶۱
	مده ۲۷۸

ن	وای	۱۳۸-۲۶۳
نام	۳۶۳	
نر	۲۸۹-۶۷	
نرسی	۴۲۶	
نزد	۱۷۴	
نزدیک	۱۷۴	
نسا	۱۴۹	
نساسالار	۱۴۹	
نشیم	۵۳	
نشیمن	۵۳	
نماز	۱	
نمیدن	۲۷۲-۱	
نوذر	۳۹۵	
نوشدارو	۱۶۷	
نون	۲۶۰-۶۱	
نوه، نواده	۲۷۱	
نویدادن	۱۱	
نیاک	۲۷۱	
نیزه	۱۳۴	
نیوشیدن	۴۸	
و	واج، واج، واز، باز، وازه، باز، باج، ۲۶	
	واستریوشان سالار	۱۱۳
	واستریوشبد	۱۱۳
	وام	۱۲۲
	هزیر	۱۴۰-۷۷
	هزوان	۱۵
	هردار	۳۲۰
	هر	۱۰۷
	هچتسپ	۳۹۹-۳۶۷
	هاوشت	۴۰۲
	هونگهان	۴۰۰-۱۵۴
	هویزه	۵۹
	ویژ، ویژه، ویژگان، ویژش، ادیژه	
	ویر	۱۲۴
	ویدیدن	۴۴
	ویده	۴۴
	وزیر	۲۸۶-۲۸
	وزیدن	۳۵۴-۲۷۶-۱۴۱
	ورنج	۲۷۸
	ورزیدن	۲۸
	ورزاو	۲۷۵
	ورج	۱۶۵
	وخشور	۲۸۶-۱۴
	وخشو	۱۰۸
	وخشاب	۱۰۸
	وجرگر	۳۹
	وجر	۳۹
	وای	۱۳۸-۲۶۳

هوش (هرک)	۱۶۷-۱۶۷	هستن	۶
هوم	۱۶۸-۱۶۷	هشتن	۱۹۹
هیرید	۴۰۲-۲۶۰-۲۴۵	هفتان بخت	۱۲۱
ی		هم	۱۱۰
یاسه، یاسا، یاسون	۱	هماوند	۱۸۵
یزدان بخت	۱۲۲	همکام	۱۹
یوغ (یوخ)	۹۲	هنر	۲۱۴-۷۷-۷۶
		هور	۲۲۵-۱۵۹



مجموعه کتب خطی و چاپی

۷۷۰

کتاب ۱	۱۲۰۱۳	کتاب ۲	۱۲۰۱۴	کتاب ۳	۱۲۰۱۵
کتاب ۴	۱۲۰۱۶	کتاب ۵	۱۲۰۱۷	کتاب ۶	۱۲۰۱۸
کتاب ۷	۱۲۰۱۹	کتاب ۸	۱۲۰۲۰	کتاب ۹	۱۲۰۲۱
کتاب ۱۰	۱۲۰۲۲	کتاب ۱۱	۱۲۰۲۳	کتاب ۱۲	۱۲۰۲۴
کتاب ۱۳	۱۲۰۲۵	کتاب ۱۴	۱۲۰۲۶	کتاب ۱۵	۱۲۰۲۷
کتاب ۱۶	۱۲۰۲۸	کتاب ۱۷	۱۲۰۲۹	کتاب ۱۸	۱۲۰۳۰
کتاب ۱۹	۱۲۰۳۱	کتاب ۲۰	۱۲۰۳۲	کتاب ۲۱	۱۲۰۳۳
کتاب ۲۲	۱۲۰۳۴	کتاب ۲۳	۱۲۰۳۵	کتاب ۲۴	۱۲۰۳۶
کتاب ۲۵	۱۲۰۳۷	کتاب ۲۶	۱۲۰۳۸	کتاب ۲۷	۱۲۰۳۹
کتاب ۲۸	۱۲۰۴۰	کتاب ۲۹	۱۲۰۴۱	کتاب ۳۰	۱۲۰۴۲
کتاب ۳۱	۱۲۰۴۳	کتاب ۳۲	۱۲۰۴۴	کتاب ۳۳	۱۲۰۴۵
کتاب ۳۴	۱۲۰۴۶	کتاب ۳۵	۱۲۰۴۷	کتاب ۳۶	۱۲۰۴۸
کتاب ۳۷	۱۲۰۴۹	کتاب ۳۸	۱۲۰۵۰	کتاب ۳۹	۱۲۰۵۱
کتاب ۴۰	۱۲۰۵۲	کتاب ۴۱	۱۲۰۵۳	کتاب ۴۲	۱۲۰۵۴
کتاب ۴۳	۱۲۰۵۵	کتاب ۴۴	۱۲۰۵۶	کتاب ۴۵	۱۲۰۵۷
کتاب ۴۶	۱۲۰۵۸	کتاب ۴۷	۱۲۰۵۹	کتاب ۴۸	۱۲۰۶۰
کتاب ۴۹	۱۲۰۶۱	کتاب ۵۰	۱۲۰۶۲	کتاب ۵۱	۱۲۰۶۳
کتاب ۵۲	۱۲۰۶۴	کتاب ۵۳	۱۲۰۶۵	کتاب ۵۴	۱۲۰۶۶
کتاب ۵۵	۱۲۰۶۷	کتاب ۵۶	۱۲۰۶۸	کتاب ۵۷	۱۲۰۶۹
کتاب ۵۸	۱۲۰۷۰	کتاب ۵۹	۱۲۰۷۱	کتاب ۶۰	۱۲۰۷۲
کتاب ۶۱	۱۲۰۷۳	کتاب ۶۲	۱۲۰۷۴	کتاب ۶۳	۱۲۰۷۵
کتاب ۶۴	۱۲۰۷۶	کتاب ۶۵	۱۲۰۷۷	کتاب ۶۶	۱۲۰۷۸
کتاب ۶۷	۱۲۰۷۹	کتاب ۶۸	۱۲۰۸۰	کتاب ۶۹	۱۲۰۸۱
کتاب ۷۰	۱۲۰۸۲	کتاب ۷۱	۱۲۰۸۳	کتاب ۷۲	۱۲۰۸۴
کتاب ۷۳	۱۲۰۸۵	کتاب ۷۴	۱۲۰۸۶	کتاب ۷۵	۱۲۰۸۷
کتاب ۷۶	۱۲۰۸۸	کتاب ۷۷	۱۲۰۸۹	کتاب ۷۸	۱۲۰۹۰
کتاب ۷۹	۱۲۰۹۱	کتاب ۸۰	۱۲۰۹۲	کتاب ۸۱	۱۲۰۹۳
کتاب ۸۲	۱۲۰۹۴	کتاب ۸۳	۱۲۰۹۵	کتاب ۸۴	۱۲۰۹۶
کتاب ۸۵	۱۲۰۹۷	کتاب ۸۶	۱۲۰۹۸	کتاب ۸۷	۱۲۰۹۹
کتاب ۸۸	۱۲۱۰۰	کتاب ۸۹	۱۲۱۰۱	کتاب ۹۰	۱۲۱۰۲
کتاب ۹۱	۱۲۱۰۳	کتاب ۹۲	۱۲۱۰۴	کتاب ۹۳	۱۲۱۰۵
کتاب ۹۴	۱۲۱۰۶	کتاب ۹۵	۱۲۱۰۷	کتاب ۹۶	۱۲۱۰۸
کتاب ۹۷	۱۲۱۰۹	کتاب ۹۸	۱۲۱۱۰	کتاب ۹۹	۱۲۱۱۱
کتاب ۱۰۰	۱۲۱۱۲	کتاب ۱۰۱	۱۲۱۱۳	کتاب ۱۰۲	۱۲۱۱۴



